

والله اعلم

تذکره شایسته اهل بیت
علیهم السلام

تذکره شایسته اهل بیت
علیهم السلام

تصحیح و تفسیر

بانور کاتب شمیم محمود زبیدی



در دستار سعادت

۱۳۵۳ هجری قمری

۱۳۹۴ هجری قمری

۱۹۷۴ میلادی

574

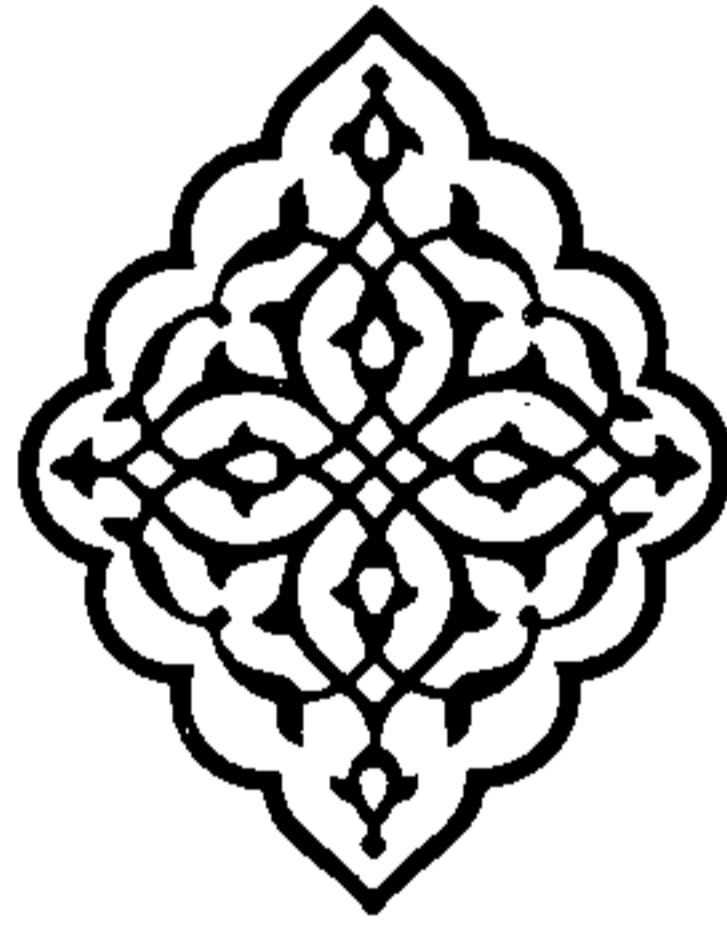
احوال و آثار

شیخ بہا الدین زکریا علیہ السلام

خلاصۃ العارفین

تصحیح و تحشیہ و کوشش

بانو دکترا شمیم محمود زیدی



ذرائع و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۳۹۴ ہجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی

به مناسبت صدین سال تولد علامہ اقبالؒ به حساب ہجری قمری

۱۳۹۴ ————— ۱۲۹۴

نہ تم حکیم

به روان تابناک فارسی گوی اندیشمند فیلسوف بزرگوار

حکیم الامت شاعر مشرق

علامہ دکترا محمد اقبال

رحمة الله عليه

کہ بہ حق پیشوای فارسی گویان معاصر پاکستان است

عصر حاضر خاصہ اقبال گشت

واحدی کز صد ہزاران برگزشت

(ملک الشعراء بہار)



سخن پرداز

به نام خدای بخشنده مهربان

فکر تاسیس مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اراده دانش پرور و فرهنگ گستر
اعلی حضرت شاهنشاه آریا مهر ایران و حضرت رئیس جمهور پاکستان
به صورت اعلامیه مشترک ۱۳ آبان ۱۳۴۸ هجری شمسی برابر ۶ نوامبر ۱۹۶۹ میلادی پدیدار گردید و تهیه و تنظیم
و اجرای طرح آن به وزارت فرهنگ و هنر ایران و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان سپرده شد
حسن نیت و حسن تعاون مسئولان دو وزارتخانه طی مذاکرات به اندازه یی بود که با مشخص کردن حدود
طرح، مقدمات اجرای برنامه نیز فراهم شد و هسته مرکز به صورت اداره مرکزی در راولپنڈی به وجود
آمد و آغاز به کار کرد و در تاریخ یکم آبان ۱۳۵۰ برابر ۲۳ اکتوبر ۱۹۷۱ موافقتنامه مربوط با پیوست
اساسنامه در میان دو دولت ایران و پاکستان امضاء شد و مرکز تحقق یافت.
موافقتنامه چنین شروع می شود :

« منظور تشیید و ادامه همکاری فرهنگی و آموزشی و زبانی بین ایران و پاکستان
و برای رسیدن به حد اعلای تفاهیم بین دو کشور از طریق تعاون صادقانه
و همبستگی دوستانه در این زمینه ها، دولت شاهنشاهی ایران و دولت جمهوری
اسلامی پاکستان تصمیم گرفته اند که این موافقتنامه را برای همکاری در زمینه های فرهنگی
و آموزشی منعقد سازند.»

و ہدف تاسیس مرکز در آغاز اساسنامہ این گونه آمدہ است :

”پاکستان افتخار دارد کہ دارای یک میراث فرہنگی است کہ در طی قرون از زبان و ادب و ہنر فارسی ماہ گرفتہ است . اینک بہ منظور حفظ و توسعہ و نشر و ترویج این میراث فرہنگی ، موسسہ بی بہ نام مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با اشتراک مساعی وزارت فرہنگ و ہنر دولت شاہنشاہی و وزارت آموزش و تحقیقات علمی پاکستان بہ مدت نامحدودی در کشور پاکستان تاسیس می شود.“

برای رسیدن بہ این ہدف ، یکی از گامہا مطالعہ زندگانی پیشاہنگان بزرگ است کہ فرہنگ اسلامی را با زبان فارسی گسترشی بیکران و فروغی جاویدان دادند . گام دیگر تحقیق بر گفتہ ہا و نوشتہ ہای اینان است و نیز گامی دیگر تصحیح و طبع متون کهن است . اینک این سہ گام در یک زمان برداشتہ شدہ است و محقق نوخاستہ بانو دکتر شمیم محمود زیدی شرح احوال و آثار رادمرد طمان و تصحیح ملفوظات آن بزرگوار را بہ صورت کتابی در آورده است . امیدواریم کہ این پیشکش ناچیز روشنگر گوشہ بی از جہان پناور و غنی فرہنگ پاکستان باشد و وحدت و یگانگی میراث فرہنگی ایران و پاکستان را بیش از پیش آشکار گرداند .

مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

علی اکبر حفیری

راولپنڈی (پاکستان) ، ۱۰ آذر ماہ ۱۳۵۱ ہجری شمسی

احوال و آثار

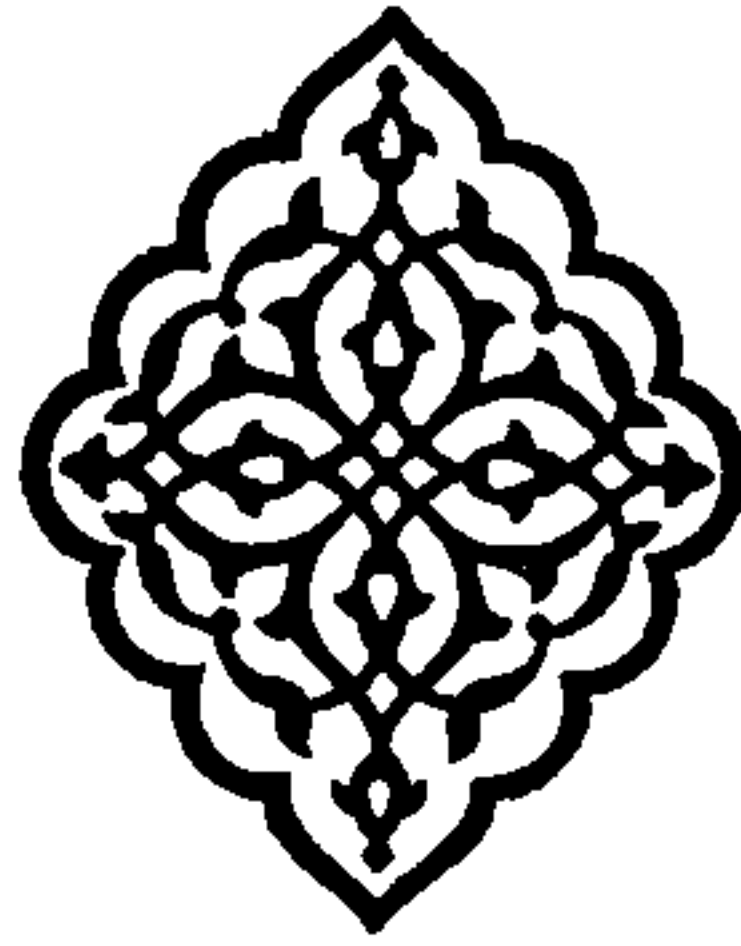
شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی^{رح}

و

خلاصۃ العارفین

بہ تصحیح و تحشیہ و کوشش

دکتر شمیم محمود زیدی



از انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

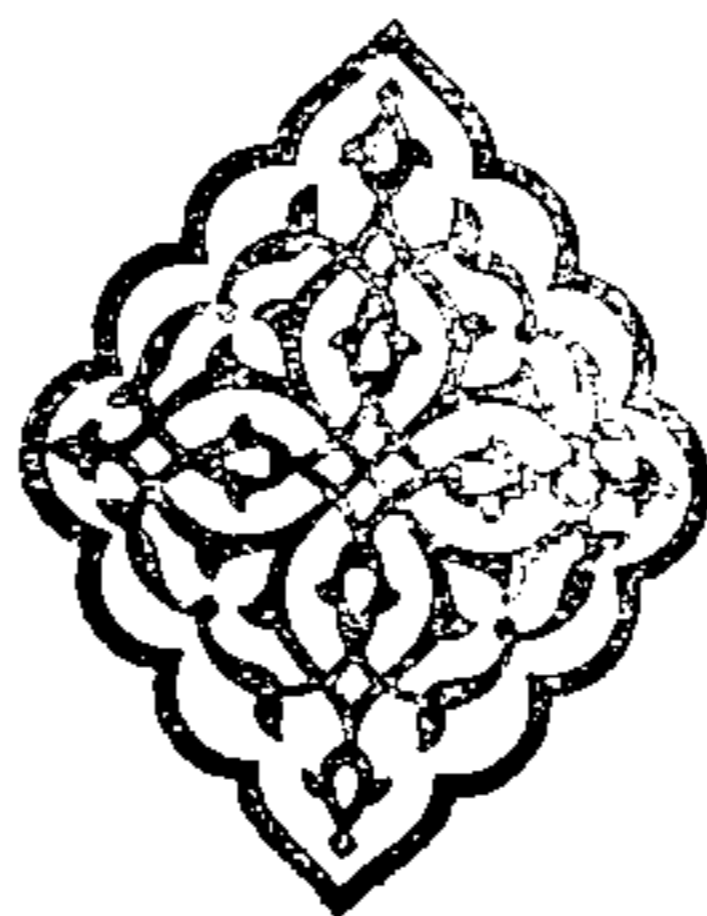
راولپندی - پاکستان

۱۳۹۴ ہجری قمری

۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۹۷۴ میلادی

انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان



شماره ۲

کمیته تصوف و عرفان

شماره ۱

مختصات این کتاب

- نام کتاب : احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و خلاصۃ العارفین
- مؤلف : دکتر شمیم محمود زیدی .
- سخن مدیر : دکتر علی اکبر جعفری ، مدیر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
- چاپ متن : میرزا محمد صادق ، ریپن پریس (چاپخانہ ریپن) ، بل رود ، لاہور ، تلفن : ۵۲۴۵۱ .
- چاپ آغاز و انجام و تصاویر : غلام علی پبلشرز ، ۱ . ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۷۵۷ .
- ناشر : مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۵۱ .
- تعداد : ۱۰۰۰ مجلد .
- قطع : ۲۴ × ۱۷ سانتیمتر .
- کاغذ : ۷۰ گرمی سفید ، ساخت پیکیجز لیمیٹڈ ، لاہور (پاکستان) .
- ماشین نویس : عبدالرشید بن عبدالملطیف کارمند مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، مولانا سید انور حسین نفیس رقم ، لاہور .
- خوشنویس : مولانا سید انور حسین نفیس رقم ، لاہور .
- مدت چاپ : ۱ . ماہ (از اسفند ماہ ۱۳۵۲ تا آذر ماہ ۱۳۵۳ خورشیدی) .
- صحافی و تجلید : غلام علی پبلشرز ، ۱ . ہسپتال رود ، لاہور ، تلفن : ۷۵۷ .
- تاریخ چاپ و نشر : ۱۳۵۳ ہجری خورشیدی (۱۳۹۴ ہجری قمری ، ۱۹۷۴ میلادی) .
- محل انتشار : کتابخانہ گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، راولپنڈی ، تلفن : ۶۸۴۴۹ .
- بہا : ۳۲ روپیہ پاکستان .

حق چاپ برای مؤلف و مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان محفوظ است



به نام خدای بخشاینده مهربان

پیش گفتار :

شرح حال مربوط به هر کسی که باشد بجای خود جالب و دل انگیز است. بویژه اینکه احوال مربوط به بزرگانی باشد که مظهر مهر و محبت و نمونه کامل تسلیم و رضا هستند و همچون افرادی در هر زمان و در هر گوشه جهان از جنبه های روحانی و علمی و صفات عالی مردانگی مثل شجاعت و جوانمردی و مروت و سخا و صفا و تقوی و گذشت و دیگر خصایص بارز انسانی برخوردار بوده اند و مرتباً در کار تبلیغ و ترویج دین اسلام مشغول بوده اند. شبه قاره پاکستان و هند در ترویج و شیوع دین اسلام سهمی بسزا دارد و بزرگانی مثل معین الدین چشتی ، ابوالحسن هجویری ، قطب الدین بختیار کاکلی ، بهاء الدین زکریا ملتانی و جلال الدین تبریزی از این دیار می باشند که در نقاط مختلف شبه قاره به کار تبلیغ خود مشغول بوده اند.

هنگامیکه سلاطین دهلی جهت تسخیر و توسعه مملکت از جایی به جایی دیگر مشغول به لشکرکشی بودند ، این بوریان نشینان خانقاه و سلاطین روحانی مشغول تسخیر قلب های مردم و توسعه دین اسلام بودند و بتدریج در شبه قاره دو نوع حکومت بوجود آمد : یکی فرمانروایان صاحب شمشیر و دیگری فرمانروایان دینی. زندگی این روحانیون در فقر و فاقه و خرقة پوشیدن و در انزوا زیستن می گذشت و پادشاهان وقت بر در آنها در یوزگی می کردند و می توان گفت این حکومت دومین بود که عظمت حقیقی و ابدی و شکوه و جلال لازوال را در شبه قاره بنیاد نهاد. باید شرح حال و تعلیقات آنها جزء مهمی از تاریخ هند در عهد اسلام بشمار آید.

بنا بر این بنده نیز با کسب اجازه از حضور استادان ارجمند دانشگاه تهران بنوشتن همچون کتابیکه مشتمل بر احوال و آثار بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی میباشد ،

تاریخ و فقه تصحیح «خلاصۃ المعارفین» را بر عهده گرفتم و با وجود مشکلات و دشواری های گوناگون مدت دو سال در جستجوی و نگهبوی احوال زندگی این عارف کمال و آثار تراشیدم او بود مضامین گذرانیده ام. آنکه در این راه بیش از همه رفیقان خوبی می دانند که از تاریخ حدیث و شرح احوال بیشتر شعرا و نویسندگان و دانشمندان و عارفان گاهی جزئیاتی در میان کتاب و خلال اوراق تاریخ چیز دیگری بدست نمی آید و عمده مدارک و اسناد بعضی معاصرینها را که چند سطر تفاوت شده است که بعضی ها پر از اغلاط و خف از بعضی خاندان کعبه این توجه به صحت و سقم مصائب و تاریخ عیناً نقل کرده و به هیچوجه بیامی نکرده است محققان داده است و بنا بر این برای محققین احیای آثار ناشناخته کاری نیک و نافع می نردد.

در سید فاره پاکستان و هم چهار سلسله معروفیت و شهرت چشمگیری دارند و در میان آن سلسله و درجه آید منسوب به حضرت شیخ عبدالقادر گیلانی است، و سلسله سیهانیه منسوب به شیخ بهاء الدین سیهان است، و سلسله چشویه منسوب به سید محمد معین الدین چشوی است و سلسله سهروردیه منسوب به مؤسس اعلائی آن شیخ العشابخ نامی است سهروردی صاحب «غوارف المعارف» و مؤسس آن در شبه فاره شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی است، در این تاریخ اجمعی سیهان شبه فاره پاکستان و هند در سلسله می دانند که آئین تاریک ایران گویند می شبه فاره را با نور اسلام و ایمان منور کرده و برده های ظلمت را زدوده بساعتی و نوشتن های بیروان سلسله سهروردیه بوده اند در قرن هفتم هجری و اوایل قرن سیزدهم میلادی شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از شیخ بهاء الدین سهروردی خرقه خلافت گرفته به شبه فاره آمد و بنا به دستور مرشد خود مسلمان را برای کارهای تبیینی خود برگزید، در مدت خیلی کم مردم ناحیه پاکستان فعلی به دستن های شیخ حلقه بگوش اسلام شدند و امروزه هم در زوایای سند و پنجاب و انجرات و بنگال و شهبز و مضافات آن مسلمانان که از خورشید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی منور شده اند به ترویج دین اسلام کوشیده اند و مرجع خاص و عام هستند.

شخصی است در این کتاب مورد بررسی قرار گرفت، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از سر آمدان مکتب روحانی اسلام است، او مرشد شیخ فخر الدین عراقی شاعر شهیر قرن دهم و امیر حسینی عارف شهریه هروی است. نگارنده از هنگامیکه مصمم بانجام چنین کاری بود امروز همواره تفحص و تحقیق جدی را وجهه همت قرار داد و این امر را با شوق

تمام تعقیب کرد و در انجام این کار از انواع وسایل و تدابیر لازم استفاده نمود تا این که رساله حاضر شکل یافت و به جهت این امر و ادای وظیفه بسیاری کتب موجود اعم از خطی و چاپی چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعه و بررسی و در پرتو همین تفحصات بود که توانست به آرزوی دیرینه خود جامه عمل پوشانیده رساله حاضر را عرضه بدارد.

هر چند در این مقدمه قصد و مجال آن نیست که سخن به تفصیل رود و بحث به درازا کشیده شود، ولی در عین حال ناگزیر از عنوان بعضی مطالب میباشد تا رساله حاضر را از هر حیث معرفی نماید. از اینرو سخن خود را به چند عنوان خلاصه می‌زنیم:

رساله حاضر شامل پنج باب و یک مقدمه است. در مقدمه دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی و مذهبی ملتان که جای تولد و مرکز تبلیغ و ارشاد شیخ بهاء الدین زکریا بوده سخن رفته است و ضمناً مسلک شیخ را که مسلک سهروردیه بوده مورد بررسی قرار داده است.

باب اول شامل دو فصل است: فصل اول دربارهٔ احوال زندگی شیخ و فصل دوم شامل شرح حال اعتقاد و احفاد شیخ می‌باشد.

باب دوم هم شامل دو فصل است: در فصل اول دربارهٔ مرشد روحانی شیخ شهاب الدین سهروردی و از خدمت عرفانی و ادبی او سخن رفته است و فصل دوم شرح حال مریدان شیخ را شامل میشود.

باب سوم به بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش اختصاص داده شده و باز به دو فصل منقسم می‌شود و در فصل اول از امرای معاصر شیخ و در فصل دوم دربارهٔ مشایخ معاصر شیخ بحث رفته است.

باب چهارم شامل بحثی راجع به ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ می‌باشد و در این باب متن کتابی را نقل کرده‌ام که خوشبختانه به نسخه منفرد او دسترسی پیدا کردم. این کتاب تحت عنوان «رساله بهاءالدین زکریا» بیان شده است.

باب پنجم که بخش دوم این رساله می‌باشد دربارهٔ تصحیح و تفسیر «خلاصه العارفین» میباشد، این باب به سه فصل منقسم شده: فصل اول آن دارای مقدمه‌ای است که در آن از ارزیابی و نقد مطالب کتاب سخن رفته است، فصل دوم متن تصحیح شده

خلاصہ العارفین را شامل می شود کہ نگارنده با مقایسه و تطبیق ہفت نسخہی کہ بدست آورده ام تصحیح نموده ام. نگارنده در کار تصحیح کمال دقت را ملحوظ داشته است و نسخہ اصلی را با نسخہ دیگر مقایسہ نموده لغت صحیح را انتخاب نموده ام و از طرف خود هیچ کلمہی بہ آن اضافہ ننمودہ و هیچ تصرفی در این مورد روا نداشته ام جایی کہ کلمہی از متن افتادہ در برائت ضبط آورده ام. فصل سوم این باب شامل تعلیقات مختصر بر پارہی از مطالب کتاب است. برای آیات و احادیث و اسہای اشخاص و اماکن و نوادر لغات و کلمات مشابیح و امثال و اشعار ہر یک فہرستی جداگنہ ترتیب دادم تا کار خوانندہ را آسانتر کند. در خاتمہ برای حسن ختام خود را موظف می دانم کہ از استادان گرانمایہ دانشگاه تہران جناب آقای دکتر حسن سینوچہر و جناب آقای دکتر ماہیار نوایی و جناب آقای دکتر سید خیاء الدین سجادی و جناب آقای دکتر شاہ حسینی کہ باوجود گرفتاریہای گوناگون از راہنمایی و معاونت گرانمایہ خود نسبت بہ من دریغ نکردند صمیمانہ سپاسگزاری می نمایم ضمناً از مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان کہ در چاپ این کتاب لطف و مہربانی نسبت بہ بندہ سبذول دانستہ اند بی نہایت سپاسگزارم.

شمیم محمود زیدی

کراچی (پاکستان)

۱ آذر ۱۳۵۳ ہجری شمسی

۱۵ شوال ۱۳۹۴ ہجری قمری

۲ نوامبر ۱۹۷۴ میلادی

مختصری راجع بہ ملتان

و

بررسی فرقهٔ سہروردیہ

گرچہ بیماری ای نسیم سحر	خبر من بہ مولتان برسان
ورچہ در خورد نیست خدمت من	بہ بزرگان خردہ دان برسان
بزبانی کہ بیدلان گویند	سخن من بدان زبان برسان
خبر از حال من بدان دیدہ	صبح گاہی بگلستان برسان
بجناب بزرگ قدوۂ دین	بندگی های بیکران برسان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

«ملتان ما به جنت اعلیٰ برابر است
آهسته پابنه کہ ملک سجده می کند»

وضع جغرافیائی و تاریخی ملتان :

ملتان شهری قدیمی است و در پاکستان غربی در استان پنجاب واقع شده است. این شهر بر تپه بلندی قرار گرفته و گرد آن یک حصار محکم قرار دارد و برای داخل شدن به این شهر چهار دروازه بزرگ وجود دارد. در شرق آن به «دولت دروازه» و در جنوب شرقی به «دهلی دروازه» و در جنوبی به «حرم دروازه» و «پاک دروازه» و در شالی به «لاهوری دروازه» معروف است.

ملتان از زمان قدیم با شهرت و محبوبیت زیادی برخوردار بوده است و مسقط الرأس بسیاری از پادشاهان هند از قبیل محمد تغلق ، بنیانگذار سلسله تغلق در هند و بهلول لودھی و نخستین پادشاه خاندان درانی احمد شاه ابدالی بوده. ولی برخلاف این همه ملتان بیشتر شهرت و محبوبیت خود را مدیون وجود بزرگان دین و سالکان راه حق و یقین مثل شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی متوفی ۵۶۶ھ و شمس الدین سبزواری معروف به شمس تبریزی متوفی ۱۲۷۶ و شیخ صدر الدین عارف و شیخ رکن الدین عالم است.

۱- تاریخ ضلع ملتان ، موقع ملتان ، سر زمین ملتان .
Gazetteer of the Multan District.

از این شهر معروف در مآخذ یونانی و عربی و ہندی ذکر رفتہ است. کشف وجہ تسمیہ «ملتان» کار مشکلی است. سیاح معروف چینی، ہیون سانگ کہ در ۶۴۱ م از راہ سند بہ ملتان آمد در سفر نامہ خود از این شہر بہ اسم «ملتی استہان پورہ» ذکر میکند.

آنطور کہ از مآخذ یونانی برمی آید گمان غالب براینست کہ ابن ہان شہری می باشد کہ اسکندر کبیر ہم در ۳۲۵ قبل از مسیح از آنجا گذشتہ است در آن مآخذ ضبط شدہ کہ اسکندر در این ناحیہ با قوم «ملی» یا «ملوئی» مصاف داد، از اینرو بعید نیست کہ اسم قدیمی ملتان ہان «ملی استہان» بودہ باشد.

البیرونی، مورخ معروف قرن یازدہم با استفادہ از کتاب یک مصنف کشمیری نوشتہ کہ اسم این شہر «ملتانہ» بود.

شہر ملتان Multan از مشرق بہ ساہیوال Sahiwal از شہال بہ جہنگ Jhang، از مغرب بہ مظفرگر Muzaffar Garh و از جنوب بہ بہاولپور Bahawal Pur محدود می شود. این شہر بطور طبیعی بہ سہ قسمت بزرگ منقسم شدہ است. نواحی نزدیک رودخانہ را «پتہار» و بہ نواحی بایر «درادہ» و نواحی میان آن دورا «اتار» می گویند.

ملتان دارای سہ رودخانہ بزرگ و مہم است. رود خانہ ستلج Sutlaj آنرا از بہاولپور جدا می کند. رود خانہ چناب Chenab در مشرق آن وجود دارد و سومی رود خانہ راوی Ravi است کہ اغلب بطور طبیعی مسیر عوض می کردہ است.

ہوای شہر ملتان چندان بد نیست در حالیکہ گرما و گرد و غبار آنجا شہرت جہانی پیدا کردہ تا آنجا کہ شاعری بذلہ گوگفتہ :

چہار چیز است تحفہ ملتان گرد و گرما گدا و گورستان

وضع سیاسی ملتان :

ملتان دارای تاریخ بسیار قدیم و دامنه داری است. آنطور کہ معلوم می شود اسکندر کبیر در ۲۶-۳۲۵ ازین ناحیہ گذشتہ و ملتان را تسخیر نمودہ یک سردار یونانی باسم فیلقوس را در ناحیہ ای کہ رودخانہ چناب با رود خانہ سند Sind متصل می شود

۱- تاریخ ہند و پاکستان، طبقات ناصری.

بسمت حاکم منصوب کرد.

در مآخذ عربی هم از ملتان بعنوان پایتخت ایالت سند ذکر رفته است. عربها در قرن هشتم و نهم ملتان را سه دفعه مورد حمله قرار دادند و از ۸۷۹ تا ۹۸۰ م یعنی تا صد سال این شهر زیر سلطه عربها ماند.

در ۶۳۱ میلادی برهمنی به اسم چهچه Chajh بر ملتان حکومت می کرد بعد از مرگ او برادرش در ۶۷۱ م بر تخت نشست و بعد از او پسرش راجه داهر بر تخت سلطنت جلوس کرد. محمد بن قاسم در ۷۱۳ م باهمین راجه در کناره رود خانه بیاس Bias مصاف داد و اقتدار خانواده چهچه را با شکست دادن داهر از بین برد و آنوقت همه کارهای سلطنتی را طبق میل خود رو براه کرد. محمد بن قاسم درین ناحیه یک مسجد جمعه بزرگ و باشکوه بنا نمود و عکرمه بن ریحان شامی را به سمت حاکم ملتان منصوب کرد.

المنصور ۷۵۴-۷۷۵ دومین خلیفه عباسی هشام را برای فتح ملتان به سند فرستاد و او هم ملتان را تسخیر کرد.

در قرن نهم وقتی خلافت بغداد رو بزوال نهاد در ۸۷۱ ه دو نفر از سرداران عرب ایالت ملتان و منصوره را بصورت حکومتهای مستقلی در آوردند و به فرمانروائی خلفای عباسی در این ناحیه خاتمه دادند.

وقتی در عراق و مصر برای سرکوبی قرمطیان نهضتی بوجود آمد آنها از راه سند به هند آمده بر ملتان مسلط شدند. بدینگونه ملتان بعد از عربها بدست قرمطیان افتاد.

در زمان پادشاهان سامانی افغانی ها بین کابل و ملتان یک حد فاصل بوجود آورده بودند و همیشه از این راه به سند حمله ور می شدند. وقتی الپتگین در غزنی بر تخت نشست سردار اوسبکتگین چند دفعه ملتان را مورد حمله قرار داد.

پسر سبکتگین، محمود غزنوی در ۱۰۱۱ ه ملتان را تسخیر کرد ولی نتوانست قرمطیان را بکلی از بین ببرد. بعد از انقراض سلطنت غزنوی مؤسس خاندان غوری، معزالدین محمد بن سام غوری در ۱۱۷۵ م به هند حمله ور شد و ملتان را تسخیر نموده قرمطیان را بکلی از پا در آورد و برای جلوگیری از شورش مجدد آنها فرمانروای سختگیری را بر ملتان گاشت.

در ۱۲۰۵ م محمد غوری از علاء الدین محمد خوارزمشاه شکست خورد و یاغیان

حاکم ملتان را شکست داده تا لاہور رسیدند و وسایل ارتباطی بین غزنی را قطع نموده از پرداختن مالیات خودداری ورزیدند.

محمد غوری، ناصرالدین قباچہ را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد، در زمان قطب الدین ایبک او قلمرو خود را تا لاہور وسعت داد. بعد از مرگ ایبک قباچہ اعلام کرد کہ او مستقلاً حاکم ملتان است و در نتیجہ آن از بجا آوردن احکام و دستورات شمس الدین التتمش سلطان دہلی سرپیچی کرد. التتمش برای سرکوبی او یکی از سرداران خود را کہ ناصرالدین ایتم نام داشت از لاہور بہ ملتان فرستاد. ناصرالدین ایتم ملتان را محاصره نمود و عرصہ را بر قباچہ تنگ کرد. ناچار قباچہ از ملتان بہ بہرک Bukkur رفت و آنجا با افواج التتمش مواجه شد ولی شکست خورد و پا بفرار گذاشت. قباچہ سی خواست بوسیله قایق از رودخانہ سند عبور بکند کہ قایق او غرق شد.

بعد از التتمش غیاث الدین بلبن پسر ارشد خود محمد خان معروف بہ خان شہید را بہ فرمانروائی ملتان منصوب کرد. در زمان او ملتان گہوارہ علم و ادب شدہ بود.

در زمان محمد بن تغلق در ۳۲۸، کشلو خان حاکم ایالت سند علیہ او قیام کرد. محمد از دولت آباد Daulat Abad برای دفع این فتنہ راہ افتاد و کشلو خان در نواحی شرقی منان در میدان ابوہر Abuhur با او مقابل شد ولی کشتہ شد. محمد بن تغلق ملتان را تسخیر نمود و برای یاغیان و ہواخواہان کشلو خان مجازات سختی تدارک دید. در شہر بازار کشت و کشتار گرم بود ولی بوسیله شفاعت رکن الدین عالم آتش خشم او فرونشست.

وضع اجتماعی و ادبی و فرهنگی ملتان:

فاتحین عرب کہ بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند حملہ ور شدہ بودند نتوانستند اسلام را بالاتر از وادی سند ببرند. اگرچہ ریشہ ابن دین تازہ در قلب مردم این ناحیہ جا گرفته بود و اسلام بر بت پرستی غلبہ یافته بود ولی از زمان غزنویان بہ بعد اسلام بوسیله عارفان و صوفیان و بزرگان دین بہ نقاط دور در ہند رسید.

در قرون ستادی ملتان انقلابات و تحول زیادی را تحمل کردہ بود. بساط غزنوی برچیدہ شد و قرمطیان سفرہ خود را بہن کردند، محمد غوری آنہارا از بین برد و بالاخرہ سلطہ سلاطین مملوک دہلی ملتان را یکی بعد از دیگری تسخیر نمودند. در زمان ناصرالدین

۱- پاکستان میں فارسی ادب، ص ۱۹۳. تذکرہ اولیای ہند، ص ۱۳۶. اولیای ملتان، مقدمہ.

قباچه بین او و التتمش سلطان دهلی جنگ خونینی رخ داد و خلاصه همیشه بین حکام دهلی و حکام ملتان اختلافاتی بروز می‌کرد. در نتیجه این جنگ و جدال و کشت و کشتارهای بیشمار مردم این ناحیه بکلی روحیه شان را باخته بودند.

در همین زمان بود که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مانند یک فرشته آسمانی به داد آنها رسید و دردهای آنها را بادوای روحانی درمان کرد و مردمانی را که از دست این همه تباهی و فساد و ویرانی و خرابی به ستوه آمده بودند به مذهب فراخواند. او بموقع کار تبلیغ و اشاعه دین را شروع کرد تا کشتزار سوخته امید شان از نو به شادابی گرایید. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در عوام نفوذ زیادی داشت و حتی پادشاهان هم به او ارادت داشتند و نسبت به او احترام زیادی قایل می‌شدند و ماسی بینیم که درین قرن ملتان بصورت مرکز اسلامی و روحانی مسلمانان شبه قاره در آمده بود.

در زمان قطب الدین ایبک و سلطان شمس الدین التتمش ملتان مآسن اهل علم و فضل شده بود. حاکم ملتان ناصر الدین قباچه علم دوست بود و علم و فضلا را تشویق می‌کرد. نتیجتاً در زمان او ادبیات و علوم رونق یافت کار تصنیف و تألیف بالا گرفت. در این زمان علی کوفی «چچ نامه» را به زبان فارسی برگرداند. عوفی هم «لباب الالباب» را در سال ۶۱۸ م نوشت و به اسم وزیر قباچه، عین الملک کرد. قباچه برای تألیف «جوامع الحکایات» هم دستور داده بود ولی قبل از اینکه آن تألیف به پایان برسد مرد.

از شعرای معروف این زمان فضل بن بخارائی و ضیا الدین سنجری و شمس الدین محمد بلخی و فضل بن ملتانی را میتوان نام برد. و گمان غالب بر این است که اقامت عراقی در ملتان هم سبب رونق محافل شعری و ادبی شد.

از لحاظ فن معماری هم ملتان دارای آثار و بناهای بی نظیری است. محمد بن قاسم در ۷۱۲ م در اینجا مسجدی بنا کرد. همینطور ساختمانهای دیگر از قبیل مقبره شمس الدین سبزواری و مقبره شاه یوسف گردیز جالب هستند. مقبره مؤسس فرقه سهروردیه در هند شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی که بوسیله خودش ساخته شده بود و مقبره نوه اش رکن الدین عالم که غیاث الدین تغلق به او اهدا کرد نیز از ساختمانهای متبرکه و مرجع عوام و خاص است. فرقه سهروردیه بوسیله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در هند رواج پیدا کرد.

فرقہ سہروردیہ

در قرن ہفتم و ہشتم ہجری دو مکتب بزرگ در تصوف اسلامی ایرانی بوجود آمد ، اول مکتب مولوی کہ سراسر وجد و سماع و قول و ترانہ بود و دوم مکتب «سہروردی» کہ سراسر زہد و عبادت و مجاہدہ و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض بود . ہمین دو قرن است کہ دوران پیشرفت تصوف بشار میرود و در این دو قرن تصوف اسلامی ایرانی در ایران و ہند و ترکستان پیشرفتہای شایانی حاصل نمود .^۱

در شبہ قازہ پاکستان و ہند خانوادہ مشایخ بسیار ہستند ولی خانوادہ ہائیکہ نسبت بہ فرقہ های دیگر از شہرت زیادی برخوردار شدند دو طبقہ اند یکی «خاندان چشت اجمیر» کہ بہ خراجہ های چشت می پیوندد و دوم «خاندان سہروردیہ ملتان» .

دربارہ مؤسس مکتب سہروردی اختلاف رأی ہست ، بقولی مؤسس این مکتب شیخ ابوالنجیب عبدالقادر سہروردی متوفی ۵۶۳ ہجری است و بقول بعضی شیخ الشیوخ شہاب الدین ابو حفص عمر سہروردی ۵۳۶-۵۶۳ است . ولی باحتیال قوی مؤسس حقیقی این سلسلہ ابونجیب بودہ ولی این سلسلہ بہ سعی و کوشش خلفا و مریدان شہاب الدین سہروردی رواج و انتشار یافت^۲ او در قرن ششم این سلسلہ را در بغداد بنیاد نہاد و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶-۵۶۶ بہ عنوان خلیفہ او این سلسلہ را در پاکستان و ہند رواج داد . ہمین طور در بنگال اشاعت اسلام بوسیلہ فرقہ سہروردیہ صورت گرفت و شیخ جلال الدین تبریزی بود کہ علم سطوت اسلام را در پاکستان شرقی بر افراشت^۳ .

سلسلہ سہروردیہ مثل چشتیہ قدیمی است و شاید از نظر امور تبلیغاتی بر سلسلہ چشتیہ برتری ہم دارد ولی چون عدہ اہل قلم بین آنها کم بود تا حدی خدمات مذہبی آنها در پاکستان غربی و شرقی ثبت نشدہ است ولی بہ ہیچوجہ نمی شود ارزش کارهای آنها را انکار کرد^۴ .

۱- صفحات الانس ، ص ۱۳۶ .

۲- آب کوثر ، ص ۲۹۳ .

۳- تاریخ فرشتہ ، ص ۳۷۷ .

۴- آب کوثر ، ص ۲۹۲-۲۹۳ .

وجه تسمیه :

فرقه سهروردیه در اصل نسبت اسم است به اسم مکان ، نه به اسم شخص و بقول مصنف ریحانة الادب «سهرورد» بضم اول و فتح ثالث و رابع شهری است از بلاد جبال نزدیکی زنگان ، و بنوشته روضات به فتح اول نیز جایز است ، ولی این خلیکان فقط فتح اولش را ضبط کرده است^۱ . پس معلوم میشود که سهرورد هم مثل چشت اسم جائی است که میان همدان و زنجان واقع شده است .

مؤسس اعلاى این فرقه شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی و مرشد او شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی متوفی ۵۶۳ هـ و مرشد او شیخ وجیه الدین سهروردی هم اهل همین ناحیه بوده اند و برای همین است که سلسله ایشان با اسم سلسله سهروردیه معروف شد^۲ .

شجره طریقت :

مثل سلسله چشتیه ، این سلسله هم بوسیله امیرالمومنین حضرت علی کریم الله وجهه به پیغمبر صلعم می پیوندد و شیخ بها^۳ الدین زکریا ملتانی متوفی ۵۶۶ هـ آنطور که گفته میشود از مؤسسان این سلسله در سرزمین شبه قاره پاکستان و هند بوده است . شجره طریقت او آنطور که در کتب معتبر آورده شده است بدین قرار است^۴ (رک : ص ۱۰) :

خصوصیات سلسله سهروردیه :

تعلیمات سهروردیه در درجه^۵ اعلی تصوف بوده و بادقیق ترین جنبه های مسلک صوفیانه رابطه داشته است^۶ .

در این مکتب علوم عرفانی با شریعت و زهد آمیخته شده است و تصوف در این مکتب عبارت است از عبادت و زهد و مجاهدت و مداومت در آداب و سنن و اوراد و اذکار و رعایت فرایض^۷ .

بنا بنوشته میکلیگن بین سهروردیه هشدار دم و ورد کلمه^۸ «الله هو» رواج دارد . آنها به

۱- ریحانة الادب - ج ۲ ، ص ۲۴۳ .

۲- بزم صوفیا ، ص ۱۹ . A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, Part I, p. 544.

۳- بزم صوفیا ، ص ۹۱ و ۱۰۰ .

۴- سیرالاولیاء ، ص ۱۴۱ .

۵- تفحات الانس ، ص ۱۳۵ .

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم

↓

حضرت علی کرم اللہ وجہہ

↓

حضرت امام حسن (۱) بعضی ہا حسن بصری نوشتہ اند

↓

حضرت خواجہ حبیب عجمی

↓

خواجہ داود طائی

↓

خواجہ معروف کرخی

↓

خواجہ سری سقطی

↓

خواجہ جنید بغدادی

↓

شیخ مشاد علو دینوری

↓

شیخ اسود احمد دینوری

↓

شیخ ابو عبد اللہ

↓

شیخ وجیہ الدین سہروردی

↓

شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سہروردی

↓

شیخ شہاب الدین سہروردی

↓

↓ حضرت سخی سرور

↓ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

↓ صدر الدین عارف ↓ فخر الدین عراقی ↓ جلال الدین بخاری ↓ شیخ رکن الدین ابو الفا
 ↓ شیخ حسن افغان ↓ امیر حسینی ↓ شہباز قلندر

ذکر جلی و خفی هر دو اعتقاد دارند. نسبت به سماع بی اعتنا هستند و برای تلاوت قرآن اهمیت زیادی قایل میباشند^۱.

خصوصیت بارز دیگر آنها این است که عموماً لباسی را می پوشند که از تکه های پارچه رنگا رنگ درست شده باشد، زیرا عقیده دارند این لباس این احساس را در آنها زنده نگاه میدارد که انسان همیشه لخت است و خدا در هر حال او را می بیند. مقصود دیگر از این لباس اینست که خدا برای خدمت مردم مخلوق رنگا رنگ به دنیا فرستاده است^۲.

پیروان مسلک سهروردیه آدم های رک و صریح بوده اند و هرگز تظاهر نمی کردند مثلاً یک دفعه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی از رفتار جمعی از جوالقی پوشان ناراحت شد و در خانقاه را بر روی آنها بست. این دلیل می شود که آنها هرچه حس می کردند به روی می آوردند^۳.

طریق بیعت :

بین سهروردیه معمول است که هنگام بیعت مرشد یعنی راهنمای روحانی به مرید دستور میدهد که او از گناهان کوچک و بزرگی که مرتکب شده است اظهار ندامت بکند. بعد از آن به مرید دستور داده می شود که پنج کلمه را بصورت ورد بازگوید. پیوسته نماز بخواند و روزه بگیرد. در اصطلاح این عمل را مرید شدن می گویند. وقتی مرید موفق شد که طبق دستور مرشد عمل کند او را در زمره سلسله سهروردیه در می آورند و هنگام بیعت سر مرید را می تراشند او از گناهان خود توبه می کند و سعی می کند که بیعت برای مرید آغاز زندگانی نوین چه از لحاظ روحی و چه از لحاظ اخلاقی باشد^۴.

تفاوت بین چشتیه و سهروردیه :

فرقه چشتیه و سهروردیه که از لحاظ زمان مقارن هم دیگر هستند و در ترویج دین اسلام در شبه قاره پاکستان و هند فعالیت زیاد نموده اند در پاره ای موارد باهم

۱- Census Report for the Panjab, p. 193

۲- Glossary, Vol. III, p. 544

۳- فواید الفواد، ص ۱۴۵ Indian Muslims, p. 147.

۴- Glossary p. 544

۵- آب کوثر، ص ۲۹۲.

اختلاف دارند. مثلاً :

سہروردیہ با آن ہمہ تعصب معتقد بودند کہ اگر با ارباب اقتدار رابطہ داشتہ باشند می توانند کار را بطور احسن انجام بدهند و ہم می توانند از این راہ بہ مردم کمک کردہ باشند و برای ہمین منظور برخلاف چشتیہ آنان با حکمرانان وقت رابطہ نزدیکی استوار ساختند. ولی نفوذ خود را ہمیشہ برای استفادہ رساندن بہ خلق خدا بکار بردند.

برخلاف پیروان مسلک چشتیہ سہروردیہ مردمان پولدار و متمول بودند، در حالیکہ صوفیان چشت امثال قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۵۶۳۳ و بابا فریدالدین گنج شکر متوفی ۵۶۶۴ وغیرہ گاہی برای سیر کردن شکم وسایل کافی در دسترس نداشتند و بلاقبہ ای چندان بہ پول و مال و منال نشان نمی دادند. واقعہای را نقل می کنند کہ باری شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ۵۶۶۶ در جمعی از دوستانش نشسته بود کہ شیخ حمید الدین ۱۲۴۶/۵۶۴۱ پرسید کہ علت این چیست کہ جائی کہ گنجینہ باشد مار حتماً آنجا می نشیند چنانکہ معروف است گنج با مار باشد و گل با خار. در حالیکہ بین مار و گنج نہ نسبت صوری وجود دارد ونہ نسبت معنوی. او جواب داد بلا شک بین مار و گنج نسبت صوری وجود ندارد ولی نسبت معنوی هست چون مار بعلت نیش و سم خویش باعث ہلاکت میشود و گنج ہم مردم را در ورطہ ہلاکت می افکند. شیخ حمید الدین خوشحال شدہ گفت کہ یعنی گنجینہ ہم حکم مار را دارد و کسی کہ مال و منال اندوختہ باشد مثل اینکہ مار را دارد تربیت می کند. این طنز شیخ حمید الدین مستقیم بہ ذات شیخ بہاء الدین زکریا بود چون او مرد متمولی بودہ و درویشانی کہ عادت داشتند فقیری و ناداری را بیشہ کنند این تمول شیخ بنظر آنها خیلی عجیب می آمد. شیخ فہمیدہ بود کہ منظور حمیدالدین از این حرفها چہ هست، برای ہمین جواب داد: مال اگرچہ مار است اما کسی کہ افسون مار دانستہ باشد مار او را زیان نمی رساند. حمیدالدین فوری برسید آخر تربیت کردن این حیوانهای پلید و زہر دار چہ حاجت دارد کہ انسان احتیاج بہ افسون آنها داشته باشد. چون مرشد شیخ بہاء الدین زکریا ہم مرد متمولی بودہ این حرفها توہین بہ ذات او ہم بشمار میرفت. بنابر این شیخ فوری مراقبہ کرد. روح مرشد جواب داد: «ای بہاء الدین بہ حمیدالدین بگو کہ درویشی شما دارای آن ہمہ زیبائی و کمالیت نیست کہ احتمال چشم زخم داشته باشد ولی درویشی ما

صاحب آن همه کمالیت و صلاحیت است که اگر دارای یک نقطه سیاه ضد چشم زخم نباشد موجب ناراحتی می شود.^۱

صوفیان چشت بیشتر ترجیح دادند برای عبادت و ریاضت گوشه‌ای گیر بیاورند که از اجتماع و مزاحمت مردم مصون باشند. بر عکس آنها صوفیان سهروردیه علاقه زیادی به سفر و زندگی اجتماعی داشتند.^۲

سماع بین صوفیان چشت جزئی از عبادت آنها بشمار میرفت ، در حالیکه سهروردیه حتی الامکان از سماع پرهیز می کردند و جز چند موارد آنها سماع را مطابق شریعت دین اسلام نمی دانستند.^۳

رنگ صوفیان چشت جالی است و رنگ سهروردیه جلالی و در نتیجه اگرچه مردمان نازک مزاج و حساس تخت تأثیر سهروردیه قرار نگرفتند ولی در شبه قاره پاکستان و هند مردمان زیادی به آنها متایل شدند.^۴

سهروردیه در پاکستان و هند :

تاریخ فرقه سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند بارسیدن مریدان شیخ شهاب‌الدین از بغداد به شبه قاره شروع میشود. اولین کسی که به این شبه قاره قدم گذاشته سخنی سرور متوفی ۵۷۷ و نوح بکهری بوده ولی چون پیروان و مریدان زیادی نداشتند این سلسله رونق پیدا نکرد تا اینکه شیخ بهاء‌الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال‌الدین تبریزی به شبه قاره آمدند و بوسیله آنها بود که این سلسله آنجا رواج پیدا کرد.^۵

مرکز سهروردیه در شبه قاره پاکستان و هند ملتان بود و کم کم این سلسله به سند و اچ Uch نفوذ پیدا کرد. در بنگال شیخ جلال‌الدین تبریزی این سلسله را رواج داد و مرکز او لکهنوتی Lacknowti یا غور Ghur بوده است. ولی بامرور زبان بوسیله مریدان این دو بزرگ این سلسله تاشمیر و گجرات و حتی تا افغانستان نفوذ پیدا کرد.

۱- آب کوثر، ص ۲۹۱ بحواله جوامع الحکم، ص ۲۱۳.

۲- اخبار الاخیار، ص ۶۱.

۳- آب کوثر، ص ۲۹۷.

۴- ایضاً، ص ۲۵۴.

۵- تاریخ ضلع ملتان، ص ۲.

۶- تاریخ فرشته، ج ۲ ص ۳۷۷.

سہروردیہ در ملتان :

بنا بہ دستور مرشد، شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی را برای تبلیغ و ارشاد و ہدایت انتخاب نمود. بعد از وفات او پسرش شیخ صدر الدین عارف متوفی ۵۶۸۶ و بعد از او پسرش ابوالفتح رکن الدین عالم ۶۴۷-۵۷۳۴ بر مسند خلافت پدری جلوہ افروز شد. در این زمان ملتان بصورت یک مرکز اسلامی در آمدہ بود. مدارس زیادی داشت و در آنجا درس قرآن و حدیث و تفسیر دادہ می شود. مقبرہ این ہر سہ بزرگ در ملتان وجود دارد.

سہروردیہ در اچ (سند) :

بعد از مرگ ابوالفتح رکن الدین عالم مرکز تبلیغ دین اسلام از ملتان بہ اچ در سند منتقل شد. چون شیخ رکن الدین صاحب فرزندی نبود خلفای او این سلسلہ را فروغ دادند اولین کسی کہ برای تبلیغ بہ اچ آمد سید جلال الدین سنیر شاہ معروف بہ سیر سرخ بخاری ۵۶۶۰/۱۲۹۱ م مرید شیخ بہاء الدین زکریا بود. او صاحب سہ پسر بود. نوحہ های او مخدوم جہانیان جہان گشت و جہال الدین اچوی متوفی ۱۳۰۰ م و راجو قتال خلی معروف هستند. بوسیلہ مخدوم جہانیان جہانگشت این سلسلہ در ہمہ جا ترویج یافت.^۳

سہروردیہ در کشمیر :

تقریباً نصف جمعیت کشمیر بہ سماعی مشایخ سہروردیہ بہ دین اسلام گرویدند. شیخ بزرگ آنها حمزہ کشمیری متوفی ۶۸۴ ہجری است. او مرید جلال الدین بخاری مخدوم جہانیان جہانگشت متوفی ۱۳۸۳ میلادی بود. سیگویند شیخ خود بہ کشمیر رفته بود و سنتی آنجا بود و بعداً حمزہ کشمیری را خلیفہ خود تعیین نمود. او در ۹۸۴ میلادی فوت کرد. بعد از او سید علی ہمدانی این فرقه را رواج داد.^۴

سہروردیہ در گجرات :

از تذکرہ اولیای گجرات معلوم میشود کہ شیخ حسام الدین ملتانی اہالی گجرات

۱- اولیای ملتان ، ۱۷ .

۲- Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49

۳- آب کوثر ، ص ۲۷۶ .

۴- آب کوثر ، ص ۲۹۷ .

را به دین اسلام راغب کرد. بعد از او شیخ جمال الدین اچی در ۷۳۷ به پتن Patan آمد، او مرید مخدوم جهانیان جهانگشت بود در ۷۳۵ فوت شد.^۲

سهروردیه در افغانستان :

تذکره نویسان نوشته اند که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به اسم حسن افغان فرقه سهروردیه را در افغانستان رواج داد. در مخزن افغانه به اسمی مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی و مخدوم جهانیان جهانگشت برمی خوریم.^۳

انشعاب فرقه سهروردیه به گروه های مختلف

از تاریخ فرق مذاهب مختلف در هند استنباط میشود که فرقه سهروردیه با مرور زمان به گروههای مختلف منقسم شد و بعضی از آنها حتی نه تنها تعلیمات صوفیان اولی فرقه سهروردیه را پشت سر گذاشتند بلکه تاحدی احکام اسلامی را هم از خاطرشان زدودند.^۴

بدین ترتیب توجه و تمایل بیشتری به برستش اقطاب شد و همچنین به اموری پیش از پیش مایل شدند و بدان پرداختند و هر چه بیشتر مطالعه شود بیشتر متوجه می شویم که بعضی از بنیانگذاران این فرقه حتی به اعتیاد مواد مخدره هم متایل شدند.^۵ پیروان این گونه فرقه را ملامتیه می نامند.

پس باتفحص بسیار پیروان فرقه سهروردیه را به سه قسمت میتوان تقسیم کرد:

- ۱- ملامتیه ۲- باشریعت ۳- بی شریعت

ملامتیه کسانی بوده اند که میشود آنها را متهم کرد. اینها جماعتی می باشند که در رعایت معنی اخلاص و محافظت قاعده صدق غایت جهد مبذول دارند و در اخفای طاعات و کتم عبادات و خیرات از نظر خلق مبالغت واجب دانند با آنکه در واقع هیچ دقیقه از صالحه اعمال فرونگذارند و تمسک به جمیع فرایض و نوافل را از لوازم شمردن و لیکن در ظاهر طوری رفتار کنند که مردم آنها را ملامت کنند که تقرب ایشان بحق

۱- پتن شهر معروفی است در گجرات کا تیاوار.

۲- آب کوثر، ص ۳۰۰.

۳- ایضاً، ص ۲۶۸.

۴- Sufism its Saints and Shrines, p. 240

۵- Indian Islam, p. 125

۶- Indian Islam, p. 122

زیادت گردد ملامتیاں برای ستر و پنهان کردن حال خود از مردم تظاهر بانجام کارهای خوب نکنند۔

بی شریعت کسانی بوده اند کہ از قید قانون و اصول آزاد بودند۔
باشریعت کسانی هستند کہ بہ اصول و عقاید اسلامی عقیدہ داشتہ باشند۔ حالا بہ وضوح بہ یکیک این گروہ ہا سپردازیم۔

گروہ طرفداران شریعت :

بیروان این فرقہ بہ شریعت و آئین دین اسلام احترام می گذاشتند و برای بجا آوردن آن باجان و دل می کوشیدند۔ این گروہ ہم بہ گروہ های کوچک مختلف منقسم است و شرح آنها بقرار ذیل است :

جلالیہ :

سید جلال الدین شاہ میر سرخ بخاری بنیانگذار این سلسلہ می باشد۔ او مرید و خلیفہ بہاء الدین زکریا ملتانی بودہ است۔ اولاد او هنوز ہم بہ سادات بخاری معروف هستند۔ جلال الدین را پدرنژاد صوفیان گفته اند۔ نوحہ اش سید جلال الدین بخاری معروف بہ مخدوم جہانیاں جہانگشت خیلی معروف است۔ یکی از نوحہ های او برہان الدین قطب عالم متوفی ۱۴۵۳ م در گجرات مدفون است و مقبرہ اش مرجع و زیارتگاہ خلائق است۔ پسرش سید محمد شاہ عالم متوفی ۱۴۷۵ م معروف تر از پدر بودہ و در زمان خود نقش مهمی در زمینہ سیاست و مذهب بازی کرد۔ او در رسول آباد مدفون است^۱۔

بیروان این مسلک بہ «جلالی فقیر» معروف هستند آنها یک نوار سیاہ دور سرشان می بندند و یک نوع «تعویذ» در دست می کنند کہ می گویند شبیہ مہر پیغمبر است۔ یک نوع شیپور ہم ہمیشہ در دست دارند و وقتی در حال سہاج هستند آنرا می نوازند^۲۔

این فقیر ہا در دکن Deccan جای مخصوص بہ خود دارند کہ آنرا «پینوکنداہ» Penokondah می گویند۔ اینجا شہری است در بخش «اننت پور» Annant Pur و آنها ہر سال روز اول ماہ جہادی الثانی بافقراہی سلاسل دیگر جشن می گیرند و نمایندگان

۱- فرهنگ مصطلحات عرفاء ، ص ۳۸۶۔

۲- Studies in Tassawaf, p. 155

۳- Sufism its Saints and Shrines, p. 250

خود را انتخاب می کنند که برای زیارت به مدت دو سال به مقابر صوفیان بزرگ بروند^۱.

مخدومیه :

مؤسس این سلسله میر سید جلال مخدوم جهانیان جهانگشت متوفی ۱۳۸۳ م است. او نوه سید جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بوده، مخدوم جهانیان جهانگشت زیاد سفر کرده و از حضور مشایخ هر سلسله میتواند مرید داشته باشد. او بود که مسنک مخدومیه را بنیاد نهاد^۲. این گروه هم طبق گروه طرفدار شریعت رفتار می کرد. مخدوم جهانیان جهانگشت در زمان خود شهرت و محبوبیت فوق العاده داشت و سلطان محمد تغلق او را منصب شیخ الاسلامی داد ولی او دعوتش را رد کرد و به مکه رفت^۳ در سند فوت شد و در اچ مدفون است.

گروه میران شاهی :

بنیانگذار آن میران محمد شاه موج دریا بخاری از خانواده جلال الدین شاه میر سرخ بخاری بود. در آغاز در اچ اقامت داشت، بعد به لاهور نقل مکان کرد و بقیه ایام زندگی را در آنجا گذراند. در زمان اکبر ۹۳۳-۱۰۱۴/۱۵۵۶-۱۶۰۵ م زنده بود و معروفیت زیادی داشته. فتح جنگ چتور Chitore را در اثر دعاهاى این بزرگ می دانند. او در ۱۶۰۴ م فوت کرد و هر سال ۱۷ ربیع الاول رسم سالگرد وفات او را در لاهور برپا می کنند. او در بتاله Batala فوت کرد ولی جسدش را به لاهور آوردند و نزد انارکلی دفن کردند و در بتاله بر جائی که جسد او را غسل داده بودند خانقاهی بنا کرده اند. این گروه هم جزو پاسداران شریعت بودند^۴.

گروه اسماعیل شاهی :

بنیانگذار این سلسله محمد اسماعیل معروف به میان ودا Wadda یعنی «بزرگ» بود. او چهاردهمین نفر از سلسله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی است. بعد از مرید شدن به تالپور Talpur آمد و آنجا مکتبی را بنیاد نهاد که به «اسماعیل شاهی» معروف است.

- ۱ Sufism its Saints and Shrines, p. 243
 -۲ Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 49
 -۳ Glimpses of Medieval Indian Culture, p. 47
 -۴ Indian Islam, p. 130

او آنجا قرأت قرآن تدریس می کرد. در ۱۶۸۳ م فوت کرد. مؤسس این سلسلہ مرد متعصب و تنگ نظری بود و اجازه نداد کہ بعد از مرگ او مریدانش بر مقبرہ او گنبدی بنا کنند.

گروه شاهی دولا :

ہشتمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ اسم شاہ دولا بنیانگذار این گروہ می باشد. او مرید سید نصر مست بود. ہمین کہ خلیفہ شد بر ایک Ayek (نہری است در شہر سیالکوٹ Sialkot) پلی بنا کرد و ساختہنہای زیادی از قبیل مسجد و مکتب ساخت. او تنہا کسی است کہ از مریدان او علاوہ بر مسلمانان ہندو ہم بودہ اند. در ۱۶۷۶ فوت شدہ و در گجرات مدفون است.^۲

دربارہ او قصہہای عجیب و غریب نقل می کنند، یکی از کرامتہای او کہ معروف است اینست کسی کہ بچہ دار نمی شود بر مزار او رفتہ نذر می کند کہ اولین بچہ خود را نذر خانقاہ خواہد کرد. وقتی نذر او بر آورده میشود اولین بچہای کہ بدنیا آمدہ است و بعنوان نذر است موجودی عجیب الخلقہ میباشد کہ شباهت عجیبی بہ موش دارد. آنہا با گوشہای دراز و با یک سر کوچک بدون مغز و فہم و شعور و محروم از نطق بدنیا می آیند صدای شان بطوری عجیب شبیہہ صدای موش است و آنہا معروفند بہ «موشہای شاہ دولا» و کسی کہ نذر کردہ است بچہ اولش را بہ خانقاہ می سپارد و بچہ ہائی کہ بعداً بدنیا می آیند ہمگی سالم ہستند.^۳

گروه بی شریعت :

عدہ ای از پیروان سہروردیہ بہ طور بی بندوبار زندگی می کنند و اینہا کسانی ہستند کہ بہ مسلک قلندرانہ متایل ہستند. اینہا ہم بہ گروہہای متعددی منقسم می شوند کہ بقرار زیر است :

لعل شہبازیہ :

گروہ لعل شہبازیہ بہ آئین مذہب اسلام و شریعت پیغمبری بی اعتنا ہستند نہ نماز می خوانند و نہ روزہ می گیرند. از عبادت و ریاضت دورند، پیوستہ شراب می نوشند

۱- Indian Islam, p. 132

۲- Glossary of the Tribes and Castes, p. 631

۳- Outlines of Islamic Culture, p. 40

و همواره در حال جذب و مستی و خلسه مستغرق هستند. بنیانگذار این مسلک لعل شهباز قلندر عثمان میمندی یا مروندی ۱۳۲۴ م است. او مرید شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی بود. مزار او در سند است و هنوز هم مرجع خلائق است. اکنون عده پیروان این سلسله کم شده است. اینها به تقلید مرشد خود لباس قرمز می پوشند. معتاد به مواد مخدره هستند به صرف مشروب و چیزهای مستی آور علاقه زیادی دارند. در اصل این طور نیست و مؤلف کتاب مذکور درین مورد اشتباه کرده است و با مطالعه و تحقیق در این زمینه به این نتیجه میرسیم که این عارف بزرگ لال شهباز به مسلک قلندریه متایل بود و بطوری در عشق خود به خدا مستغرق بود که از علائق دنیوی و دینی بی پروا شده بود. و عشق او به درجه ای رسیده بود که خودش متقاضی الله شده بود. بقیه حرفهای مؤلف درست از آب در نیامده است.

گروه سهاگیه :

خلیفه جلال الدین شاه میر سرخ بخاری ، شاه سهاگ بنیانگذار این گروه بود او درین رقاصان و مطربان زندگی می کرد و بزرگی خود را از نظر مردم پنهان نگاهداشته بود.

در باره اسم سهاگ می گویند که او همیشه لباسهای قشنگ و رنگا رنگ می پوشید و مانند عروس خود را آرایش می کرد. نه نماز می خواند و نه روزه می گرفت او در ۱۴۴۹ میلادی فوت کرد. بعد از مرگ او عده ای از خلفایش جسد او را مثل عروس آرایش کردند. عده مریدان او کم هستند و به «سدا سهاگن» (همیشه سوگلی) معروفند.^۲

گروه رسول شاهی :

نعمت الله مرید داود بر حسب اتفاق به تصوف متایل شد و بنا به دستور مرشد خود به الور Alwar آمد و رسول شاه یکی از مریدان را بنا به توصیه مرشد خود تربیت کرد. بعد از مرگ او رسول شاه مریدان زیادی را بسوی خود جلب نمود و بنیانگذار این گروه شد.^۳

۱- Sufism its Saints and Shrines, p. 250.

۲- Glossary, p. 320.

۳- Glossary, p. 324.

رسم این سلسلہ اینست کہ مریدان پیش مرشد خود بہ زمین می افتند و او را پرستش می کنند. آنها اعتقاد دارند کہ وقتی پیرشان می میرد روح او در تن یکی از مریدان حلول می کند.

آنها ہمیشہ دستمال سرخ یا سفید رنگی بسر می کنند و یک دستمال پر از اخگر دارند کہ اغلب روی سرو صورت و تن خود می مالند. آنها موی سر را می تراشند و ضمناً سبیل و ابرو را ہم صاف می کنند. ہمیشہ کنش چوبی پیا می کنند و در فصل تابستان یک باد بزن دستی در دست دارند. آنها از صرف شراب خودداری نمی کنند و گاهی لیکور مخصوص خود درست می کنند. در بعضی نقاط اینها بہ سیکها Sikh شبیہ هستند و رنجیت سنگ Ranjit Singh برای آنها مستمری تعیین کرده بود.

عدہ پیروان این گروه کم است، آنها ازدواج نمی کنند و هیچوقت گدائی ہم نمی کنند. عمدہ آنها بہ طبقات محترم تعلق دارند و اغلب صاحب ذوق ادبی و قریحہ شعری هستند. بیشتر آنها بہ علم شیمی علاقہ دارند.

لاہور مرکز اجتماع آنها بوده است. این رسول شاه ہفدہمین نفر از سلسلہ شیخ بہاء الدین زکریا بوده است.

این بود مختصری درباره فرقہ و عقاید فرقہ سہروردیہ، حالا بہ شرح احوال عارف بزرگی کہ این فرقہ را در شبہ قارہ رواج داد می پردازیم.

باب اول

فصل اول

شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

در شبہ قارہ پاکستان و ہند خواجہ معین الدین چشتی متوفی ۵۳۶-۶۳۲ ہجری شمعی برافروخت کہ انوار آنرا خواجہ قطب الدین بختیار کاکی ۵۶۳۳ در این شبہ قارہ پراکند ولی کسی کہ ابن شمع رسالت اسلام را بیشتر از دیگر صوفیان در ہند شہائی (پاکستان غربی فعلی) بخش کرد ذات با برکت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سپروردی است .

اسم و القاب :

اسمش بہاء الدین زکریا است و اورا بہ غوث العالمین و بدر المشایخ و قطب العالمین و غوث الثقلین و بہاء الحق ملقب نموده اند .

خانوادہ :

او قریشی و ہاشمی بود و شجرہ نسب او بدین قرار است : ابو محمد زکریا بن وجیہ الدین محمد بن اکمل الدین شاہ قریشی (در بعضی کتب شاہ ابی بکر) بن سلطان محمد جلال الدین بن سلطان علی قاضی بن شمس الدین محمد کروری بن سلطان حسین بن سلطان عبداللہ الحسین بن سلطان مطرفہ بن سلطان خلیفہ بن امیر ہاضم بن امیر تاج الدین بن امیر عبدالرحیم بن عبد الرحمن بن ہبار بن اسد بن ہاشم عبد المناف .

جد بزرگوار شیخ بہاء الدین زکریا ہبار بن اسد در زمان پیغمبر اسلام آورده بود . مروان حکم آخرین خلیفہ بنی امیہ امیر تاج الدین المطرف را می خواست بہ عوا خواہی خود وادارد ولی او از ہوا خواہان عباسیان بود و بہ دست امیر ابراہیم بن محمد بن علی بن عبداللہ بن عباس بیعت کردہ بود . اول برای انجام دستور مروان ، امروز و فردا می کرد ولی وقتی متوجہ شد کہ آب از سر گذشتہ و وضع وخیم شدہ است باہمہ خانوادہ اش بہ طرف ناحیہ «الجبال» کہ حالا بہ «خوارزم» معروف است ہجرت کرد، این ناحیہ را عثمان بہ ہبار بخشیدہ بود . اینجا خانوادہ مطرف بطور حکمران آزاد بسر می بردند .

۱- خواجہ معین الدین چشتی مؤسس فرقہ چشتیہ در ہند و پاکستان از خواجہ عثمان ہارونی خرکہ گرفت و در اجمیر مدفون شد . خواجہ قطب الدین بختیار کاکی متوفی ۵۶۶۴ و خواجہ نظام الدین متوفی ۵۷۲۵ و شعرای شہیر ہند امیر خسرو دہلوی و حسن منجری بہ ابن مسلک بودند .

۲- انوار غوثیہ ، ص ۱۰ .

۳- در بعضی جا ہا سپہار نوشتہ شدہ .

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۲ .

53246

در قرن هفتم هجری بعثت استیلای مغول عدۀ زیادی از علما و صوفیه از ترکستان و خراسان نقل مکان کرده به شبه قارۀ پاکستان و هند رفتند. در آن هنگام پدر بزرگ شیخ بہاء الدین زکریا ہم از خوارزم بہ کوت کرور Kot Karoor رفت و مدتی آنجا ماند و سپس خانوادہ او بہ ملتان Multan نقل مکان کردند و ہانچاسکونت گزیدند۔
وجیہ الدین پدر شیخ بہاء الدین زکریا در کوت کرور بہ دنیا آمد و با دختر حسام الدین ترمذی ازدواج کرد۔ او یک زن دیگر ہم داشتہ کہ برادرزادہ شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی متوفی ۵۶۱ ہجری بودہ است۔

تولد شیخ :

شیخ بہاء الدین زکریا در سال ۵۶۶ ہجری در ناحیہ کوت کرور بہ دنیا آمد۔ در بارہ تاریخ تولدش بین تذکرہ نویسان اختلاف رای هست۔ مؤلف تاریخ فرشتہ^۱ و نزہۃ الخواطر^۲ و تذکرہ اولیای ہند^۳ و فہرست کتابخانہ دیوان ہند^۴ تاریخ تولدش را ۵۶۶ ہجری نوشتہ اند ولی صاحب مفتاح التواریخ^۵ و انوار العارفین^۶ و آئین اکبری^۷ و مرقع ملتان^۸ و فرہنگ سوانح شرق^۹ سال ۵۶۵ ہجری نوشتہ اند و تذکرہ های دیگر مثل ذکر جمیل^{۱۰} و منبع البرکات^{۱۱} و تحفہ الابرار^{۱۲} و حدیقہ الاولیاء^{۱۳} وغیرہ تاریخ تولدش را سال ۵۷۸ ہجری دانستہ اند۔

- ۱- مہینہ الاولیا ، ص ۱۹۷۔
- ۲- اخبارالاخیار ، ص ۳۴۔
- ۳- تاریخ فرشتہ ، ص ۴۰۴۔
- ۴- نزہۃ الخواطر ، ص ۲۳۲۔
- ۵- تذکرہ اولیای ہند ، ص ۱۳۱۔
- ۶- کتابخانہ دیوان ہند ، ص ۱۰۳۲۔
- ۷- مفتاح التواریخ ، ص ۱۶۲۔
- ۸- انوار العارفین ، ص ۲۹۷۔
- ۹- آئین اکبری ، ص ۲۰۷۔
- ۱۰- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲۔
- ۱۱- فرہنگ سوانح شرق ، ص ۹۷۔
- ۱۲- ذکر جمیل ، ص ۱۳۔
- ۱۳- منبع البرکات ، ص ۶۹۔
- ۱۴- تحفہ الابرار ، ص ۸۔
- ۱۵- حدیقہ الاولیا ، ص ۴۹۔

ہمین طور در مورد نسب مادرش بین تذکرہ نویسان اختلاف است ، بعضی نوشتہ اند کہ مادرش دختر حسام الدین ترمذی بودا ولی دیگران مثل صاحب منبع البرکات^۲ و مرآت المناقب^۳ و انوار غوثیہ^۴ دختر شیخ عیسیٰ برادر شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی را مادرش دانستہ اند و گفتہ اند کہ چون نامادریش بچہ نداشت وقتی شیخ بہ دنیا آمد خیلی نا راحت شد ولی شیخ وجیہ الدین بچہ را در آغوش او انداخت و گفت کہ این بچہ مال تو است بگیر و باو شیر بنوشان^۵ ممکنست کہ ہمین موضوع موجب ایجاد سوء تفہمی برای بعضی از تذکرہ نویسان شدہ باشد.

تحصیلات :

علامہ بزرگی از زمان کودکی در شیخ ہویدا بود . چون ماہ رمضان بہ دنیا آمدہ بود در تمام مدت تا وقت افطار شیر نمی خورد ہمین طور می گویند کہ وقتی پدرش قرآن می خواند او شیر نمی خورد و بہ او گوش میداد . شیخ ہنوز ہفت سالہ بود کہ قرآن را با انواع قرأت حفظ نمودہ بود^۶ . علوم اولیہ را پیش پدرش او را بہ نصیر الدین بلخی سپرد . او دوازده سال داشت کہ پدرش فوت کرد و بعد از مرگ پدر عمویش بہ تعلیم و تربیت او ہمت گاشت .

از استادان شیخ از مولانا عبد الرشید کرمانی کہ در محلہ کترہ Katra ملتان مدفون است اسم بردہ اند^۷ . شیخ بعد از آن بخاطر اکتساب علم بہ خراسان رفت و تا ہفت سال از محضر بزرگان دین از علوم ظاہری و باطنی استفادہ برد از آنجا عزم بخارا نمود . در آنجا تا ہشت سال در کسب علم کوشید . از آنجا راہ مکہ و مدینہ را در پیش گرفت . حج را بجای آورد و بہ مدینہ رفت . مدت پنج سال آنجا ماند و در این مدت در محضر مولانا کمال الدین محمد یمنی کہ محدث جلیل القدر زمان خود بود علم حدیث را فرا گرفت . بعد از حصول علم حدیث خاطر تزکیہ قلب و تصفیہ باطن نزد روضہ اقدس بہ مجاہدہ پرداخت و از آنجا بہ بیت المقدس رفت . بعد از زیارت مقامات مقدسہ عازم

۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۳ .

۲- منبع البرکات ، ص ۲۹ .

۳- مرآت المناقب ، ص ۲۰ .

۴- انوار غوثیہ ، ص ۱۵ .

۵- بستان غوثیہ ، ص ۲۴ .

۶- خلاصۃ العارفین ، نسخہ خطی - مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۸ .

۷- سر زمین ملتان ، ص ۱۲ .

بغداد شد^۱. می گویند که شیخ در این مدت از محضر ۴۴ استاد کسب فیض نموده و کتابهای گرانبهای جمع کرده بود^۲.

شیخ بهاءالدین زکریا از بیت المقدس به بغداد رفت و آنجا در خدمت شیخ الشیوخ شهاب الدین ابو حفص عمر سهروردی متوفی ۶۳۲ هـ کسب فیض نموده به مجاهده و مکاشفه پرداخت.

دخول در تصوف :

شیخ بهاءالدین به خدمت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی رسید و مشغول شد و آنطور که تذکره نویسان نوشته اند و از ملفوظات بزرگان دین مثل بابا فریدالدین گنج شکر و خواجه نظام الدین اولیا هم مستفاد می شود شیخ فقط هفتده روز در خدمت مرشد ماند که خرقة نصیب او گردید^۳.

تذکره نویسان حکایت می کنند که شبی در خواب دید پیغمبر صلعم روی تخت نشسته اند و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی در طرف راست ایستاده است و در آنجا یک رشته طناب هست و چند خرقة بر آن طناب آویخته اند. پیغمبر صلعم یک خرقة بدست شیخ الشیوخ میدهند و دستور می فرمایند که این خرقة را به بهاء الدین زکریا بپوشان. شیخ همانطور کرد و در همین حال او از خواب بیدار شد. صبح زود شیخ الشیوخ او را طلبید و همانطور که در خواب دیده بود یک طناب که بر آن چند خرقة آویخته بودند ملاحظه کرد. شیخ الشیوخ چون شیخ بهاء الدین را دید برخاست و یک خرقة از روی طناب آورده بردوش او انداخت و گفت که «این خرقة های جناب رسالت مآب به هر که عطا می شود به ارشاد آن حضرت نایل می گردند من در این میان یک واسطه بیش نیم و بی اجازت خرقة به کسی نمی توانم داد و حالا اجازت آن حضرت امشب بچشم خود دیده ای^۴.

در تذکره ها آمده است که مریدان دیگر شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی به بهاء الدین رشک بردند و به همدیگر گفتند که ما مدتی است در خدمت شیخ هستیم

۱- سیر العارفین ، ص ۱۲ .

۲- انوار غوثیه ، ص ۲۴ .

۳- فواید الفواد ، ص ۵۹ ، اخبار الاخیار ، ص ۶۱ .

۴- تذکره اولیای هند ، ص ۴۱ .

ولی شیخ بہ ما این گونه التفات ننمودہ است و این مرد ہندی کہ فقط ہفدہ روز بیش نیست بدینجا آمدہ ، باین زودی صاحب خرکہ و خلیفہ شد . ہمین کہ شیخ الشیوخ از این سخن آگاہی پیدا کرد ہمہ مریدان خود را جمع کرد و دستور داد کہ گیاه برای خانقاہ بیاورند ہمہ رفتند و گیاه سبز و تر خوب آوردند غیر از شیخ کہ کاه خشک بار کردہ آورد . ہمہ دوستان او را مسخرہ کردند ، مرشد سؤال کرد کہ تو چرا مثل دیگران گیاه سبز نیاموردی ، جواب داد ہرچہ گیاه سبز دیدم جملہ در ذکر خدا مشغول یافتم این کہ خشک را کہ از ذکر الہی فارغ شدہ بود و لیاقت خانقاہ را داشت بریدہ آوردم . شیخ از این جواب خوشحال شد و بہ دیگران گفت کہ شاہ بہ مثل ہمیزم تر مسنید و او بہ مثل ہمیزم خشک و در ہمیزم تر آتش دیرمی تابد ولی ہمیزم خشک زود آتش می گیرد .

در وصف بزرگی شیخ واقعہ دیگری کہ نقل می کنند اینست کہ مرشد شیخ بہ ہر یک از مریدان خود کبوتری داد و فرمود کہ او را جائی سربہرید کہ کسی نبیند ، ہمہ رفتند و در بس دیوارعا دور از چشم مردمان این کار را کردند ولی شیخ کبوتر خود را ہنظور زندہ آورد وقتی برسیدند جواب داد کہ جایی پیدا نکردم کہ از دید خدا پنهان باشد بس ناچار او را زندہ آوردم و شیخ بہ ہمہ گفت کہ مرتبہ او از ہمہ شاہ بلند تر است .^۲

شیخ شہاب الدین سہروردی خرکہ و سجادہ خود را بہ شیخ بہاء الدین داد و او بنا بہ دستور مرشد بہ خدمت شیخ جلال الدین تبریزی ۵۶۴۲ و ابو سعید رفت آنها خربزہ ای بہ او دادند کہ با خوردن آن ہمہ نقابہای بشری و حجابہای دنیائی از جلو دیدگانش از بین رفت و جملہ علوم بر او منکشف شد . ہمین طور مرشد شیخ بہ او اناری داد کہ بخورد قضا را یک دانہ از آن بر زمین افتاد . شیخ آن را ہم برداشت و بخورد . شیخ الشیوخ گفت کہ این دنیا بود می خواستم از دست این راحت باشی از دست تو برود ولی تو نگذاشتی و خوردی و ہر دوہم دین و عہ دنیا را بردی حالا وقت آن رسیدہ کہ عزیمت سفر کنی وبہ ملتان برگردی چون مردمان آنجا بتو احتیاج دارند .^۳

شیخ در این مدت ریاضت و مشقت زیاد کشید تا بیست سال مجاہدہ کرد کہ بہ

۱- خزینۃ الاصفیا ، ص ۲۱ ، فواید الفواد ، ص ۴۳ .

۲- اسرار الاولیاء ، ص ۴ ، بزم صوفیہ ، ص ۹۰ .

۳- سر زمین ملتان ، ص ۸۵ .

یک درم آب و به یک درم طعام روزه افطار کرد. وقتی برای حج رفت به هر دو گام دوگانه نماز شکرانه می گزارد. در عرفات با حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد و سه سال در بلازمت او بود و صحبت علم درس و ورث ازو می گرفت و تقریباً سه سال بر مزار مبارک پیغمبر مشاهده ظاهر و باطن می کرد تا اینکه او را به نزد شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی راهنمایی کردند^۱.

عشق روح تصوف است و هیچ سالکی بدون این که از این منزل عبور نکند به مقصود خود نمی تواند نایل بیاید. عشق دقیق و مشکل و لطیف است و فقط کسی میتواند آنرا توصیف بکند که به راه و رسم منزلهای عشق آشنائی داشته باشد. صوفیان بزرگ عشق را به آتش تشبیه کرده اند که بجز خدای تعالی همه چیز را می سوزاند.

شیخ بهاء الدین زکریا عارف زمانه بود و سینه او هم از آتش عشق الهی می تپید از فریدالدین گنج شکر متوفی ۵۶۶ هـ نقل می کنند که شیخ می گفت چون صاحب محبت از سینه خود آه بیرون کشد همه دنیا را و هرچه که در این دنیا است نا چیز و خاکستر گرداند برای اینکه هیچ آتشی بالا تر و سوزان تر از آتش محبت نیست.

بابا فرید گنج شکر در جای دیگر می گوید که وقتی شیخ در عالم عشق و شوق مستغرق بود هر بار او را حالتی و حیرتی پیدا می شود، های های می گریست و این دو بیت بسیار بر زبان می راند و بیهوش می شد، چنانکه هفت شبانه روز در همین حال گذشت و هیچ خبر از عالم جسمانی نداشت و مرتب تکرار می کرد:

«با درد بساز چون دوی تو ستم در کس سنگر چو آشنای تو ستم
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو ستم»

آنوقت گفت که ای درویش تو چه میدانی که بر او از اسرار انوار الهی نا متناهی چه نازل میشود فقط عاشق می داند بین آنها چه می گذرد^۲.

شیخ بهاء الدین می گفت که شوق دارالملک عشق است که در او سختی نهاده اند از سیاست خنجرفراق و تیغی از هجران کشیده اند و یک شاخ نرگس وصال بدست رضا داده و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ بر می دارند و آنکس که عاشق است، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای خود پس نیاورد^۳.

۱- منبع البرکات، ص ۲۹.

۲- اسرار الاولیاء، ص ۸۵.

۳- ایضاً، ص ۷.

بقول او عشق آنست که کس بجز خدای تعالی نبیند پس بهشت و دوزخ و عذاب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید^۱.

سلسله^۲ درویشی او :

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی به مسلک سهروردیه منسلک بود. مؤسس این فرقه شیخ شهاب الدین سهروردی ، متوفی ۶۳۲ هـ است او برادر زاده شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی بود^۳ او تصانیف بسیار دارد ولی «عوارف المعارف» از همه معروفتر است و برای پیروان او بصورت آئین نامه این فرقه در آمده است. این فرقه هم مثل فرقه‌های دیگر یعنی فرقه چشتیه و فرقه قادریه به پیغمبر صلعم میرسند^۴.

سفرهای شیخ :

سفرهای صوفیان کرام و بزرگان دین هیچوقت بدون منظور نبوده است. در اوایل در جستجوی حقایق و معارف و حصول فیوض و برکت از خانه قدم بیرون می گذاشتند و وقتی از مواهب علم و عرفان مستفیض می شدند برای بهره مند ساختن خلق خدا پا بر رکاب می گذاشتند و به سفر می رفتند.

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی هم بعد از تحصیلات ابتدائی در جستجوی علم و برای اکتساب فیض از محضر استادان و عارفان زمانه به مسافرت پرداخت. اول به خراسان رفت و تا هفت سال آنجا ماند ، بعد عازم بخارا شد و به مدت هشت سال در آنجا کسب فیض نمود و پنج سال در مکه و مدینه ماند. از بیت المقدس گذشته در بغداد به خدمت مرشد خود رسید^۵ وقتی بنا به دستور مرشد به شبه قاره پاکستان و هند برگشت به کار تبلیغ دین مشغول شد.

وقتی شیخ به شبه قاره آمد ، بیشتر در ملتان ماند. آنوقت ها خیلی کم تنها به مسافرت می رفت. بیشتر وقت خود را با بابا فریدالدین گنج شکر گذرانده است و بابا دوستان دیگر خود مثل سید جلال الدین بخاری و لعل شهباز قلندر به اتفاق به

۱- افضل الفوائد ، ص ۱۶ .

۲- نفحات الانس ، ص ۱۴۰ .

۳- شجره طریقت سهروردیه در مقدمه ذکر شده است .

۴- تاریخ فرشته ، ص ۴۰۴ .

مسافرت می رفت. آنها در تابستان به اطراف کشمیر و استان سرحد Frontier می رفتند، گاهی تابلخ و بخارا می رسیدند، در فصل بهار در کوه سلیمان و فصل بارندگی را در گردنه های سند بسر می بردند، هنوز هم در کراچی در کنار دریا و منگمها پیر Manghah Pir و در سهوان Sehwan در کنار چشمه واهی Wahi و در مضافات سکهر Sukkur نشستگاه های که این بزرگان برای خود درست کرده بودند وجود دارد^۱.

درباره چگونگی سفرهای شیخ بیشتر از بابا فریدالدین گنج شکر نقل قول می کنند. میگوید: «برادرم شیخ بهاءالدین زکریا بسیار سفر کرده بود، دعا گوی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاءالدین بهاءالحق بسیار مشایخ را دیده بود^۲. شیخ در سمرقند با بزرگی ملاقات نمود که تقریباً سی سال در بحر تجلی غرق بود، با رسیدن شیخ به آنجا آن بزرگ مرد برای یک لحظه به هوش آمد و مصلاهی خود به شیخ بخشید.

در مسافرت بخارا شیخ و بابا فرید با هم بودند و آنجا شیخ برای جمعی از علما در باره حرمت دست بوسیدن مرشد توضیح داد و ضمناً در باره حجاج بن یوسف ۴۱—۹۶ هجری گفت که او دست حسن بصری را بوسیده بود که آمرزیده شد.

وقتی شیخ در بخارا بود در آنجا قحط سالی صعب رخ داده بود. مردم شهر به شیخ متوسل شدند و برای آمدن باران دعا کردند، شیخ هم این چنین دعا کرد که «اگر مرشد من شیخ شهاب الدین با صدق دل این طاقیه بسر من نهاده و من هم آنرا با صدق دل قبول کرده ام باران ببارد» و می گویند که چنان باران بارید که در آن شهر آب کم نشد^۳.

هنگامیکه شیخ به کوه سراندیپ Saran Dip رسید مردی را دید نه پشتواره ای هیزم بر سر داشت و با زحمت آنرا می برد، او مرد مفلس و عیالدار بود و دختران جوان داشت. شیخ بر پشتواره او دست زد و آن مبدل به طلا شد. همین طور در سمرقند با عده ای جذامیان برخورد کرد که از زحمت رنج بینی به ستوه آمده بودند. از شیخ التماس دعا

۱- تحفة الکرام، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲- راحت القلوب، مجلس ششم.

۳- اسرار الاولیاء، ص ۹۰.

کردند و شیخ برای آنها دعا کرد و از آن عذاب نجات داد^۱۔
 درباره مسافرتہای شیخ بہ دہلی قصہ ہای جالبی نقل شدہ است و ہمہ تذکرہ -
 نویسان آنرا ذکر کردہ اند و در ضمن شرح حال جلال الدین تبریزی از آن بطور مفصل
 ذکر رفتہ۔ خلاصہ اینکہ شیخ الاسلام دہلی نجم الدین صغری بہ جلال الدین تبریزی
 تہمت زد و شیخ بہاء الدین برای داوری از ملتان بہ دہلی رفت^۲۔

اخلاق و رفتار :

سائک راہ حق در مقابل هیچ مشکل و رنجی دامن صبر از دست نمی دہد۔ زیرا او
 کسی است کہ بجای نفرین دعا می کند و عوض سنگ اندازی گل می اندازد، در نہاد
 شیخ بہاء الدین زکریا ہم حلم و بردباری بدرجہ کمال وجود داشت۔ یک روز در خانقاہ
 نشستہ بود کہ جمعی از قلندران دلق پوش آنجا جمع شدند و سر و صدا راہ انداختند۔
 شیخ دستور داد کہ در خانقاہ را ببندند، قلندران شروع بہ سنگ انداختن و بد و بیراہ
 گفتن کردند۔ شیخ گفت: «درہا را باز کنید من خلیفہ شیخ الشیوخ شہاب الدین
 سہروردی ہستم از خود اینجاننشستہ ام» در را باز کردند و شیخ قلندران را مورد تفقد
 قرار داد^۳۔

دوستان خدا بدان حد برای انسانیت ارزش قایل ہستند کہ کسی دیگر را یارای
 آن حد نیست۔ آنان ہر چند کہ بہ اوج حق و صداقت نزدیک می شوند از تکبر و
 نخوت بہ دور می افتند۔ شیخ از فرط تواضع مانع تعظیم و تکریم فراوان دیگران نسبت
 بخود میشد۔ خود برای بزرگان دین احترام زیادی قایل بود وقتی خواجہ قطب الدین
 بختیار کاکلی بہ شبہ قارہ آمد و در ملتان توقف کرد شیخ با کمال احترام و محبت بہ او
 خیر مقدم گفت ولی در مورد خود خیلی درویشانہ رفتار میکرد یک دفعہ چند نفر از
 مریدان در خانقاہ کنار حوض وضو می گرفتند کہ شیخ را آنجا گذر افتاد، ہمہ بعنوان
 تعظیم برخاستند ولی یکی از آنها ہمانطور بہ وضو ادامہ داد۔ شیخ از او خوشش آمد و
 گفت کہ «تو افضل ترین اینہا ہستی»^۴۔

۱- الدرر المنظوم (اردو ترجمہ)، ص ۱۶۱۔

۲- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات، ص ۱۱۵۔

۳- فواید الفواد، ص ۵۔

۴- سیر العارفین، ص ۴۸۔

شیخ بخاطر مردم هیچوقت از اشتراک مساعی با حکام و عمال دولتی پرهیز نمی‌کرد. یک دفعه در ملتان خشکسالی بود و والی ملتان به غله احتیاج پیدا کرد ، شیخ مقدار زیادی غله از انبار شخصی خود برایش فرستاد. والی ملتان متوجه شد که در آن غله یک قوطی پر از سکه های نقره است. برای شیخ آن قوطی نقره را پس فرستاد ولی شیخ گفت «این هم بتو بخشیدم».

در آشپزخانه شخصی شیخ غذا های گوناگون می پختند ولی شیخ فقط وقتی از آن طعام لذت می برد که باجمعی از مهمانان و مسافران و دراویش بر سفره می نشست وقتی می دید که کسی با رغبت غذا می خورد خیلی خرسند می شد.^۱

شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی مثل مرشد خود برعکس صوفیان دیگر مرد متمولی بود و هیچوقت کمبود ثروت حس نکرد ولی خودش همیشه به این همه ثروت بی اعتنا بود. روزی به مستخدم گفت که «برو جعبه ای را که در آن ... دینار است بیاور» ، مستخدم آمد و جواب داد که «هرچه گشتم نتوانستم آنرا بیایم» شیخ آنرا شنید و به حضور خدای تعالی تشکر کرد. بعد از مدتی آن جعبه را پیدا کرد و به شیخ خبر داد ، شیخ دوباره خدای تعالی را تشکر کرد. مردم پرسیدند که «چرا برای هر دو امر الحمد لله گفتی» جواب داد که «برای درویش وجود و عدم دنیا هر دو مساوی است. آنها نه برای بدست آوردن چیزی خوشحال می شوند و نه برای از دست رفتن آن نا راحت».^۲

شیخ و سماع :

نزد صوفیان در سماع حالتی است که در عشق و وارفتگی به آنها دست می دهد. در این مورد نزد صوفیان که به مسلک های مختلف پیوسته اند تضاد رای وجود دارد. مثلاً گروهی سماع را جایز و عین شریعت می پندارند و گروهی آنرا خلاف آئین شریعت قلمداد می کنند ولی بعضی ها بینا بین هر دو رفتار می کنند.

رقص و سماع نزد صوفیان چشتیه معتبر و جزو مسلک آنهاست و هر چند که اصول سیرو سلوک در خانقاه سهروردی بر قاعده زهد و عبادت بنا شده ، مبنای برنامه عملی آن مدرسه بر فکر و ذکر و توبه و خلوت نشینی و از خالق گوشه گرفتن قرار دارد ، لیکن

۱- فواید الفواد ، ص ۲۲۳ .

۲- سیرالعارفین ، ص ۳۷ .

۳- سیرالعارفین ، ص ۵۰ .

درس عشق و جمال و بحث سماع و ذوق حال نیز پارہ ای اوقات در بین اعمال ایشان بنظر می‌رسد. آنها ہم بہ سماع علاقہ دارند ولی برعکس صوفیان چشتیہ در این بارہ غلو نمی‌کنند و بر سبیل ندرت بہ سماع تن در می‌دهند^۱.

نقل می‌کنند کہ قوالی باسم عبداللہ رومی کہ مرد خوش‌کلامی بود بہ شبہ قارہ آمد و بادستہ نوازندگان خود در خدمت شیخ بہاء الدین زکریا آمد و گفت کہ «من در خدمت شیخ الشیوخ شہاب الدین سہروردی بودہ ام و پیش او آواز خواندہ ام او از آواز ہای من خوشش می‌آمد» و شیخ گفت «اگر اینطور است من ہم آہنگ ترا گوش می‌کنم» طبق خواستہ او در حجرہ دستہ عبداللہ رومی آمدند و شروع بہ خواندن کردند:

«مستان کہ شراب ناب خوردند از پہلوی خود کباب کردند»

شیخ بیتابی می‌کرد و چراغ را خاموش کردند. در حجرہ تاریکی بود ولی معلوم می‌شد کہ شیخ در حال گردش است یعنی دارد می‌رقصد^۲.

علاقہ شیخ بہ سماع بعلت ہم نشینی او با شیخ فخر الدین عراقی متوفی ۶۸۸ھ کہ خواہرزادہ^۳ مرشد او و داماد و مرید خود او بود بیشتر شد. عراقی از اول بہ شعر و ناعری معروف بود. در صحبت شیخ ہنگام چلہ کشی معروفترین غزل خود را گفت:

«نخستین بادہ کاندر جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند
بہ گیتی ہر کجا درد دلی بود بہم کردند و عشقش نام کردند
چو خود کردند راز خویشین فاش عراقی را چرا بدنام کردند^۴»

شیخ هیچوقت او را از شعر گفتن و سماع منع نکرد، بلکہ برای آخرین بیت این غزل بسیار اظہار خوشنودی کرد^۴.

از بابا فرید الدین گنج شکر نقل می‌کنند کہ ابوبکر خراط کہ قوال بودہ بہ خدمت او رفت و گفت کہ از ملتان آمدہ است. او حکایت کرد کہ پیش شیخ بہاء الدین زکریا سماع کردم و گفتم:

- ۱- آب نوثر، ص ۲۵۹.
- ۲- فواید الفواد، ص ۱۳۸.
- ۳- کلیات عراقی، ص ۱۹۰.
- ۴- نفحات الانس، ص ۴۰۱.

کل صبح و کل اشراق بچک عینی بدیع مشتاق
قد سعت حیه الهوی کبدی فلا طیب لها ولا راقی

از این گونه وقایع معلوم می شود که شیخ اگر در سماع غلو و زیاده روی نمی کرد از آن خود داری هم نمی ورزید.

عبادت و ریاضت :

شیخ بهنگام عبادت و ریاضت بیشتر به تلاوت قرآن می پرداخت. یکبار در جمع خلفا نشسته بود آنها را مخاطب قرار داد و گفت: آیا کسی از شما می تواند در دو رکعت نماز یکبار قرآن را ختم کند، هیچکس یارای آن کار رانداشت، خودش برخاست و همین کار را کرد و اغلب می گفت که هر چه من از بزرگان کسب فیض نموده ام خدا بمن نیرو داده که بتوانم بخوبی آنها را بجا بیاورم و به هرچه که تصمیم گرفتم آنها را به پایان رسانیده ام ولی یک کار تا بحال نتوانسته ام انجام بدهم و آن اینست که میگویند بزرگ مردی از آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن می کرده من هم بارها سعی کرده ام ولی از عهده این امر بر نیامده ام^۲.

در باره شیخ معروف است که روزه کم می گرفت ولی طاعت و عبادت بسیار می کرد و می گفت: «کلاوا من الطیبه و اعملوا صالحا»^۳.

شیخ از اول تا آخر عمر خود به عادت همیشگی به عبادت و ریاضت اشتغال داشته و روش او این بود که وقتی یک سوم از شب باقی می ماند به عبادت می پرداخت و تا اذان صبح در خلوت عبادت می کرد، نماز صبح با جماعت می گذارد و دوباره به خلوت می رفت و تا مدتی به تلاوت قرآن و خواندن اوراد و وظایف مشغول می شد، ظهر پس از صرف نهار کمی استراحت می کرد و به فرزندانش می پرداخت، بعد برای نماز ظهر به مسجد می رفت و بعد از نماز به خانه ای که در نزدیکی های مسجد بود می رفت و به اوراد و وظایف مشغول می شد، آنجا به طالبان علم درس می گفت و اشکالات آنها را رفع می کرد. نماز عصر را با جماعت در مسجد می خواند بعد از آن تا غروب وعظ می گفت. بعد از نماز مغرب دوباره در خلوت می نشست و تا وقت عشاء به اوراد

۱- فواید الفواد، ص ۱۴۹.

۲- ایضاً، ص ۱۱۹.

۳- ایضاً، ص ۳۰۹.

می پرداخت و مدتی بہ عبادت می گزاراند و قریب نصف شب بہ استراحت می پرداخت. آن سکو یا صفہ کہ شیخ بر آن وعظ می گفت در سمت شرقی مقبرہ او قرار دارد.
زندگانییش برای خدا بود، برای رضای خدا می نشست و راه می رفت، ہمیشہ یاد خدا را سرمایہ زندگانی میدانست و بین امور مادی و معنوی ارتباط گونه ای بوجود آورده بود و در راه سلوک زحمت های زیادی کشیده بود.

کشف و کرامت :

نزد بعضی از مشایخ سلوک صد مرحلہ دارد و کشف کرامت درجہ ہفدہم از آن است و نزد صوفیان مرد کامل کسی است کہ تا مرتبہ ہفدہم کرامات خود را آشکار نکند و اگر آشکار کند نمی تواند پیش تر رود. اما در مرتبہ ہفدہم کشف و افشای کرامت جایز است. شیخ کہ بہ مسلک سہروردیہ منسلک بود کشف کرامت را نمی پسندید و بہ خنفای خودہم ہمین نظر را تلقین می کرد.

یک دفعہ پیش ابو علی کہیری کہ از مریدان او بود رفت او سنگ برداشت بر زمین زد و آن سنگ مبدل بہ زر گشت، شیخ ازین منظرہ ناراحت شد و گفت «یاغفور، یاغفور این چنین نمی باید کرد» بعد وقت شام کہ هوا تاریک شد. ابو علی در گوشہ ای اشارت کرد و چراغ روشن شد. شیخ بہ آن اشارت کرد و آن را سوزاند و بہ ابو علی گفت کہ ترا راندیم و بدست نفس آمارہ دادیم، بعد ابو علی سرگردان شد و بوصیلہ شیخ جلال الدین تہریزی بخشیدہ شد.^۱

شیخ ہمیشہ اظہار کرامت را منع می کرد. حتی یک دفعہ بہ خواجہ فرید الدین گنج شکر ہم گفتہ بود نہ «این چہ کاریست کہ میکنی یعنی اسرار دوست کشف می گردانی و این نشاید».^۲

شیخ خود ہمیشہ در این مورد احتیاط می کرد و تا ضرورت ایجاب نمی کرد از کشف کرامت پرهیز می کرد.

علاقہ بہ مرشد :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بہ مرشد خود شیخ شہاب الدین سہروردی علاقہ ای زیاد داشتہ، وقتی بنا بہ دستور او می خواست از بغداد بہ ملتان برود یکی از مریدان

۱- سر زمین ملتان، ص ۸۷.

۲- افضل الفوائد، ص ۲۰.

۳- راحت القلوب مجلس دوم، ص ۸.

شیخ شهاب الدین باسم شیخ جلال الدین تبریزی ۵۲۶-۵۶۳ هـ که به شیخ بهاء الدین زکریا انس گرفته بود از مرشد اجازه خواست که با او همراهی کند. شیخ الشیوخ اجازه داد آنها براه افتادند و در سرراه خود به نیشاپور رسیدند. شیخ جلال الدین تبریزی برای گردش به شهر رفت وقتی برگشت شیخ پرسید که اینجا چه دیدی، گفت که به خدمت فرید الدین عطار نیشاپوری ۵۱۲-۵۶۲ هـ رسیدم از من پرسید که در بغداد چه کسانی مشغول تبلیغ هستند ولی از فرط احترام و هیبت زبانم بند آمده بود و نتوانستم جواب بدهم، شیخ بهاء الدین زکریا ناراحت شد و گفت که چرا اسم مرشد خود شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی را نگفتی، شیخ جلال الدین تبریزی جواب داد که «من چنان تحت تاثیر عظمتش واقع شده بودم که لحظه ای مرشد خود را هم زیاد بردم». شیخ بهاء الدین ازین جواب آزرده خاطر شد و به همین جهت بود که هانجا از جلال الدین تبریزی جدا شد و هر دو در دو راه مختلف براه افتادند و شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی راه ملتان و شیخ جلال الدین تبریزی راه خراسان را در پیش گرفت.

حاصل خدمات :

وقتی شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به ملتان رسید، در شبه قاره پاکستان و هند هنوز فتنه قرمطیان^۳ بطور کلی از بین نرفته بود، بنا به دستور مرشد او ملتان را بعنوان مرکز ارشاد و هدایت انتخاب کرد و همه عمر خود را صرف تدریس و تبلیغ دین اسلام نمود. مردمان زیادی با هدایت و ارشاد او به دین اسلام مشرف شدند وقتی از ممالک اسلامی برگشت تا مدتی بر یک تپه مشغول ریاضت شد و در گوشه ای عزلت نشست این

۱- تاریخ تصوف در اسلام، ص ۴۰۵.

۲- فواید الفواد، ص ۲۵۲.

۳- قرمطیان یا قرامطه: فرقه ای از شیعه می باشند که به سبعیه یا هفت امامیه نیز نامیده شده اند. همدان اشعت معروف به قرمط در ترویج این فرقه کوشش فراوان کرد. آنها می گفتند محمد بن اسمعیل امام هفتم و صاحب الزمان است، معتقد به قیام به سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بودند. زیارت قبور و بوسیدن سنگ کعبه و اعتقاد به ظواهر در مذهب آنان حرام بود و در احکام شریعت قائل به تاویل بودند. آنها می گفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آن حضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابی طالب گردید. شعار قرمطیان مثل اسماعیلیان رایت سفید بوده است. از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم مبارزه شدیدی در عراق و ایران با اسماعیلیان و قرمطیان شروع شد.

تپہ بہ کدوہ شیخ بدین Koh-e-Shiekh Badin معروف است^۱.

شیخ در ملتان وعظ می کرد و برای شنیدن آن مردمان زیادی از اطراف می آمدند. در زمان اقامت او در ملتان ہمہ پاکستان و ہند از انوار فیوض و برکات او بہرہ ور شدہ زمان او را «عہد خیر الاعصار» گفتہ اند^۲.

بسیاری از قبایل غیر مسلمان کہ در دورہ غوریان از ہند بہ پنجاب نقل مکان کردہ بودند بہ سعی و کوشش شیخ بہ اسلام گرویدند. بسیاری از مردم سند و ملتان و ہندوان لاہور کہ بسیاری از آنها بازرگانان متمول و بعضی از آنها کار گزاران حکومت بودند در حضور شیخ می آمدند و قبول اسلام کردہ مرید او می شدند. در مدت خیلی کوتاہ عدہ مریدان شیخ از ملتان تا کاتیا وار Kattiyawarh و از دکن Deccan تا سند و از پنجاب تا دہلی بہ ہزار ہا رسید. آنوقت شیخ از جانب خود خلیفہ و واعظانی برای آن نقاط تعیین نمود. در ملتان خودش وعظ می گفت و در اطراف خلیفہ خود را می فرستاد^۳.

شیخ بعد از نماز بر بالای منبر می رفت و تفسیر قرآن و حدیث تدریس می کرد و کہ کہ از اشعار و حکایات و نقل قول بزرگان پیشین استفادہ می کرد. او وقت معینی برای وعظ انتخاب نمودہ بود و در آنوقت مردم ہمہ کارہای خود را وا گذاشتہ در آنجا جمع می شدند و ہاں سر زمینی کہ وقتی او اینجا آمدہ بود گہوارہ کفر و الحاد بود بہ وضع دیگری در آمدہ بود. در طول تمام شبہ قارہ گروہ ہای تبلیغی بنا بہ دستور شیخ برای ارشاد و ہدایت پراکندہ شدہ بودند. اینجا و آنجا قرآن و حدیث درس دادہ می شد. شیخ متوجہ شدہ بود کہ تعلیقات کفر آمیز قریظیان ناخود آگہانہ بر قلب و روح مردم اثر گذاشتہ بود و افکار مردم روستائی نسبت بہ شہر نشین ہا بیشتر تحت تأثیر این تعلیقات قرار گرفتہ بود. شیخ برای این کہ تأثیر و نفوذ قریظیان را بکلی از بین ببرد و مردم را بہ اسلام آشنا سازد راہی انتخاب کرد کہ برای آیندگان و جویندگان بہ رستگاری منتهی شود^۴.

۱- آب کوثر ، ص ۲۵۷ .

۲- تاریخ فرشتہ ، ج ۱ ، ص ۱۸۳ .

۳- انوار غوثیہ ص ۵ .

۴- منبع البرکات ، ص ۳۶ .

مردمانی که برای دیدن شیخ می آمدند از طبقات مختلف بودند، از علما و زهاد و فقها و مشایخ و مجذوبین گرفته تا مردم عادی، شیخ گروه های متعددی از واعظان و مبلغان دینی را تحت برنامه ای منظم به طرف سند و مکران Makran گسیل داشت و برخی را به طرف کشمیر و دهلی و بعضی را به جانب افغانستان فرستاد در آخر هر سال این گروه های تبلیغی پیش شیخ می آمدند و از نتیجه فعالیت های خود گزارشی تهیه می کردند و هر جا که با اشکالی برخورد می کردند شیخ آنها راهنمایی می کرد. این گروه زندگی خود را از پول شیخ که بصورت کالاهای تجارقی به آنها داده می شد تأمین می کردند.

ارشاد و هدایت شیخ برای خواص و عوام یکسان بود و سعی می کرد که هر دو طبقه یکسان مستفیض شوند. شیخ به خدا عشق می ورزید و بخاطر رضای او به بندگانش محبت می کرد. او بخاطر اینکه به عموم مردم کمک کرده باشد به امور کشاورزی و بازرگانی متوجه میشد و هر جا در اطراف ملتان جایی مناسب پیدا می کرد باین کار مشغول می شد. بسیاری از جنگلهائی را که درختهایش قطع و به زمین بایر تبدیل شده بود سرسبز کرد چاه ها و قنات های متعددی احداث کرد. بطوریکه ناحیه واهی غوث الملک Wahi Ghaus-ul-Mulk و قلعه پیر Pir که در بخش لودهران Lodhran است و کمی دور تر از رود خانه واقع است هنوز هم جزو ملک شیخ بشار می رود و بطور یادگار در خانواده او بطور ارثی باقی مانده است. مردم از این کار شیخ تقلید کردند و این امر برای امرار معاش غریبان راهی گشود و این کار درسی بود برای آنها که به بیکاری و راهزنی و دزدی عادت کرده بودند. و این امر سبب شد آنها از کارهای زشت خود دست بردارند و به کارهای عمرانی اشتغال ورزند. همین طور شیخ توجه خود را بطرف امور بازرگانی معطوف نمود و از راه های زمینی و دریائی محصولات کشور را از قبیل صنایع دستی به مریدان و شاگردان خود می سپرد، تا آنها به ممالک خارجی و نقاط دور دست ببرند و همیشه به آنها توصیه می کرد که در داد و ستد درستکاری را رعایت بکنند. او از این راه سود زیادی می برد و امر تجارت او تابدان حد توسعه پیدا کرده بود که کشتی های تجارقی او از عربستان گرفته تا روم و در مشرق تا چین می رفتند و عده ای زیادی از مردم از این رهگذر سود برده و امرار معاش می کردند و ضمناً این تشویقی بشار میرفت برای مبارزه با بیکاری باوجود این هزینه خانه شخصی خود را از عایدی زمین هائی که در اطراف ملتان و در زیر قلعه کهنه که به لولو واهن

Lolowahan معروف است تاسین میکرد و درآمد حاصله از بازرگانی و دیگر املاک را به فقرا و مساکین میداد و یا صرف رفاه عہوسی می کرد و ہرچہ پس انداز داشت برای این قبیل کار ہا وقف نموده بود و خود با قناعت زندگی میکرد و از این در آمدیشہار چیزی برای خود و یا بمنظور تجمل خرج نمی کرد. او یک مرکز خیریه دایر کردہ بود کہ ہزاران غریب و مسکین و مسلمانان فقیر و ثروتمند ہمہ بر حسب مرتبہ و منزلت خود در آنجا روزانہ غذا می خوردند.

فعالیتہای سیاسی :

شیخ بہاء الدین زکریا برعکس صوفیان چشت با دربار روابط استوار ساخت و با امراء و حکام رفت و آمد داشت ولی ہمیشہ روابط خود را بہ نفع مردم بکار می برد.

تذکرہ نویسان واقعہ ای را نقل می کنند کہ ناصرالدین قباچہ متوفی ۶۲۵ ہجری حا کہ ملتان و سند علیہ سلطان شمس الدین التمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶ م پادشاہ دہلی قیام کردہ بود. شیخ بہ سلطان تمایل قلبی داشت. او بعلت زہد و تقوی و دین داری و پاسداری شریعت در زمرہ اولیاء اللہ بشہار سیرفت. قباچہ بہ این شکوہ و جلال بدیدہ رشک و حسد نگاہ میکرد و سرگرم توطئہ ای برای برانداختن او شد کہ بہ ہیچ وجہ مورد قبول خاطر قاضی مولانا شرف الدین اصفہانی قاضی ملتان و شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی قرار نگرفت. قاضی ہم مردی متدین و عالم بودہ و صلاح این طور دید کہ التمش را از نقشہ ای کہ قباچہ برایش کشیدہ بود با خبر بکند و شیخ بہاء الدین زکریا ہم این پیشنهاد را پسندید ہر دو جداگانہ برای سلطان التمش نامہ نوشتند ولی از بخت بد ہر دو نامہ بدست ہواخواہان قباچہ افتاد و قباچہ باخواندن آنہا خشمناک شد و ہر دو را پیش خود طلبید ، مجلسی ترتیب دادہ شد و شیخ بہاء الدین را در سمت راست خود نشاند و بہ قاضی دستور داد کہ روبرویش بنشیند. نامہ اش را بہ دستش داد و دستور داد کہ بخواند. قاضی نامہ را خواند و تمام کرد قباچہ در حال خشم بہ جلال دستور داد کہ سرش را از تن جدا کنند ، بعد نامہ شیخ بہاء الدین را بدست او داد و پرسید کہ «آیا این را می شناسید شیخ جواب داد کہ مسلماً این نامہ من است ولی من بنا بہ دستور خداوند این کار را کردم و ہرچہ نوشتم درست و راست است». باشنیدن این لرزہ برتن قباچہ

۱- انوار غوثیہ ، ص ۵۴ .

افتاد و از حضور او پوزش خواست و با اعزاز و اکرام شیخ را مرخص کرد^۱.
 یک بار ملک شمس الدین وسالی نویین بر ملتان حملہ ور شد آن زمان غلام التتمش
 جنکرخان حاکم ملتان بود. جنکرخان شیخ را پیش آنها فرستاده تا با مسالمت و
 پول دادن جلوی آنها را بگیرد و شیخ ہم همین کار را کرد^۲.

واقعہ^۳ دیگری را نقل میکنند کہ باری در ملتان خواجہ قطب الدین بختیار اوشی
 و بابا فریدالدین گنج شکر و شیخ بہاء الدین زکریا ہر سہ بزرگ باہم بودند ، در
 آن روز ہا مغولان بہ ملتان بالشکری انبوه حملہ ور شدند. قباچہ حاکم ملتان خیلی
 مضطرب شدہ بود. بہ بزرگان دین رجوع کرد و از آنها استمداد نمود. شیخ بہاء الدین
 کہانی خواست و در آن تیر نہادہ بہ قباچہ داد و گفت بجانب دشمن بینداز چون این کار
 را کرد ، تمام لشکر مغول منہدم شد^۴.

واقعہ^۵ دیگری کہ از نفوذ شیخ در دربار امراء و حکام حکایت می کند در ضمن
 تذکرہ احوال شیخ جلال الدین تبریزی نقل شدہ است. در آن محاکمہ شیخ بہاء الدین
 زکریا ملتانی را برای داوری خواستہ بودند. وقتی التتمش متوجہ شد کہ شیخ بہاء الدین
 کفش شیخ جلال را در دست گرفتہ ادای احترام نمودہ است گفت «کسی کہ در نظر
 شیخ بہاء الدین این ہمہ احترام و ستایش را دارد نمی تواند مقصر و متہم باشد» ولی
 شیخ اصرار کرد کہ باید حرفہای طرفین را بشنود^۶.

تعلیمات

در مورد تصانیف شیخ بہاء الدین زکریا تذکرہ نویسان یا ساکت مانده
 اند و یا فقط از «کتاب الاوراد» اسم بردہ اند. از تصانیف شیخ سہ کتاب را میتوان اسم
 برد کہ ہیچ یک بہ چاپ نرسیدہ است. در فصلی جداگانہ از ہر سہ آنها (ہ عبارتند از
 «کتاب الاوراد» و «شروط اربعین فی جلوس المعتکفین» و «رسالہ بہاء الدین زکریا
 ملتانی» ذکر رفتہ است.

اینجا از برگزیدہ وصایای شیخ کہ در تذکرہ های صوفیان و یا در ملفوظات آنها

- ۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات ، ص ۱۱۴ .
- ۲- تاریخ نامہ ہرات ، ص ۶۸-۱۵۷ .
- ۳- مرقع ملتان : ص ۲۶۴ .
- ۴- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات ، ص ۱۱۰ .

ذکر شدہ است بحث میگردد . مؤلف «اخبار الاخیار» وصایای شیخ را از نامہ ہائی کہ برای مریدانش نوشتہ است انتخاب نمودہ و آن بدین قرار است :

میگوید : «بر بندہ لازم است کہ با صدق و اخلاص در عبادت خداوندی مشغول بشود تا بوسیلهٔ عبادت و اذکار بتواند آنچه ماسوی خدا است نفی بکند و طریق آن اینست کہ احوال خود را درست بکند و در ضمن اقوال و افعال خود محاسبہ نفس خویش را بکند بدون لزوم حرف نزنند و نہ کاری انجام بدهد . برای ہر قول و فعل از خدای بزرگ التماس بکند و برای اعمال نیک استمداد او را خواہان باشد .

و میگوید : «کہ سلامت روح در ترک گناہ است و سلامتی دین در درود فرستادن بہ روح پیغمبر صلعم و سلامتی بدن در قلت طعام . سلامة الجسد فی قلۃ الطعام و سلامة الروح فی ترک الانام و سلامة الدین فی الصلوۃ علی محمد علیہ الصلوۃ .

«ذکر خدا را برخود واجب دان . چون از ذکر است کہ طالب بہ محب ص رسد» .

«عشق آتش است کہ کثافت ہا را خاکستر می گرداند و وقتی عشق راسخ شد با مشاہدہ او ذکر حقیقی انجام می گیرد . همین است آن ذکر کثیر کہ خدا برای او وعدہ فلاح دادہ است .

«واذکروا لله کثیرا لعلکم تفلحون»

میگوید کہ کریم کسی است کہ طینت او با قلب او و قلب او با ہمہ دمساز باشد . در قالب تن قلب هیچوقت بہ یک صورت نمی ماند بہ ہر حالت تازہ و نو صورت و ہیئت تازہ می پذیرد و گاہی حاضر ، گاہی غائب ، گاہی قادر و گاہی خائف گاہی ہوشیار و گاہی ساکت ، گاہی در حال ذکر ، گاہی عالم است ، گاہی جاہل ، گاہی کافر ، گاہی مومن ، یک وقتی زیر یک وقتی زبر ، موقعی نیک است و موقعی بد است»^۱

دربارہ مردم اینطور میگوید : «مردمان جہان از سہ قرارند : اول زاہد عابد آنہائیکہ ظاہر شان بد و باطنشان خوب است ، دوم علماء و فضلا ، کہ ظاہر و باطن یکسان دارند ، سوم جہلاء کہ ظاہر خوب و باطن بد دارند»^۲ .

۱- اخبار الاخیار، ص ۶۱ .

۲- اخبار الصالحین، ص ۳۰۳ .

۳- اخبار الاخیار، ص ۶۰ .

بنظر شیخ سه چیز موجب هلاکت انسان می تواند باشد: اول ارتکاب گناه به امید توبه، دوم توبه نکردن به امید درازی حیات، سوم گناه بزرگ خود را به امید عفو و بخشش ناچیز گرداندن^۱.

او عقیده داشت که زهد سه حرف است: اول «ز» که مراد از آن ترک زیب و زینت دنیا است. دوم «ه» که عبارت است از ترک هوا و هوس، سوم «دال» که در گذر کردن از دنیا و دولت مطلوب است.

بنظر شیخ کمک به ستمگر در ظلم و ستم او و وصف افعال او بجای خود ظلم است، بلکه رفتار با جور و جفا با او ثواب است.

او می گفت: «آدم باید وقتی که حرف میزند در فکر داشته باشد که خدا آنها را گوش می کند و وقتی ساکت است باید بفهمد که خدا از راز قلب او آگاه است، باید بداند که برخاستن من روبروی او و نشستن من مقابل اوست.

بنظر او «ترس از خدا چراغ قلب انسان است. اگر این نباشد انسان در تیرگی ظاهری و باطنی بسر می برد».

او عقیده داشت که سه چیز برای سه نفر ضرر دارد: فساد برای امراء و حکام طمع و همنشینی ثروتمندان و قرب مردان خدا برای علما و ریا برای فقرا».

شیخ می گفت: «تقوی به چیزی می گویند که کسی دامن ترا نگیرد و جوانمردی اینست که تو دامن گیر کسی نباشی»^۲.

شیخ عقیده داشت که «مرد آزاد طبع غلام کسی نیست و کسی که عزیز همه باشد جای دیگر ذلت نمی بیند. پادشاه کسی است که پیش کسی دست سوال دراز نکند و خدا پرست کسی است که در دام تکبر و نخوت گرفتار نشود. و نیک مرد کسی است که با هیچ کس بد نکند. صاحب وقت کسی است که نه برای گذشته افسوس می خورد و نه برای آینده نگران می شود و در حال از وضع خود راضی است»^۳.

شیخ برای مریدان خود می گفت که «هر دری و هر سری مباشید، یک در بگیری و لی استوار و محکم بگیری. مرید باید محافظ وقت خود باشد و ماسوی خدا

۱- فواید الفواد، ص ۵۹.

۲- نزهة الخواطر، ص ۱۱۴.

۳- اخبار الصالحین، ص ۳۰۴.

را از قلب دور بدارد و صحبت مخلوق را برخود حرام گرداند به ذکر خدا انس بگیرد۔
اگر این نباشد به فہم کہ او از عشق خداوندی بوئی نبرده است^۱۔
بنظر او مجاہدہ آنست کہ ہر چہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو
نرساند^۲۔

ازدواج و اولاد :

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی دو زن داشتہ۔ زن اولیش رشیدہ بانو دختر
عمویش بود و زن دوم شہر بانو نام داشت۔ بقول تذکرہ نویسان شیخ از زن اول
دارای پنج فرزند شد کہ بدین قرار است : (۱) شیخ صدرالدین عارف (۲) مخدوم شیخ
علاء الدین محمد (۳) مخدوم شیخ قدوة الدین محمد (۴) مخدوم شیخ شہاب الدین محمد نور
(۵) مخدوم شیخ برہان الدین محمد ۔

و از زن دوم صاحب دو پسر و دو دختر شد : (۱) مخدوم شیخ شمس الدین محمد
محبوب خدا (۲) مخدوم شیخ ضیاء الدین محمد (۳) نور بی بی (۴) سلطان بی بی المعروف بہ
فاطمہ بی بی^۳۔

شیخ دختر اولی ، یعنی نور بی بی را بہ فخرالدین عراقی کہ یکی از مریدان محبوب
و خنثای برگزیدہ شیخ بود داد۔ او فقط یک پسر ، شیخ کبیر الدین بدنیہ آورد
و زود فوت کرد۔ شیخ بی خواست کہ دختر دومی را ہم بہ عراقی بدهد تا بہ او دلداری
داده باشد ولی بہ میل پسر بزرگش ازین فکر منصرف شد و این سعادت نصیب
سلطان التارکین حمیدالدین قریشی ہنکاری متوفی ۵۷۳۷ شد و او صمیمانہ زن خود را
دوست داشتہ است^۴۔

غیر از شیخ صدرالدین عارف دربارہ هیچ فرزند دیگر شیخ اطلاعی بدست
نرسیدہ۔ بقول فہمی شیخ از زن اول فقط یک پسر یعنی شیخ صدرالدین عارف داشت
و از زن دومی صاحب شش پسر و دو دختر شد کہ یکی از آنها زن عراقی بود و دربارہ
دیگری چیزی ذکر نشده است^۵۔

۱- معارج الولايت ، نسخہ خطی مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۳۰۶۔

۲- خلاصۃ العارفین ، نسخہ خطی ، مملو کہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، ص ۱۶۔

۳- ذکر جمیل ، ص ۲۰۔

۴- تذکرہ حمیدیہ : ص ۶۴۔

۵- ہند و پاکستان کے اولیا : ص ۷۶۔

ولی دیگر تذکره نویسان غیر از صدرالدین عارف از هیچ فرزند دیگر شیخ سخنی به میان نیاورده اند و درباره آنها چیزی معلوم نشده است. شیخ برای تربیت فرزندان خود علماً و فضلاً معروف زمانه را انتخاب نموده بود. از آنجمله مولانا نجم الدین از همه معروفتر است. شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی به استادان فرزندان خود زرو سیم و تحفه های بی نظیر می داد و اغلب می گفت که اگر می خواهید چیزی به کسی بدهید باید از اعلی ترین نوع باشد^۱.

وفات :

از خواجه نظام الدین اولیاء متوفی ۷۲۵ هـ نقل می کنند که روزی شیخ در حجره خود مشغول عبادت بود که ناگه شخصی نورانی پیدا شد و نامه ای سر بمهر بدست داشت و آن نامه را به شیخ صدرالدین عارف متوفی ۶۸۶ هـ داد و گفت که این را به شیخ بدهید. شیخ عارف از عنوان نامه متحیر شد و آنرا به اندرون برد. شیخ بهاء الدین زکریا وقتی نامه را دید گفت «احضار دوست آمده است. همه بیرون بروید» و سر به سجده نهاد و جان به جان آفرین سپرد. همان لحظه از در دیوار حجره صدا بر آمد که «دوست به دوست رسید» شیخ عارف در حجره رفت و دید که پدرش از جهان فانی به جهان باقی شتافته است^۲.

می گویند که همان وقت که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی فوت کرد بابا فرید گنج شکر در پاک پتن Pak Pattan بود، او بیهوش شد و مدتی در حال اغما ماند. دوستان نگران شدند و خرقة خواجه قطب الدین بختیارکاکا متوفی ۶۳۳ هجری را آوردند و رویش را پوشاندند وقت بیهوش آمد گفت «امروز بردارم بهاء الدین از این جهان رخت بر بست من الان دیدم که یک هزار فرشته جلو او و شیخ شهاب الدین سهروردی در عقب او بودند و شیخ را بسوی آسمان بردند و نماز جنازه را غائبانه خواند^۳.

درباره تاریخ وفات شیخ اختلاف زیادی وجود دارد: در خلاصه العارفین آمده که شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی هفدهم ماه صفر بسال ۶۶۶ هـ از این جهان رخت بر بست^۴.

۱- فواید الفواد، ص ۲۳۲.

۲- ایضاً، ص ۲۲۱.

۳- راحت القوب، ص ۹۲، مجلس نوزدهم، اخبار الاخیار، ص ۲۸.

۴- خلاصه العارفین، نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب، ص ۱۷۱۳.

اقوال مؤلف سفینۃ الاولیاء^۱ ، نزہۃ الخواطر^۲ و منبع البرکات^۳ بہ همین تاریخ موافق اند و در فہرست کتابخانہ دیوان ہند^۴ ہم ۶۶۶ ہجری نوشتہ اند .
مؤلف مفتاح التواریخ^۵ و سر زمین ہند^۶ و انوار العارفین^۷ و آئین اکبری^۸ و مرقع ملتان^۹ ۶۶۵ ہجری نوشتہ اند . در حالیکہ سوانح شرق^{۱۰} و فہرست موزہ بریتانیا^{۱۱} و تذکرۃ الشعراء^{۱۲} و تذکرہ اولیای ہند^{۱۳} سال وفات او را ۶۶۱ ہجری نوشتہ اند و روی مقبرہ شیخ ہم ہمین تاریخ حک شدہ است .

در «مخبر الواصلین» تاریخ وفات شیخ را اینطور ذکر کردہ است :

قدوہ خاندان اہل یقین شیخ ارض و سہا بہاء الدین
پانصد و شصت و شش ز ہجرت بود کہ انجم ذات او طلوع نمود
او بیوم الخمیس آمد سفر سوی فردوس مابع ز صفر
بی شک او شاہباز فردوس است سال او شاہباز فردوس است (۵۶۶۶)
نیک شد سال نقل او بہ یقین شاہباز مقام علیین (۵۶۶۶)
در ہمیں تذکرہ جای دیگر میگوید :

زہی آن شیخ بی ہمتا بہاء الدین زکریا بدل کان و بکف دریا بہاء الدین زکریا
دلا در ہفتم ماہ رجب تاریخ نقل او بگو قطب جہان حق بہاء الدین زکریا^{۱۴} (۵۶۶۶)
در حدیقۃ الاولیاء تاریخ وفات شیخ را آورده :

پادشاہ دین بہاء الدین ولی پیر دنیا ہادی دور زمان
عشق حق تولید او تحریر کن عاشق صادق بگو ترحیل آن (۵۶۶۶)
شمع نور آمد وصال پاک او نیز فتح دین بہاء الدین بخوان^{۱۵} (۵۶۶۶)
تاریخ وفات از حافظ دلدار بخش :

حافظ و حاجی و عالم با عمل زاہد و عابد و عارف بی بدل

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------------|
| ۱- سفینۃ الاولیاء ، ص ۱۱۵ . | ۲- نزہۃ الخواطر ، ص ۲۳۴ . |
| ۳- منبع البرکات ، ص ۶۶ . | ۴- فہرست کتابخانہ دیوان ہند . |
| ۵- مفتاح التواریخ ، ص ۶۲ . | ۶- سر زمین ہند ، ص ۶۶ . |
| ۷- انوار العارفین ، ص ۹۹ . | ۸- آئین اکبری ، ص ۲۰۷ . |
| ۹- مرقع ملتان ، ص ۲۱۲ . | ۱۰- سوانح شرق ، ص ۹۷ . |
| ۱۱- فہرست موزہ بریتانیا ، ص ؟ | ۱۲- تذکرۃ الشعراء ، ص ۲۸ . |
| ۱۳- تذکرۃ اولیای ہند ، ص ۱۳۱ . | ۱۴- مخبر الواصلین ، ب ۳۰ ، ۳۱ الف . |
| ۱۵- حدیقۃ الاولیاء ، ص ۷۹ . | |

این گهر از بحر فیضان شهاب
 این یکی لعل است کان قادری
 این گل از باغ قریشی هاشمی
 این بر از نخل وجیه الدین شمر
 این خور از برج کر در آمد عیان
 از لقب غوث جهان ممتاز شد
 از وجودش چون بهاء الدین شد
 نقد عمرش صرف شد در راه حق
 چون رسید از عمر او هشتاد و هشت
 بود جمعه هفتم از ماه صفر
 گفت حافظ بهر سال وصل آن
 بد گرانمایه باعداد و حساب
 یعنی باغوث است نسبت مادری
 مست از خوشبوئی او هر آدمی
 قند حاصل کرد از وی هر بشر
 زین منور شد جهان مولتان
 و از کرامت صاحب اعجاز شد
 زین سبب اسمش بهاء الدین شد
 هم ز جنس علم دادی صد طبق
 بهر دیدار خدا احرام بست
 از نهال وصل حق خورده ثمر
 شه بهاء الدین سید واصلان^۱
 (۵۶۶۶)

میگویند که شیخ بهاء الدین زکریا به شیخ صدرالدین عارف وصیت کرده بود که نماز جنازه مرا بخوان و به کسی اجازه نده که بخواند ولی اگر شخصی بدون اجازه خواند با او مخالفت نکند. چنانچه وقتی جنازه حاضر شد و بیش از هفده هزار مرد که بیشتر شان اولیاء الله بودند صف کشیده بودند که گردی پدید آمد و از آن گرد درویشی برآمد و نماز جنازه خواند. وقتی پرسیدند که او کی است، دریافتند که او مصلح الدین سعدی شیرازی (متوفی ۶۱۵-۵۶۹۱ هـ) بود.^۲

این واقعه را کسی دیگر ننوشته برای این در صحت آن شک است و بقول دیگران نماز جنازه شیخ را پسر بزرگ او شیخ صدرالدین عارف خواند.^۳

فخرالدین عراقی در رثای مرشد خود مرثیه ای طولانی گفته که در ادبیات فارسی بی نظیر است، چند تا اشعار از آن مرثیه اینجا نقل کرده می شود.

چون ننالم ، چرا نگریم زار	چون نمویم ، که من نیام یار
دل فگارم چرا نگریم خون ؟	درد مندم ، چرا ننالم زار ؟
کارم از دست رفت و دست از کار	دیده بی نور ماند و دل بی یار
خاک بر فرق سر چرا نکم ؟	چون نشویم بخون دل رخسار ؟

۲- بوستان غوثیه ، ص ۲۵ .

۱- سرزمین ملتان ، ص ۸۵ .

۳- افضل الفوائد ، ص ۸۹ .

یار غارم ز دست رفت دریغ
آفتابم ز خانہ بیرون شد
حال بیچارہ ای چگونه بود ؟
خود ہمہ خون گریستی بر من
روشنایی دیدہ رفت ، افسوس
آن چنانکہ کہ دشمنم چو بدیدہ
خاطر عاشقی چگونه بود
سوختم زاتش جدایی او
وز و شب خون گریستی بر من
کارم از گریہ راست می نشود
دلہ از من بسی خراب تر است

ماندم ، افسوس ، پای بردم مار
منم امروز و وحشت شب تار
رفته از سر مسیح و او بیمار
بردی از دوستی مرا غم خوار
منم امروز و دیدہ ای خونبار
زار بگریست بر دل من ، زار
ہم دل از دست رفتہ ہم دلدار
مرہم نیست جز غم و تیمار
بودی از چشم بخت من بیدار
چہ کنم ؟ چیست چارہ این کار
خاطرہ از جگر کباب تر است

مقبرہ شیخ :

مقبرہ شیخ در ملتان است و در گوشہ شمال شرقی قاسم باغ وجود دارد. در این مقبرہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی و در کنارش پسر بزرگش شیخ صدرالدین عارف مدفون است. این مقبرہ را شیخ با ہزینہ شخصی خود ساختہ بود^۱.

مشخصات مقبرہ باین قرار است : مساحت آن تقریباً دوہست و پنجہ متر مربع است. یک قطعہ سنگ مرمر کہ در آستانہ در قرار دارد یک متر و ہشتاد طول و یک مترو نود و پنج مساحت دارد. یک ضربچ چوبی منقش کہ بر سرقد قرار دارد نمونہ ای از کار دستی است. این مقبرہ از نظرفن معماری بی نظیر است بقول کنگہم Cunningham نظیر ہنر معماری این مقبرہ فقط در سونی پت Soni Pat (در ہند) وجود دارد^۲.

مقبرہ از بیرون بشکل مسدس الاضلاع بالا رفتہ و بر روی آن یک گنبد مدور درست شدہ است. در سمت شرق آن کاشی براق وجود دارد. در محاصرہ سال ۱۸۴۸ م گنبد مقبرہ صدمہ های زیادی دیدہ بود. در سال ۱۸۵۰ م دولت بالغ بر دہ ہزار روپیہ

- ۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۱ .
- ۲- تاریخ ضلع ملتان ، ص ۶۴ .
- ۳- ملتان گزیتیر ، ص ۳۹۹ .

خرج کرد تا مقبره را تعمیر بکند ولی تمام نشد و بعداً سجاده نشین! آنوقت از پول نذر آن را تعمیر کرد. آستانه در و راهرو و درهای مقبره را شیخ مرید حسین قریشی یکی از سجاده نشینان بعدی تعمیر کرد^۱.

در محوطه خانقاه سرائی وجود دارد که زایرین آنجا اقامت می‌گزینند و طرف چپ مسجد قشنگی وجود دارد که شیر شاه سوری (۱۵۴۰-۱۵۴۳ م) آنرا بنا نهاده است. بیرون مقبره دو نفر از فرمانروایان مسلمان مدفونند. قبر نواب مظفر خان باکاشی آبی زینت داده شده است.

در گوشه شرقی مقبره یک صفحه وسیع وجود دارد و معروف است شیخ بیست سال کامل روی آن سکونشسته درس تفسیر و حدیث و فقه می‌داده است. بر در مقبره نوشته شده است :

«خانقاه غوث العالمین حضرت غوث بهاءالحق والدین زکریا ملتانی رحمه الله علیه تاریخ وفات ۷ صفر ۶۶۱ هجری المقدس»

در آستانه جنوبی بر محراب شرقی آیات قرآن و بر چپ و راست آن اشعاری کنده شده است که از این قبیل است :

مرا پیر دانای مرشد شهاب دو اندرز فرمود بر روی آب

مرزا ز پیر طریقت نصیحتی یاد است که غیر یاد خدا هست هر چه برباد است
یکی آنکه بر نفس خود بین مباش دوم آنکه بر خلق بد بین مباش

تا در سرتو خیال هستی باقی است می دان به یقین که بت پرستی باقی است
گفتی بت پندار شکستم رستم آن بت که به پندار شکستی باقی است
اندیشه مال و جاه دنیا غلط است بی وهم و خیال فکر بیجا غلط است
در خانه تن وطن نباشد هرگز از بهر دوروز این تمنا غلط است

وصف شیخ از زبان دیگران :

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی ، همیشه از بن مرید خود تعریف و تمجید می‌کرده ، می‌گویند وقتی شیخ بهاءالدین زکریا از حضور مرشد

۱- سجاده نشین به کسی می‌گویند که بعد از مرگ مرشد بر روی قبر بنشیند و مراقب نظافت و نگهبانی باشد.

۲- سرزمین ملتان ، ص ۸۷ .

رخصت خواست شیخ الشیوخ برای او دعا کرد و گفت کہ «ہر کہ ترا بہ بیند و ہر کہ بعد از تو جنازہ ترا بہ بیند و ہر کہ بعد از جنازہ تو منارہ ترا یعنی گنبد ترا بہ بیند او را با دوزخ کاری نباشد».

مولانا جہالی مؤلف سیرالعارفین در وصف شیخ می گوید :

«آن گوہر درج شریعت و طریقت و آن اختر برج معرفت و حقیقت ، آن رہنمای منازل تصدیق حال و آن رہبر راہ روان اہل کمال ، آن زبدۃ اتقیاء ، آن خلاصہ اولیاء بہاء الدین محمد زکریا قدس سرہ العزیز از اولیای کبار بود و در روش مشیخت صاحب اعتبار در علوم ظاہری ، مجتہد زمان و در اسرار باطن سلطان سریر عرفان . در عہد خویش از بی نظیران روزگار بود و در کشف و کرامت عدیم المثال و در عبادت و ریاضت مستقیم الاحوال .

آن محرم راز لا مکانی	موصوف صفات جاودانی
افلاک بہ زیر پای کردہ	در عالم عشق جای کردہ
جا روفتہ از فنای توحید	پا کوفتہ در بقای تفرید
باطن بہ بوجہ بوبیت و حقیقت	ظاہر بشریعت و طریقت
آن پاک گزیدہ مشایخ	آن مردم دیدہ مشایخ
سلطان سریر ملک تمکین	یعنی کہ بہاء الملت و دین
اوسانک ملک لا یزالی است	در سلک محبتش جہالی است

میر حسینی مرید شیخ در تصانیف خود در مدح شیخ اشعار متعددی گفته از آن جملہ چند بیت زیر است :

شیخ ہفت اقلیم قطب اولیاء	واصل حضرت ندیم اولیاء
مفخر مدت بہاء شرع و دین	جان پاکش منبعہ صدق الیقین
سالکان را علمش اوستاد آمدہ	قدوۃ ابدال و اوتار آمدہ
رحمت عالم دل آگاہ او	چون پیغمبر استقامت راہ او
نوش داروی دل ہر درد مند	قدر او چون ہمت او سر بلند
ملک دنیا دادہ و دین یافتہ	در بقا حرف تمکین تدافتہ

۱- بوستان غوثیہ ، ص ۲۳ .

۲- سیرالعارفین ، ص ۱۰۳ .

طرز وجود او به نزد دوستان
من که رو از نیک و بد تافتم
از مئی وحدت لبالب جام او
رحمت هستی چو پیروان
این بلند آواز عالم پناه
صدر دین و دولت آن مقبول حق
آب حیوان قطره بحر و برش
معتبر چون قول او افعال او
مقتدائی او قبول خاص و عام
ملک معنی جمله در فرمان او
فخرالدین عراقی ، مرید شیخ در مدح او اشعار زیادی سروده که از آنجمله است :

راهبر اصفیا پیشرو اولیا
شیخ شیوخ جهان قطب زمین و زمان
ناشر علم الیقین کاشف عین الیقین
مفضل فاضل پناه ، عالم عالم نواز
پرسی اگر در جهان کیست امام الانام
در نظر همتش هر دو جهان نیم جو
سالک مسالوک را در بر او باز گشت
در کنف لطف تو برده عراقی پناه

جنت الماوا شده هندوستان
این سعادت از قبولش یافتم
در فضای قدس باد آرام او
کرد پروازش هپانی آشیان
سرور عصر افتخار صدر و جاه
نه طبق بر خوان وجودش یک طبق
چون خضر علم لدنی حاصلش
هم بیان او گواه حال او
دولتش گفته توئی خیر الانام
هم بکسب و هم به معنی آن او

هم کنف انبیاء صاحب حق کامیاب
غوث همه انس و جان معتق مالک رقاب
واجد حق الیقین هادی مهدی خطاب
مکمل کامل صفات عالی عالی جناب
نشوی از آسمان جز زکریا جواب
در کف دریا و شش هفت فلک یک باب
طالب مطلوب را از در او فتح باب
در گه رحمان بود عاجز کان را مآب^۲

روشنان آئینه دل چو مصفا بینند
خاص حق صاحب قدوس بهاء الاسلام
زده پابند سرا پرده او در ملکوت
سبعه اش نور و مصلاش ردای رحمان
خاک پایش به تبرک همه در دیده کشند
قطب وقف اوست همه عالم از او آسوده

روی دلدار در آن آئینه پیدا بینند
غوث دین رحمت عالم زکریا بینند
هم نشینش ملک العرش تعالی بینند
لجه بحر ظهورش متوضا بینند
تا مگر از مردمش نور تجلا بینند
بر درش زبده ابدال تولا بینند

۱- کنز الرموز نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب شماره Pi VI 73 ص ۶ .

۲- کلیات عراقی ، ص ۶۸ .

خوبرویان بجهان شیخ ہم او را دانند
 بیدلان از نظر او دل بینا یابند
 خادمسان در او آخرت ودینی را
 بر سر کوش عزیزان بہ عراقی نگرند
 در جہان نیست جزو شیخ دگر تا بینند
 مردگان از نفس او دم احیا بینند
 بر در خدمت او لؤلؤ لا لا بینند
 دل محنت زدہ اش در کف سودا بینند
 جای دیگر اشعار زیادی گفته کہ مطمع ہر قصیدہ اینجا نقل میگردد :

یا نسیم خوش بہار وزید یا صبا نافہ تبتار دمید^۱

یا رب این بوی چنین خوش زگستان آید یاز باغ ارم و روضہ رضوان آید^۲

فرسداد دریای فضل و ہنر بدین خشک لب بچری از شعر تر^۳

ضاب روح النسیم بالا سحار این دور النمدیم بالا دوار^۴
 در خاریم کولب ساقی نیم مستیم کو کرشمہ یار؟

راہ باریکست و شب تاریک مرکب و لنگ و پیر
 ای سعادت رخ نمای وای عنایت دست گیر^۵

حبذا صفہ سرای کمال خوشتر از روی دلبران بچال^۶

شیخ ربانی بہاء الحق والدین آنکہ ما
 بوسہ برخاک درش چون قدسیان عر دم زنیم^۷

۲- کلیات عراقی ، ص ۷۷ .

۴- ایضاً ، ص ۷۹ .

۶- ایضاً ، ص ۸۱ .

۸- ایضاً ، ص ۷۹ .

۱- کلیات عراقی ، ص ۷۵ .

۳- ایضاً ، ص ۷۸ .

۵- ایضاً ، ص ۸۰ .

۷- ایضاً ، ص ۸۳ .

فصل دوم

اعقاب و احفاد شیخ

۱- شیخ صدرالدین عارف

۲- شیخ رکن الدین عالم

شیخ صدرالدین عارف

شیخ صدرالدین عارف پسر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی بعد از وفات پدر بر مسند ارشاد نشست . کنیت او ابوالمغامم بود . چون ہر بار ختم قرآن مجید می کرد با معانی تازه ای روبرو می شد باسم عارف نام بردار شد . او تحصیلات اولیہ خود را در محضر پدر با تمام رساند و بہ ہمین جہت سر حلقہ اولیاء شناختہ می شد . شیخ صدرالدین عارف ، عارف کامل بود و در استغنا و زہد و پارسائی و فقر معروف زمانہ ، سلطان فیروز محمد شاہ او را عنوان شیخ الاسلامی دادہ بود . شیخ صدرالدین ہمہ عمر خود را با وجود دعوت ہای نہ پادشاہان اسلامی از او می کردند در ملتان بسر برد .

مؤلف تاریخ فرشتہ واقعہ ای را دربارہ محمد خان شہید متوفی ۵۶۸۵ و صدرالدین عارف نقل کردہ کہ شیخ عارف با زن محمد خان شہید ازدواج کرد ، چون محمد خان او را طلاق دادہ بود بعد محمد خان از شیخ عارف خواست کہ او را طلاق بدهد تا دوبارہ خودش باو رجوع بکند ولی شیخ بنا بخواستہ زن این کار را نکرد ولی این واقعہ هیچ صحت تاریخی ندارد و هیچ یک از مؤرخان و تذکرہ نویسندگان اشارتی نکرده اند .

احتمال می رود کہ شیخ صدرالدین عارف از مشائخ شبہ قارہ پاکستان و ہند اولین کسی بودہ باشد کہ از نظریات ابن عربی^۲ متوفی ۶۳۸ ہجری آگاہی پیدا کرد ہ بود چون او با عراقی مکاتبہ داشت و تصانیف ابن عربی را ہم خواندہ بود .

شیخ صدرالدین عارف مانند پدر بزرگوارش بعد از فراغت از اوراد و اذکار بہ درس و تدریس مشغول می شد . بہ ہمین جہت برای مبتدیان یک رسالہ بنام

۱- رجوع شود بہ معارج الولايت ص ۳۱۲ ، تاریخ فرشتہ ص ۴۵۸ ، تاریخ معصومی ، ص ۵۰ ، تاریخ فیروز شاہی ص ۶۹ - ۷۹ ، طبقات اکبری ص ۸۸ ، آب کوثر ص ۲۶۲ ، اخبار الاخیار ، تاریخ فیروز شاہی (عقیق) ص ۹۶ ، سفینة الاولیاء ص ۹۹ ، سیر العارفين ص ۵۴ .

۲- شیخ ابوبکر محی الدین محمد بن علی معروف بہ ابن عربی مردی دانشمند و فیلسوف بود . کتابہای زیادہی را جمع بہ حدیث و تفسیر و سیرة النبی و ادبیات کہ شامل شعر صوفیانہ می باشد باو نسبت دادہ اند . فصوص الحکم و فتوحات مکیہ از کتابہای معروف او است .

«تصریف جدولی» نوشت که در مدارس آن زمان تدریس می شد. ولی متأسفانه حالا اثری از آن کتاب نیست!

شیخ صدر الدین عارف به شعر هم علاقه داشت و شعر هم گفته است. عراقی در اشعار خود «نور عرب» و «سه بیت» شیخ عارف را ستوده است.

زنده کردی شکسته را بسه بیت کز دم عیسوی نشان دارد
 حرز جان ساختم سه بیت ترا کم ز صد فتنه در امان دارد

خسته چون خواند نظم تو ز طرب پای بر فرق فرقدان دارد
 خواستم تا جواب گویم، عقل گفت، نه طاقت و توان دارد
 عاجز آید ز دست مدح و ثنات هر که پا در ره بیان دارد

از تصانیف شیخ صدر الدین عارف چیزی بدست ما نرسیده است. فقط در «اخبار الاخیار»^۴ اشاراتی رفته و اقتباساتی از آن نقل کرده اند و اصل کتابها از بین رفته است. مهمترین آثاری که به شیخ نسبت داده اند «کنوز الفوائد» است که ملفوظات شیخ است و یکی از مریدان او با اسم خواجه ضیاء الدین اکرم مرتب کرده مجموعه است. این کتاب از لحاظ موضوع که محتوی پند و موعظت و اسرار و معارف میباشد گرانبهاست در تاریخ فیروز شاهی^۵ هم عقایدی عارفانه شیخ عارف را نقل کرده اند و همینطور در کتاب نزهة الخواطر^۶ هم قسمتهائی از وصایای شیخ نقل شده است.

تأثیر صحبت و تربیت شیخ عارف باعث شده بود که عده بسیاری از ارباب کمال بمنظور ارشاد و هدایت مخلوق در نواحی مختلف شبه قاره پاکستان و هند براننده شوند. معروفترین آنها عبارتند از شیخ جمال خندان متوفی ۶۸۶ و شیخ احمد معشوق و مولانا اعلی الدین خجندی و شیخ حسام الدین.

شیخ عارف در ۶۸۶ هجری ازین جهان رخت بر بست. او دارای شخصیت بسی محبوب بود. سیر حسینی در کنز الرموز می گوید:

- ۱- آب کوثر ص، ۲۶۲.
- ۲- کلیات عراقی، ص ۷۲.
- ۳- ایضاً، ص ۷۲.
- ۴- اخبار الاخیار، ص ۵۹، ۶۱ و ۷۲.
- ۵- تاریخ فیروزشاهی شمس سراج عقیف، ص ۹۶.
- ۶- نزهة الخواطر، ص ۲۸۹.

آن بلند آوازہ عالم پناہ سرور عصر افتخار صدر گاہ
 آب حیوان قطرہ بحر دلش چون خضر علم لدنی حاصلش
 معتبر چون قول او افعال او ہم بیان او گواہ حال او
 صدر دین و دولت آن مقبول حق نہ فلک بر خوان وجودش یک طبق

مقتدای دین قبول خاص و عام دولتش گفته توی خیرالانام
 ملک معنی جمنہ در فرمان او ہم بہ کسب و ہم بمیراث آن او
 فخرالدین عراقی ہم قصیدہ ای در مدح شیخ عارف سرودہ کہ اینطور آغاز میشود:
 د ترا دوست تر ز جان دارد جان ز بہر تو در میان دارد

شیخ ابو الفتح رکن الدین عالم

محمد ابو الفتح سرتاج مشاہیر ہند کہ در ارشاد و تلقین بلند مرتبت ہودہ در
 نمر ملتان ۵۶۳۷ با بعرصہ وجود گذاشت. او پسر صدرالدین عارف و نوہ شیخ
 بہاء الدین زکریا ملتانی است. مادرش بی بی راستی بخاطر زہد و طاعت خود بہ رابعہ
 مصر معروف بود. او تحصیل ظاہری را پیش پدر و تربیت روحانی را از جد بزرگوار
 خود گرفت. خواجہ شمس الدین گردیزی سبزواری از نیکوکاری او متاثر شدہ او را بہ
 لقب رکن الدین عالم نواخت.

شیخ رکن الدین از ہفت سالگی نماز با جماعت می خواند بعد از در گذشت پدر
 گرامی خود بر مسند ارشاد تکیہ داد و تا ۵ سال بر این مسند خلافت متمکن ہودہ
 است. او در انتخاب طریق، مرید شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ہودہ است. تذکرہ
 نوبسان نقل میکنند کہ در چہار سالگی روزی شیخ رکن الدین دستار پدر بزرگ را

- ۱- نثر الرموز خطی، ص ۶.
- ۲- کلیات عراقی، ص ۷۱ - ۷۲.
- ۳- معارج الولايت خطی، ص ۳۳۹، بزم صوفیہ، ص ۲۶۲، میرالعارفین، ص ۲،
 تاریخ فرشتہ، ص ۴۱۱، خزینۃ الاصفیاء، ص ۷۱۵، اخبار الاخیار، ص ۷۷، تاریخ
 معصومی، ص ۴۷، تاریخ ہند و پاکستان، ص ۵۹۶، تاریخ ضلع ملتان، ص ۷۵،
 آب کوثر، ص ۲۶۵.

بر سر گذاشت شیخ عارف او را از این کار منع کرد ولی شیخ بہاء الدین زکریا آن دستار را بہ او بخشید او آنرا پیش خود نگاہداشتہ بود.

شیخ رکن الدین در زمان خود شخصیت ارجمندی بشمار میرفت. سلطان علاء الدین خلجی متوفی ۱۳۱۵ و پسرش قطب الدین خلجی احترام زیادی برای او قایل بودند. شیخ با سلاطین تغلق ہم روابط خوبی داشت. مؤلف تاریخ معصومی واقعہ ای را نقل می کند کہ در زمان محمد بن تغلق بصورت کشت و کشتار بعنوان فاجعہ در ملتان روی دادہ بود و کفارہ بغاوت کشلو خان را از عوام بیگناہ می خواستند بگیرند کہ شیخ برای شفاعت پا برهنہ پیش سلطان رفت و با مساعی و کوشش او اہل شہر از دست انتقام محمد تغلق مصون ماندند. از این وقایع معلوم می شود کہ پادشاہان وقت بہ چہ حدی برای شیخ احترام قایل می شدند و شیخ ہم ہمہ این نفوذ خود را بخاطر بہرہ مند ساختن مردم بکار می برد. او وقتی بدیدن پادشاہ می رفت زمانی تخت روان خود را کہ بر آن سوار می شد بیرون دیوان شاہی متوقف می ساخت و مردم حاجتمند کہ بہ دیوان شاہی دسترسی نداشتند نامہ احوال می نوشتند و بہ او میسپردند شیخ ہمینکہ نزد پادشاہ می رسید اول بخادمی اشارت می فرمود کہ نامہ ہا را بہ سلطان تقدیم کند و سلطان شخصاً آنها را می خواند و دستور لازم را صادر می نمود.

شیخ رکن الدین مطابق ۷۳۴ ہجری قمری در ملتان در گذشت و در مقبرہ ای کہ سلطان غیاث الدین متوفی ۱۳۲۵ برای خودش ساختہ بود مدفون شد. این مقبرہ در قاسم باغ در ملتان واقع است. ساختمان آرامگاہش بسیار زیبا و با شکوہ است. ارتفاع آن بالغ بر ۳ متر است و بدان حد بلند است کہ از سی میلی ہم میشود آنرا دید.

دربارہ تصانیف شیخ تذکرہ نویسان چیزی ننوشته اند فقط در کتاب «اخبارالاکھیار» ۲ اسمی از «مجمعالاکھیار» بردہ شدہ منتهی از آن نقل شدہ است و این کتاب را بہ شیخ رکن الدین نسبت دادہ اند.

شیخ رکن الدین چون صاحب فرزندی نبود بعد از او خلفای عظام او بہ جانشینی او رسیدند و حقیقتاً با درگذشت او سلسلہ سہروردیہ از ملتان بہ اچہ Uch منتقل شد

1. Gazetteer of the Multan District.

۲- اخبارالاکھیار، ص ۷۴.

و این خطہ بصورت مرتز روحانی سند و پنجاب غربی در آمد۔ ارادتمندان شیخ و مریدان او کہ از قبیل شعراء و علماء و مورخین و ادبا بوده اند در تمام حوالی رود خانہ سند از ملتان و اچہ و پائین تر از آن وجود داشتند و چندین عالم از شہر و دیار ہند مریدان او بودند۔ و برای مریدان خود راہی را نمود کہ موجب رستگاری بود۔ از مریدان معروف او شیخ جلال الدین برکی، شیخ عثمان الرحمانہ بود۔ نجم الدین ابراہیم بیابانی فوام الدین کازرونی و سلطان التارکین حمید الدین حاکم را اسم بردہ اند۔

فخر الدین عراقی در اشعار خود درباره شیخ رکن الدین می گوید :

ہر دو ز فرزند تو آتہ اوتادند ہر یکی غوث ہفت کشور باد
 قصب نمان صبر صفہ مکوت آتہ بتامش ز عرش بر تر باد
 بر سر نئی ہر یکی گردون چون عراقی ہمیشہ چاکر باد

مرید شیخ رکن الدین ، سلطان التارکین حمید الدین حاکم در مدح مرشد خود اشعار زیادی سرودہ از آن جملہ اند :

بگو حاکم از جان و دل مسح پیر چہ پیری : پیری : چہ شیخی خطیر
 نہ اولیای خدا رکن دین نہ چون جد خویش است شیخی کبیر
 ابوالفتح فیض آتہ آن پیشوا کہ در پیشوائی ندارد نظیر

فدا کن حاکم جان را بنام شیخ رکن الدین کہ ہستی تو مریدو ہم غلام شیخ رکن الدین
 مرا آن بخت کی بانند ولی خوشوقت آن ذاتی نہ برروحش رسد ہر دم پیام شیخ رکن الدین

۱- کلیات عراقی ، ص ۱۱۵ .

۲- گلزار حاکم ، بحوالہ تذکرہ حمیدیہ ، ص ۶۶ .

۳- یا نستمان میں فارسی ادب ، ص ۲۳۷ .

باب دوم

برسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ

فصل اول

مرشد شیخ ، شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی
و خدمات عرفانی و ادبی او

شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی

یکی از عرفای زبده ایرانی قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم هجری قمری شیخ شهاب الدین ابوحنفص عمر سهروردی بنیانگذار فرقه سهروردیه است. شهاب الدین ابوحنفص که نامش عمر است از اولاد محمد بن ابی بکر است. سلسله نسب او تا محمد براین وجه است که شهاب الدین ابوحنفص عمر بن محمد بن سهروردی بن ابی بکر او در تصوف بد عمش شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب سهروردی ۵۶۳/۱۱۶۸ منسب است.

شیخ شهاب الدین سهروردی در ماه رجب سال ۵۳۹ هجری قمری برابر با ژوئیه سال ۱۱۴۵ میلادی در ناحیه سهرورد که در نزدیکی زنجان قرار دارد به دنیا آمد.^۱ در کودکی او را به حسن ملکانی که از صوفیان قرن ششم بوده سپردند آنگاه در بیست و هفت سالگی در بغداد به تحصیل علوم مشغول شد و عنما او را سلطان الحکما لقب دادند.^۲

می گویند که بارها خضر نزد وی می آمد و از رموز باطن و علوم طریقت او را بهره مند میساخت شیخ شهاب الدین در بدایت امر به خدمت بسیاری از عرفای زمان خود رسید که از آنها شیخ عبدالله گیلانی و نجم الدین کبری معروف هستند او از حضور عبدالقادر گیلانی هم کسب فیض نمود.

شیخ شهاب الدین مذهب امام شافعی را داشت و طریقه او پیروی کامل از شرع و سنت پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم بوده است^۳ او در بغداد اصول تصوف و طریقت و وعظ را از شیخ ابوالنجیب و فقه و خلاف و فنون ادب را نیز از مشایخ دیگر یاد گرفت. بعد از این که از عمومی خود خرقة گرفت عزت و خلوت نشینی را اختیار نمود. اگرچه شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب بنیانگذار سلسله سهروردیه بود ولی کسی که

۱- مجالس المومنین ، ص ۷۰ .

۲- تذکره حسینی ، ص ۱۶۱ .

۳- مفتاح العارفین ، ص ۱۴۵ .

۴- سفینه الاولیاء ، ص ۱۴ - ۱۱۳ .

این سلسله را در همه جا توسعه داد خلیفه و برادر زاده او شیخ شهاب الدین بوده است.^۱ بعد از وفات ابوالنجیب شیخ شهاب الدین سهروردی به مقام شیخ الشیوخی رسید و ارباب طریقت و سالکان راه حقیقت از راه دور و نزدیک برای حل و فصل حقایق و معارف پیش او می آمدند، جمع کثیری از عرفا و صوفیان، فنون طریقت و مجاهدت را از او یاد گرفته بودند. مدت درازی بسمت شیخ الشیوخ بغداد منسوب شد و سالها به وعظ و ارشاد اشعار اشتغال داشت. و نصایح دلنشین او مورد قبول شنوندگان قرار می گرفت.

خلیفه وقت ناصر الدین نسبت به او ارادت و احترام فوق العاده ای روامیداشت و گمان می رود که غالباً او را از طرف خود بعنوان سفیر به ممالک دیگر می فرستاد و بخاطر این بعنوان سفیر نزد ملوک اطراف رفته و همه آنها به او احترام زیادی می گذاشتند و مقدم او را گرامی داشتند.^۲

شیخ شهاب الدین هر سال به مکه می رفت و از آنجا به مدینه می آمد و سپس به بغداد مراجعت می نمود و این کار تا پایان عمرش ادامه داشت. او با این که در زندگی خود ثروت زیادی بدست آورد و از جمله غنی ترین و ثروتمند ترین عرفای عصر خود بشمار میرفت ولی همه آنها صرف مستمندان و نیازمندان می نمود. وقتی زنده بود هر وقت به حج میرفت گروهی از فقرا با او همراه شدند و شیخ نسبت به همه طریقه مروت و اعانت بجای می آورد.^۳ در ۵۶۲۸ ق که به مکه برای حج رفت با عمرباوالفراذ بزرگترین شاعر صوفی مصر آشنا شد.^۴

شیخ شهاب الدین به اصول اعتقادات خود پای بند و در رعایت آن خشک و متعصب و جدی بود. او مثل مرشد خود ظواهر سنن و آداب را بدقت رعایت می کرد و از اندیشه های روشن خویش را بدور می داشت. بامردم روشن بین کنار نمی آمد و می گویند که کوتاه نظری او بدان حد رسیده بود که شفای بوعلی را به آب شست.^۵

۱- نفحات الانس، ص ۴۱۷.

۲- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.

۳- ایضاً.

۴- Sufism, p. 85

۵- مرآة الجنان، ج ۳، ص ۵۱.

واقعه دیگری را کہ بہ شیخ شہاب الدین سہروردی نسبت دادہ اند ستایش و سیاسیگری وی بود کہ موقعی کہ ناصر الدین خلیفہ را بخاطر سوختن و از بین بردن کتابہای فلسفہ ستودہ بود^۱.

شیخ شہاب الدین سہروردی بہ سماع علاقہ ای نداشت و سی گفت کہ ہر نعمتی کہ در بشر ممکنست شہاب الدین را دادہ اند الا ذوق سماع^۲ و از تذکرہ های صوفیان و ویجاہتہا آید کہ او بندرت بہ سماع سی پرداخت.

شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی در بغداد چند خانقاہ متعلق بہ صوفیہ را تخریب و سرسی سی کرد. ناصر الدین خلیفہ خانقاہی مخصوص جہت او ساختہ بود کہ برای حدیث و حرم و پادشہ ای جہت سکونت شیخ و کسان او بود^۳.

شیخ شہاب الدین سہروردی در عرفان داری مقام ارجمندی بود و بین عرفا و اولیاء مخلصین برجستہ ای بشمار میرفت. او بیوستہ مورد ستایش و تمجید اغلب عرفا و فضلا و دانشمندان و شعرا و ہم عصر خود قرار گرفتہ است. امام یافعی ویرا این چنین ستودہ است:

«استاد زمانہ، فرید بلائہ، مطلع الانوار، منبع الاسرار، دلیل الطریقہ، ترجمان الحقیقہ، استاد الشیوخ الاکابر، جامع بین علم الباطن و الظاہر قدوة العارفين و عمدة السالکین، العالم الربانی شہاب الدین ابو حفص عمر بن سہروردی قدس اللہ سرہ^۴».

شیخ عبدالقادر جیلانی دربارہ او سی گفت: یا عمرو انت آخر المشہورین بالعراق^۵۔
عراقی معروف مشہول الدین اسماعیل اصفہانی و شیخ سعدی شیرازی ویرا مدح گفته اند:

مرا پیر دانی مرشد شہاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکہ بر نفس خود بین مباش	دوم آنکہ بر خلق بدین مباش

۱- مناقب اوحاد الدین زکریا، ص ۵۸.

۲- فواید الفوائد، ص ۲۲۵.

۳- تاریخ مفصل ایران، ج ۱، ص ۴۹۹.

۴- نفحات الانس، ص ۴۸۲.

۵- خزینة الاصفیاء، ص ۴۶۸۴.

شهاب دین عمر سهروردی آن ره رو که از مسالک اودیو برحذر یابی^۱
 شیخ شهاب الدین سهروردی عمر خویش را صرف تعلیم و تربیت رهروان وادی
 معرفت نمود. معروفترین مریدان او عبارتند از:
 کمال الدین اسماعیل اصفهانی: سخن‌سرای نامبردار قرن ششم و هفتم که شعر
 شناسان او را خلاق المعانی یعنی معنی آفرین لقب داده‌اند از مریدان شیخ
 شهاب الدین بود.

شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، شاعر معروف زبان فارسی که شاهکار های او
 گلستان و بوستان در ادبیات فارسی بی زوال اند از مریدان او بود.
 شیخ نجیب الدین علی بزغش شیرازی (۶۷۱—۵۹۴ هـ ق) او از برجسته ترین
 شاگردان شهاب الدین سهروردی است و بعد از وی در اشاعه طریقه سهروردیه همت زیادی
 بخرج داد.

عمادالدین ابو طاهر عبدالسلام شیرازی متوفی ۵۶۶۱ هـ ق.
 سراج‌الدین حسین ابن شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب شیرازی.
 شیخ شهاب‌الدین خلفای زیادی را به شبه قاره پاکستان و هند فرستاد و می‌گفت
 «خلفایی فی الہند کثیر» و آنها عبارتند از: شیخ نورالدین مبارک غزنوی،
 مولانا مجدالدین حاجی، شیخ ضیاء الدین روسی، قاضی حمیدالدین ناگوری متوفی
 ۵۶۴۱ ق در عهد سلطان معزالدین سام به دهلی آمد او در علم ظاهر به پایه اجتهاد
 رسیده بود و به سمت قاضی القضاة ناگور نایل آمده بود.
 سخنی سرور، متوفی ۵۷۷ هـ ق، بهاء الدین زکریا ملتانی و شیخ جلال‌الدین
 تبریزی.

از این جمله شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی در ناحیه پاکستان غربی فعلی
 و جلال‌الدین تبریزی در ناحیه بنگال فرقه سهروردیه را رواج و توسعه دادند.^۲

شیخ شهاب‌الدین سهروردی روز چهارشنبه اول محرم سال ۶۳۲ هـ ق برابر با سال
 ۱۲۳۴ م در زمان المستنصر بالله خلیفه عباسی در شهر بغداد از این دارفانی رخت

۱- دیوان کمال الدین اسماعیل اصفهانی، ص ۳۱.

۲- خزینة الاصفیاء، ص ۶۸۴

۳- تاریخ فرشته، ص ۳۷۷

بر بست . باین ترتیب سن او از ۹۳ سال بیش نبوده . مراز او در بغداد است و مرجع و زیارتگاه عوام و خواص است^۱ .

ناگفته نماند که بعضی از تذکره نویسان این شیخ شهاب الدین سهروردی را با شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی^۲ که بعنوان شیخ اشراق معروف است اشتباه کرده اند . ولی ضعف ابن احتمال به شهادت اختلاف اسم و زمان و تألیفات و قرائن دیگر واضح و روشن است ، پس این شیخ را نباید با شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف به شیخ اشراق (۵۴۹-۵۵۸۷ ق) که در حلب بدستور ملک الفاهر پسر سلطان صلاح الدین ایوبی (۵۸۲-۵۹۱۳ ق) به جرم داشتن عقاید فلسفی به سال ۵۵۸۷ ق به قتل رساندند ، اشتباه کرد^۳ .

تصانیف :

شیخ شهاب الدین را در دقایق عالیه عرفانی تصانیف منشور زیاد بوده است و چنانکه از مطالعه بعضی از آنها بر می آید شیخ بیشتر آنها را به هنگام اعتکاف در مکه به اتمام رسانده است . شیخ در بیشتر آثار خود از روی تقیه و با کنایه و استعاره سخن گفته است .

در تذکره ها کتابهای زیادی را باو نسبت داده اند ولی بعضی از آنها از جمله «التلویحات فی المنطق» و «الحکمت» و «مطارحات» و غیره متعلق به شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی میباشد^۴ و «کتاب الاوراد» که در فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی پنجاب به شهاب الدین سهروردی نسبت داده شده است متعلق به مرید و خلیفه او در هندوستان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی می باشد^۵ . ولی کتابهایی که در صحت انتساب آن به شیخ تردیدی نیست بقرار زیر میتوان نام برد :

- ۱- عوارف المعارف ۲- اعلام الهدی فی عقیده اهل التقی ۳- بهجة الابرار ۴- جذب القلوب الی مواصلة المحبوب ۵- رشف انصایح الایمانیه و کشف الفضائح الیونانیه .

۱- آتشکده ، ص .

۲- برای تفصیل رجوع شود به «معارف اسلامی در جهان معاصر» ، ص ۱۱۵ .

۳- تاریخ مفصل ایران ، ص ۴۹۹ .

۴- ریحانة الادب ، ص ۲۴۴ .

۵- فهرست نسخه های خطی کتابخانه عمومی پنجاب ، ص ۷۵ .

علاوه بر این اشعار زیادی از شیخ در تذکره ها نقل شده است که بیشتر آنها شامل رباعیات نغز است^۱.

عوارف المعارف :

عوارف المعارف را میتوان از مهمترین آثار شیخ بشمار آورد. همین کتاب است که به صورت آئین برای فرقه سهروردیه در آمد^۲.

عوارف المعارف مشتمل بر ۶۳ باب است که در هر باب فصولی چند اختصاص به بحث در خصوصیات تصوف و آداب سلوک دارد. بقول مولانا جامی شیخ عوارف المعارف را در مکه تصنیف کرده است. هرگاه که با امری مشکل و بغرنج بر خورد می کرد به خدای تعالی رجوع می نمود و خانه کعبه را طواف کرده استمداد می جست و به این وجه رفع اشکال او می شد^۳.

عوارف المعارف در زمره معروفترین و بهترین کتابهای که مطالب صوفیانه و عارفانه را در بر دارد بشمار میرود. یکی از خصایص این کتاب این است که در آن اصول اساسی تصوف و اعتقاد در مورد بر پای داشتن خانقاه و روابط مرید و شیخ و مسائل دیگر با تفصیل طبق اصول کتاب و سنت بحث رفته است. معانی اصطلاحات تصوف را بطور مختصر ولی جامع بیان نموده است. این کتاب دارای اهمیت زیادی است چون از طرفی شامل فلسفه تصوف است و از طرف دیگر در مورد چگونگی بر پای داشتن خانقاه در آن بحث رفته است.

علاوه از پیروان فرقه سهروردیه مشایخ چشتیه هم برای این کتاب ارزش زیادی قائل بوده اند. بدین گونه که بابا فریدالدین گنج شکر به مریدان خود آنرا بعنوان کتاب درسی توصیه می کرد و خود خواجه نظام الدین اولیاء پنج باب از این کتاب را پیش او خوانده بود^۴.

سفر یکی از کارهای صوفیان است که برای دیدار مردان حق و باصطلاح «سیر

۱- ریاض العارفین ، ص ۱۵۶ ، روزروشن ، ۴۴۲ ، مجمع الفصحاء ، ص ۷۱۹ ، مجالس المومنین ، ص ۸۲ .

۲- Sufism, p. 85

۳- نفعات الانس ، ص ۴۷۲ .

۴- فواید الفواد ، ص ۶۱ .

آفاق و انفس» در آن کار مداومت داشته اند و برای مسافر آداب و مقرراتی ترتیب داده اند. این آداب یا مقررات در عوارف المعارف بشرح تمام ذکر شده است.

این کتاب در مصر به چاپ رسید. یک دفعہ در حاشیہ احیاء العلوم غزالی ہم چاپ شدہ بودا.

علمی زیادی بر عوارف المعارف شرح و حواشی نوشتہ اند. از آنجملہ بابا فرید گنج شکر را میتوان اسم برد.

عوارف المعارف بہ زبانہای زیادی ترجمہ شدہ کہ شامل ترجمہ بہ فارسی، اردو و ترکی سی باشد^۲.

اعلام الہدی فی عقیدہ اہل التقی :

در رسالہ اعلام الہدی عباراتی مجمع نوشتہ کہ اکثر متعصبان اہل سنت آنرا دنیل بر رفض او دانستہ اند^۳.

بہجۃ الابرار :

در این کتاب مناقص حضرت عبدالقادر جیلانی را جمع آوری نمودہ است .

جذب القلوب الی مواصلۃ المحبوب :

این کتاب در حدب بہ چاپ رسیدہ است.

اشعار :

از آثار منظوم شیخ شہاب الدین سہروردی برخی رباعیات و غزلیات در تذکرہ ہا بنام او ضبط است. ابیات زیر از آن جملہ اند :

ذره ای از نور روی من چو بر منصور تافت ہمچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختم
ای دوست وجود و عدمت اوست ہمہ سربایہ شادی و غمت اوست ہمہ
تو دیدہ نداری کہ بینی او را ورنہ ز سرت تا قدمت اوست ہمہ^۴

۱- ریحانۃ الادب ، ص ۲۴۴ .

۲- الرحیم ، نوامبر ۱۹۶۳ ، ص ۲۰ .

۳- مجالس المومنین ، ص ۸۲ .

۴- ریاض العارفين ، ص ۱۵۶ .

۵- ریاض العارفين ، ص ۱۵۶ .

بخشای بر آنکه بخت یارش نبود جز خوردن غمهای تو کارش نبود
در عشق تو حالتش باشد که از آن هم با تو و هم بی تو قرارش نبود^۱

ای از غم دیدن رخت حیران من وندر طلب وصل تو سرگردان من
بودن بتو مشکل است و نابودن آه سرگردان من ، بیسر و سامان من^۲

دنیا که همیشه بود با من به نفاق وز من همه ساله بود جویای فراق
امروز همی گویش ای دنیی دون بگذار مرا که دستی از من سه طلاق^۳

ایها العشاق ما در دام عشق آویختیم گرد بود خود ز خاک آدمیت پیچتم
سر بر آورد از میان جان و دل بیدار دوست چون جبال او بدیدیم از همه بگسیختیم
هاتقی در گوش جان ما ز غیب آواز داد وه که تا با خاک تیره نور خود آمیختیم
ذره ای از نور روی ما چو بر منصور تافت همچو قندیلی ز دارش سرنگون آویختیم
ای شهاب سهروردی گر گرفتاری بنال دانه در دام از برای مرغ زیرک ریختیم^۴

۱- روز روشن ، ص ۴۴۲ .

۲- مجمع الفصحاء ، ج ۲ ، ص ۸۸۹ .

۳- ریاض العارفین ، ص ۱۵۶ .

۴- تحقیق در احوال و آثار نجم الدین کبری ، ص ۱۲۲ .

فصل دوم

مریدان شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی

- ۱- شیخ عثمان مروندی
- ۲- شیخ فخرالدین ابراہیم عراقی
- ۳- شیخ حسن افغان
- ۴- شیخ جلال الدین بخاری
- ۵- امیر حسینی ہروی

شیخ عثمان مروندی ، معروف بہ لعل شہباز قلندر

شیخ عثمان مروندی معروف بہ لعل شہباز قلندر را مریدان شیخ بہاءالدین زکریا بود. او اہل مرند می باشد. اورا گاهی مروندی گاهی میمندی نوشته اند. وقتی بہ من بلوغ رسید مرید بابا ابراہیم شد و از او خرقة گرفت و بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند آمد. چون ہمیشہ لباس قرمز بہ تن می کرد ، بہ لعل شہباز معروف گشت.

شیخ عثمان مرید شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی بود و با شیخ روابط خیلی نزدیک و دوستانہ ای داشت. تذکرہ نویسان از او بعنوان یکی از چہار یار شیخ یاد کردہ اند کہ باہم بہ سفر می رفتند. در شہر سہوان Sehwan مکانی وجود دارد کہ دربارہ اش مردم عقیدہ دارند کہ آنجا چہار یار یعنی شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی و بابا فرید و سید جلال بخاری و شیخ عثمان مروندی برای مکاشفات در آنجا نشستہ اند.

شیخ عثمان با شیخ صدرالدین عارف روابط دوستانہ داشت و اغاب با یکدیگر ملاقات می کردند و باہم در مجالس محمد خان شہید شرکت می جستند. محمد خان شہید متوفی ۱۲۸۵ برای آنان احترام زیادی قایل بود.

شیخ عثمان صاحب کمالات ظاہری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بود و خوارق و کرامات بی اختیار از وی بظہور رسید. در آغاز پای بند علم و شرع بود ولی بعد او مشرب قلندرانہ اختیار نمود و از این پای بند آزاد گردید و پیوستہ در حال جذبہ و خلصہ می ماند و بہ طریقہ قلندریہ تمایل پیدا کرد بحالی رسید کہ فنا فی اللہ شد بعد از مرگ او مریدانش فرقه تازہ ای را بنیاد نہادند کہ بہ «لعل شہباز» معروف شد کہ از فرقه سہروردیہ منشعب شدہ است.

شیخ تا آخر عمرش عزب ماند و در سیوستان در ۶۲۲ ہجری قمری از این جہان فانی رخت بر بست ، در زمان سلطان فیروز شاہ تغلق ۷۵۲-۷۹۰/۱۳۵۱-۱۴۸۵

۱- رجوع شود بہ مآثرالکرام ، ج ۱- ص ۷۵ ، تاریخ سند ، ص ۴ ، تحفۃ الکرام ج ۳ ، ذیل سیوستانی ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۶۸-۶۷ ، نزہۃ الخواطر ، ص ۲۵۶ خزینۃ الاصفیا ، ص ۷۱۴ ، لب تاریخ سند ، ص ۲۱۷.

Persian Poets of Sind, p. 6.

Sufis its Saints and Shrines, p. 250.

والی سیوستان ملک اختیار الدین برای مزار او مقبره با شکوهی درست کرد. مزار او محل زیارت عام و خاص است.

عثمان مروندی شاعر هم بود و کتاب معروف «عشقیه» را به او نسبت می دهند. این کتاب نملو است از اشعار نغز و افکار عرفانی. از اشعاری که بدست ما رسیده پیدا است که او شعر هائی سروده که همه دارای سوز و گداز قلبی و شوریدگی طبع است. اغلب اشعاری نه سروده راجع به عشق و درویشی است، از اشعار زیر فکر عالی صوفیانه او آشکار می گردد:

ز عشق دوست هر ساعت درون نار می رقصم
 گهی بر خاک می غلطم گهی بر خار می رقصم
 سدم بدنام در عشقت بیا ای پارسا اکنون
 نمی ترسم ز رسوائی بهر بازار می رقصم
 مرا خلقی همی گوید گدا چندین چه می رقصی
 بدل دارم من اسراری از آن اسرار می رقصم^۱

ایا عثمان میمندی چرا مستی درین عالم
 که جز یا هو و الا هو دگر چیزی نمی دانم^۲

شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی^۳

یکی از مریدان معروف و خلفای نامدار شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی، شیخ فخر الدین ابراهیم همدانی متخلص به عراقی است. او در شهر همدان در یک خانواده علم دوست دنیا آمد. در هشت سالگی در آنجا برای قرآن خواندن شهرت خاصی کسب کرد. هفده ساله بود که از جمله علوم معقول و منقول آگاهی پیدا کرد و به تدریس مشغول شد.

۱- مقالات الشعراء، ص ۷۶۶.

۲- لب تاریخ سند، ص ۲۱۷.

۳- رجوع شود به: مقدمه کلیات عراقی، مرآة الخیال، ص ۶۳، نجات الانس، سفینه الاولیای ص ۱۱۵، بزم صوفیه، ص ۱۵۳، تذکره حسینی ص ۲۰۳، ریاض العارفین ص ۱۸۳، تاریخ تصوف در اسلام، ص ۴۴۲، میخانه ۴۸، مجمع الفصحاء، تاریخ ادبیات ایران، براون.

ولی دیری نگذشت که به پرسی که در جمع قلندران دیده بود دل بست و از همه چیز دل کنده دنبال او راه می افتاد و ترک دیار کرده به شبه قاره هند و پاکستان آمد.

در هند (پاکستان غربی فعلی) در شهر ملتان در خانقاه شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی اقامت می گزید. همینکه نظر شیخ بر او افتاد و به یکدیگر نگریستند یک کشش خاصی نسبت به همدیگر احساس کردند. عراقی با جمع قلندران راه سوماترا را پیش میگیرد ولی از آنها جدا شده پیش شیخ بر می گردد. شیخ او را در خلوت نشاند و برای چله کشی دستور داد و آنجا بود که غزلی که شاهکار عراقی شناخته شده پدید آمد که مطلع آن اینست:

نخستین باده کاندرا جام کردند ز چشم مست ساقی وام کردند

چون نزد پیروان فرقه سهروردیه سماع پذیرفته نبود همه او را به پد ابراد گرفتند ولی شیخ گفت که سماع برای او منع نیست و او را از خلوت برون آورد و خرانه خود باو بخشید و دختر خود را هم در عقد او داد. عراقی بقول خود او مدت ۲ سال در پاکستان ماند و به پشتیبانی مرشد خود زندگی آرام داشت ولی بعد از مرگ او از ملتان دل کند و برای حج راه افتاد.

در این سفر از عمان به دمشق رسید و از آنجا به روم رفت و در خدمت صدرالدین قونوی زانوی تلمذ بر زمین نهاد، از آنجا به مصر رفت و سپس دوباره به دمشق برگشت و آنجا برای خود خانقاهی درست کرد و در ۶۸۸ هـ ق از این دارفانی رخت بر بست و در دمشق نزد قبر محی الدین ابن عربی به خاک سپرده شد.

اوشیخ کامل و شاعری فاضل بود و سخنان عارفانه اش یاری از تصوف و وجد و حال می دهد. در زندگی خود سرد و گرم روزگار را چشید، هنکامی که به خوشبختی می رسید خود را گم نمی کرد و چون به نشیب بدبختی می افتاد نومیدی را بدل راه نمی داد.

از تصانیف عراقی علاوه بر «دیوان شعر» که شامل غزلیات نغز و لطیف و با معانی پر شور و قصیده و مرثیه و ترکیب بند و ترجیع بند و رباعی و مقطعات میباشد یک مثنوی «عشاق نامه» و شاهکار نثری او «لمعات» را نام برده اند. او در نظم و نثر سخنانی عارفانه دارد و دیوان او از گذشته تا کنون بین مردم مقبولیت زیادی داشته و دارد.

او شاعر صوفی منشی بود کہ افکار عاشقانه خود را با یک نوع جذبہ و مستی خاص آشکار کردہ است.

دیوان عراقی محتوی ۶۸۰۰ اشعار است. عراقی بر خلاف روش شنوای قصیدہ گو مروح را چنان سی ستاید انگار از خلوص و محبت های او سپاسگزاری میکند و اشعار زیادی در مدح مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سرودہ و ہمینطور در وصف و مدح مرشد روحانی او شیخ شہاب الدین سہروردی و پسرش شیخ صدر الدین عارف و نواسہ اش شیخ رثن الدین عالم اشعار زیادی دارد.

یک قطعہ خیلی نغز و دل انگیز دربارہ ملتانی ہم گفتہ است:

در دیوان عراقی مرثیہ ای دیدہ میشود کہ او در رثای مرشد خود شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در ترکیب بندی مفصل شرح سوز و فراق خود را از محضر پیر بلند نظر بیان داشتہ از خدمات او و راہ بردن خود بتوسط شیخ بہ مقامات سیر و سلوک و جذبہ وصال یاد می کند و با تأثر تمام در عزای او ند بہ ماتم آغاز می کند و در پایان برای او صلب آمرزش و دربارہ اولاد مرشد خود دعا کردہ و سلامت باز ماندگان پیر طریقت را آرزو می کند.

«شیخ حسن افغان»

شیخ حسن افغان از مقبول ترین خلفای شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بودہ است. او را در زمرہ شیوخ معروف سلسلہ سہروردیہ بشمار می آورند. حسن اہل نوحہ سلیمان بود و خودش را حسن افغان می نامید.

حسن افغان در زعمد و عبادت و ذوق و شوق و عشق و محبت نظیر نداشت. مدتی ریاضت نشید و در خدمت پیر خود بسر برد تا آنکہ بہ مرتبہ «ولایت»^۴ رسید. بنا بہ

۱- کلیات عراقی، ص ۱۰۲ - ۱۰۳.

۲- کلیات عراقی، ص ۱۱۱.

۳- رجوع شود بہ: سیر العارفین، ص ۱۱۱، تاریخ فرشتہ، ج ۲ - خزینہ الاصفیاء ص ۷۰۳، تذکرہ صوفیای پنجاب، ص ۲۳۷.

۴- ولایت مشتق از ولی است و عبارت از قیام عبد است بحق در مقام فنا از نفس و آن بر دو قسم است، ولایت عامہ کہ مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصہ کہ مخصوص بہ واصلان از ارباب سلوک کہ عبارت از فنا عبد است در حق و بقا اوست بحق. اساس طریقت تصوف و معرفت جملہ بر ولایت بود.

دستور مرشد خود که گفته بود «برواقوام افغانه را هدایت به حق کن» به ارشاد پرداخت و در «مخزن افغانه» نوشته اند که حسن قوم «غرغشتیان» را هدایت کرد. هیچ کتابی که به او منسوب باشد به مانرسیده است.

قصه هائی بس شگفت انگیز را جمع به حسن در تذکره ها آمده که او از علوم ظاهری بی بهره بود، سواد نداشت ولی در علوم باطنی به منتہائی درجه خود رسیده بود تا حدی که شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی کہ مرشد و پیر طریقت او می باشد بارها درباره او می گفت کہ «روز قیامت وقتی از من سوال کنند کہ در بارگاہ ما چہ آورده ای؟ خواہم گفت: «صدق و اعتقاد حسن افغان را».

حسن افغان صاحب کشف و کرامت بوده است و کرامت های زیادی به او نسبت داده اند کہ نشان دہندہ مرتبہ ولایت اوست، او بسال ۶۸۹ فوت کرد.

سید جلال الدین بخاری

اسمش سید جلال الدین و لقبش جلال سرخ بود. سلسلہ نسب او بہ نہ واسطہ بہ حضرت امام علی نقی می پیوندد. او اہل بخارا بود. آنجا شہرت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی راشنیدہ از آنجا بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند آمد و مدتی در خدمت شیخ بسربرد، بعداً بہ بہکر Bukkur منتقل شد ولی از دست رقابت اطرافیان خود بہ ستوہ آمدہ آنجا را ترک و بہ اچ یا اچہ Uch نقل مکان کرد. آنجا «محلہ بخاریان» را بنیاد نہاد. بوسیلہ او اچ بصورت مرکز اسلامی در آمد و بعد از آن در ایالت پنجاب شہر جہنگ Jhang را بنیاد نہاد و تا مدتی در پنجاب غربی مشغول تبلیغ اسلام بود و بسعی او بسیاری از قبایل راجپوتہا بدین اسلام مشرف گشتند.

سید جلال الدین بخاری مرید و خلیفہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بود. از زمان بچگی آثار ولایت از جبین او ہویدا بود. او سی سال کامل نزد مرشد ماند و از محضر او کسب فیض نمود. سید جلال بخاری در علوم ظاہری ماهر و ولی کامل و یکی از معروفترین عرفای زمانہ خود بود. آرنولد درباره او گفتہ: «او ولی مادر زاد بود

۱- اخبارالاکھیار، ص ۶۱، آب کوثر ص ۳۰۹، تاریخ اچ، ص ۹۷، تحفہ الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳، تذکرہ مخدوم جہانیاں جہانگشت، ۷۸، تذکرہ صوفیای پنجاب ص ۱۷۰، خزینۃ الاصفیاء، ص ۴.

و یکی از موفق ترین مبلغان اسلام بوده است»

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سید جلال الدین را خیلی دوست داشت. تذکرہ نویسندگان واقعہ ای را نقل می کنند کہ وقتی سید از بخارا بہ ملتان آمد گرمای کشندہ ملتان موجب شد کہ روزی بہ یاد میخ بخارا افتاد و گفت کہ در این گرمای میخ بخارا مزہ عجیب خواهد داشت. مرشد او از طریق کشف حالات درونی او را درک کرد و بہ مستخدم گفت کہ حیاط را جارو کنند و حصیر ہا را از آنجا جمع بکنند، مستخدم دستور را اجرا کرد، در ہمین اثنا آسمان ابری شد و ژالہ باری شروع گردید و تگرگہای درخت در حیاط جمع شدند در حالیکہ بیرون خانہ ہمہ جا آفتاب بود. شیخ از سید پرسید: «چطور است میخ بخارا» سید جواب داد «خوشمزہ تر از میخ بخارا»^۱.

سید جلال اغلب در مسافرتہا بہ شیخ ہمراہی می کرد و جزو چہار یار معروف بشہر بہرفت^۲.

سید جلال الدین بخاری در ۶۹۰ ہ ق چشم از جہان فرو بست و در اچ دفن گردید، ولی بعثت سید زیاد جنازہ او را اول بہ سیونگ بیلا و بعد نزد مزار نوحہ اش راجو مال متوفی ۸۲۸ ہ ق منتقل کردند ولی باز سر اختلافات کوچکی او را بہ جای دیگر منتقل کردند کہ حالا مقبرہ اش قرار دارد^۳.

اغلب تذکرہ نویسندگان سید جلال الدین بخاری را با نوحہ اش سید بخاری مخدم جہانیان جہانگشت یکی دانستہ انتہاء کردہ اند.

مریدان سید جلال الدین بخاری جزو طرفداران شریعت محسند و او فرقہ جلالیہ را بنیاد نہاد. اولین قسمت «خلاصۃ العارفین» از سید جلال الدین بخاری نقل شدہ است.

۱- Indian Islam, p. 122.

۲- تاریخ فرشتہ، ج ۲، ص ۷۷۵

۳- تحفۃ الکرام، ج ۳، ص ۱۲۳

۴- تاریخ اچ، ص ۹۸

«امیر حسینی سادات هروی»

حسین بن عالم بن ابی الحسن از مریدان شیخ بهاءالدین زکریا بوده. او سید الاصل بود و اهل کزیو (یکی از دیه های اطراف غور) ولی بیشتر وقت خود را در هرات بسر برد و برای همین بود که به هروی معروف گردید.

بعضی از تذکره نویسان او را مرید شیخ شهاب الدین سهروردی و بعضی مرید رکن الدین عالم دانسته اند ولی ازتالیف او «کنز الرموز» چنین استنباط می شود که او مرید شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی بوده است.

نقل می کنند وقتی میر حسین از هرات راه ملتان را در پیش گرفت و به آنجا رسید و در سرای شاهی سکونت کرد، شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی در خواب بیغمبر سالام را زیارت کرد که «فرزندم میر حسین در این قافله است او را ازیشان بیرون آر و بکار حق مشغول کن؟» شیخ بهاء الدین زکریا آنجا رفت و صدا کرد که امیر حسینی کیست؟ و او را شناختند با خود آورد و تربیت کرد تا به مقامات عالیه رساند.

امیر حسینی سه سال مشغول ریاضت و مجاهده بود که به مقام ولایت رسید او سالها به سلوک مشغول بود و با بسیاری از اکابر صحبت داشته و علم و فضیلتی همعصر و به تبحر علمی او اعتراف داشتند، شیخ او را به خراسان فرستاد از آنجا به هرات رفت و اهل هرات جمله مرید و معتقد او شدند.

امیر حسینی در ۸۳۰ ه ق فوت کرد و در هرات مدفون است:

از جمله تصانیف امیر حسینی کتابهای «نزهة الارواح» و «سی نامه» و «الارواح» و «صراط المستقیم» و «طرب المجالس» یا «طیب المجالس» و «زاد المسافرین» و «کنز الرموز» و «سئالات گلشن راز» و دیوان امیر حسینی را اسم برده اند. هیچ کدام از این کتابها به چاپ نرسیده و نسخه های خطی از آنها در کتابخانه های مختلف دیده میشود.

۱- رجوع شود به: نفحات الانس ص ۶۰۵، تذکره حسینی ص ۶۳، معارج الولايت، ص ۳۲۱، ریاض العارفين، ص ۱۰۶، تذکره الشعراء، ص ۲۳۶، تاریخ فرشته، ص ۷۶۲، قاموس المشاهیر، ج ۱، ص ۲۰۶.

نزہۃ الارواح کتاب کوچکی است کہ شامل یک مقدمہ و ۲۸ فصل است^۱۔ دربارہ این کتاب مرشد امیر حسینی، شیخ بہاءالدین زکریا ملتانی می گفت: «از نزہۃ الارواح ہم خاص و ہم عام بر حسب درایت و فہم خود بہرہ برد^۲» یکی از شاہکارہای میر حسینی زاد المسافرین است کہ شامل ۱۴۵۶ بیت است و در ۷۲۹ بہ اتم رسید^۳۔

کنزالرموز یک مثنوی کوچک است کہ دارای ۲؛ صفحہ و مثنوی ۶۶۶ شعر می باشد و اشعار جانب در مدح شیخ بہاءالدین زکریا دارد کہ در باب اول ذکر شدہ است^۴۔ سی نامہ یک مثنوی عشقی است^۵ و طرب المجالس کتاب عارفانہ در نثر است^۶۔

- ۱ - نزہۃ الارواح نسخہ خطی شمارہ ۲۶۳۵ مملو کہ دانشگاہ تہران۔ کتابخانہ مرکزی۔
- ۲ - معارج الولايت، ص ۳۲۱
- ۳ - زاد المسافرین، نسخہ، خطی مملو کہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران، شمارہ ۳/۳۱۱۲
- ۴ - کنزالرموز، نسخہ خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاہ، شمارہ ۲۸۹۰
- ۵ - سی نامہ، " " " " شمارہ ۴۶۰۱
- ۶ - طرب المجالس، " " " " شمارہ ۳۲۲۰

باب سوم

امرای معاصر

۱- شمس الدین التمش

۲- ناصرالدین قباچه

سلطان شمس الدین التتمش ۱۲۱۱-۱۲۳۶

سلطان شمس الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ ترک البری بود . اگرچه اصلش نجیب بود ولی روزگار او را به سرخوشت بردگی مبتلا کرد . زندگانش دارای فراز و نشیب فراوان بود . او مدتی مثل برده خدمت کرد بالاخره او را در دهلی فروختند و قطب الدین ایبک متوفی ۱۲۴۱ او را خرید . او از استعداد چشمگیر التتمش حدس می زد که آینده درخشانی در انتظار او هست و او را مورد تفضل قرار می داد و «پسر» خطاب می کرد . اغلب او را به سمت های مهم منصوب می کرد و کارهای حساس مملکت را باو محول می نمود در این زمان او به ایالات مختلف مثل گوالیار **Gawaliyar** و برن **Barn** و بدایون **Badaun** حکومت کرد و از این راه تجربه زیادی کسب کرد که در آینده او را بکار آمد و بالاخره روزی فرا رسید که آفتاب بخت او طلوع کرد و برده ای که در بازار دهلی فروخته شده بود به سمت پادشاهی دهلی رسید و صاحب مملکت وسیع شبه قاره یا نستان و هند شد .

آرام شاه جانشین قطب الدین ایبک نتوانست آنطور که باید حکومت را اداره کند و مردم از ضعف و کم همتی او استفاده بردند و فرمانروایان ایالات مختلف مثل بنگال و مینان و سند استقلال خود را اعلام داشتند . در این وضع سیاسی مغشوش التتمش نه عهده دار حکومت بدایون بود به دعوت سران کشور به دهلی رفت و آرام شاه را شکست داده در ۱۲۱۱ بر تخت دهلی جلوس کرد .

در اوایل دوران حکومت التتمش با مشکلات فراوانی مواجه شد . ناصرالدین قباچه در مینان استقلال خود را اعلام داشته بود . یندوز حاکم غزنه در فکر بدست آوردن ایالت لاهور بود و در بنگال علی مردان و همچنین در ایالات راجپوتانه **Rajputana** راجه های هندو تقریباً خود مختار شده بودند . التتمش با نهایت حوصله و تدبیر زیاد برای رفع این مشکلات همت گماشت و به دولت خود استحکام بخشید و همین کار درخشان بود که او را در صف حکمرانان درجه اول قرار داد .

۱- رجوع شود به تاریخ هند و پاکستان ، تاریخ فرشته ، طبقات ناصری ، ص ۱۶۵ ، دایره المعارف اسلامی .

بعد از اجلاس به تحت سلطنت التتمش متوجه حکمرانان ایالاتی شد که از سلطنت دهلی سر پیچی کرده بودند . در ۱۲۲۵ بهار Bihar را فتح نمود و پسر بزرگ خود ناصرالدین محمود را به فرمانروائی آنجا منصوب کرده به دهلی برگشت .
در ۱۲۲۶ رنتمبور Ranthambour را فتح نمود و در سال بعد قلعه منداور Mandawar را که نزدیک بجنور Bijnor است تسخیر کرد .

التتمش وقتی وضع سیاسی خود را در هندوستان و بنگال محکم کرد به ملتان متوجه شد که هنوز به استقلال خود ادامه می داد . قباچه حاکم ملتان از التتمش شکست خورد و ملتان در قلمرو التتمش در آمد . در همین او ان خلیفه عباسی برای او خدمت فرستاد و سلطان بودن او را به رسمیت شناخت .

التتمش از دست یاغیان راحت شده به فکر توسعه سلطنت افتاد و به گوالیار متوجه شد . در ۱۲۲۴ به مالوه Malwa حمله برد ، سپس به طرف قبایل کهو کهو Khokhar متوجه شد ولی هنوز در راه بود که مریض شد و ناچار شدند که او را به پایتخت برسانند و آنجا در ۱۲۳۴ مرد .

التتمش بیست و شش سال طوری وظیفه مملکتداری را انجام داد و برای توسعه و تنظیم و تحکیم امور مملکت کوشید بدانسان که تذکره نویسان او را «سوار سلطنت دهلی» نام برده اند .

التتمش یک سیاستمدار واقعی بود . وقتی جلال الدین منکبرنی از دست چنگیز خان فرار کرده به لاهور پناه برد و از التتمش تقاضای پناهندگی کرد و برایش قاصدی فرستاد التتمش باسیاست خاصی رفتار کرد و قاصد او به اتهام جاسوسی اعدام نرده هوای ناموافق دهلی را بهانه گرفت و باز پذیرائی او عذر خواهی نمود بدین صورت از آن کشت و کشتار و جنگ و جدالی که این موضوع میتوانست در پی خود داشته باشد جلوگیری نمود .

چیزی که بیش از همه جالب توجه است احساس فقیری و درویشی است که باوجود داشتن کسوت شاهنشاهی در قلب التتمش نهفته بود و خصایصی از قبیل تواضع و فروتنی و رافت و سیرت درویشی بود که جز اخلاق این سلطان بحساب می آمد . او به طاعت و عبادت مولع بود ، همیشه در مسجد نماز می گذارد و شب زنده داری می کرد ، برای اولیا و صوفیان احترام خاصی قایل بود . التتمش بدست حق پرست عارف بزرگ خواجه قطب الدین بختیار کاکای بیعت نموده بود ، باوجود پیروی از فرقه

چشتیہ بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی کہ مؤسس فرقہ سہروردیہ در شبہ قارہ بشار میرفت خیلی احترام می گذاشت. او را بہ دہلی دعوت کردہ بود و سمت شیخ الاسلامی را بہ او محول نمودہ بود. خود التتمش ہم برای ترویج اسلام سعی بسیار کرد.

از نظر پاکیزگی اخلاق و خلوص عقیدت بین حکمرانان شبہ قارہ کم نظیر است. او مرقع خوبی های بسیار و صاحب ایمان و عقیدہ راسخ بود. او بہ احکام مذہب اسلام بہ سختی پای بند و با عدل رفتار می کرد. او علیہ کفار در جہاد دارای عزم راسخ و در تشویق عدا و فضلا میکوشید و با مردم دست و دل باز بود. اغلب شبہا در شہر میکشت و بہ وضع مردم رسیدگی می نمود. اگرچہ بہ ظاہر تعلق بہ پاد شاهی داشت ولی قبیلاً فقیر و حقیر دوست بود. نمہ می خورد و کم می خوابید و روزگار را در عبادت می گذراند. ولی باوجود این ہمہ از عاقبت می ترسید و از گناہان خود نگران بود.^۲

التتمش در زمان حکومت خود دست بہ اصلاحات زیادی زد ، از آنجملہ علاقہ اوبہ معماری سبب شد کہ آثار با ارزشی از او باقی بماند.

التتمش مسجد قبۃ الاسلام را توسعہ بخشید و در دیوار های جلوی در تعدادی محراب اضافہ کرد و امر داد کہ آیات قرآن بر محرابها حکاکی نمایند.

در اوایل زمان حکومت مسجدی بہ سبک معماری « قبۃ الاسلام » در اجمیر بنا نہاد کہ بقول بعضی در دوروز و نیم باتمام رسید و بہ «ارہائی دن کا جھونپرا» (Arhai-Din-Ka-Jhompra) معروف است.

التتمش ساختمان منار بلندی را کہ قطب الدین بنا نہادہ بود و بہ نام خواجہ قطب الدین بختیار کاکی نام گذاری شدہ بود بہ پایان رساند. این منار جنب مسجد «قبۃ الاسلام» واقع است و بہ «قطب مینار» معروف است.^۳

۱- سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات.

۲- فواید السالکین.

۳- تاریخ ہند و پاکستان ، ص ۳۰۹ ، تاریخ فرشتہ ، ص ۵۶.

The Cambridge History of India, Vol. III, pp. 577, 579

ناصر الدین قباچہ ۶۰۲ - ۶۲۵ ھ ق

ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند ، غلام سلطان شہاب الدین محمد غوری بود . مدت زیادی بادشمنان سلطان جنگید و سلطان ہم از وفاداری و جوانمردی او خرسند شد و فرمانداری سند و ملتان را به او محول کرد . قباچہ بعد از لاهور را ہم فتح کرد و به قلمرو خود افزود .

بعد از مرگ محمد غوری ، قطب الدین ایبک و ایلدوز هر دو خواستار حکومت شدند ایلدوز حاکم کرمان بود . قطب الدین ایبک زمام امور سلطنت را در دست گرفت و لقب « سلطان » اختیار کرد . ناصر الدین قباچہ با قطب الدین ایبک نسبت داشت و دو دختر او را به عقد خود در آورده بود . حاکم بنگال اختیار الدین و ناصر الدین قباچہ هر دو او را بعنوان سلطان قبول کردند . ایلدوز از این رفتار قباچہ خیلی ناراحت شد در عصبانیت بر ملتان حملہ برد و قباچہ را آنجا بیرون کرد . ولی قطب الدین ایبک به کمک قباچہ شتافت و ایلدوز را شکست داده زمام امور را بدست قباچہ داد .

بعد از مرگ قطب الدین ایبک قباچہ خودش را حاکم مطلق ملتان و سند اعلام داشت و حدود سلطنت خود را تا لاهور و بالا تر از آن رساند . سلطان دہلی ، سلطان شمس الدین التمش او را از لاهور بیرون کرد و پنجاب را تحت تسلط خود در آورد . قباچہ ہمیشہ علیہ التمش قیام می کرد و خودش را زیر فرمان سلطنت دہلی نمی پنداشت و صریحاً از احکام او سر پیچی می کرد . در نتیجہ التمش برای گوشمالی او از دہلی بطرف سند راہ افتاد و یکی از سرداران خود کہ ناصر الدین ایتم نام داشت بہ ملتان فرستاد قباچہ از ناصر الدین ایتم شکست خورد و بہ بہر فرار کرد و آنجا با افراد التمش روبرو شد ولی نتوانست در مقابل آنها دوام بیاورد و پا بفرار گذاشت . او می خواست بوسیله قایق از رود خانہ سند « عبور بکند کہ غرق شد .

۱- رجوع شود بہ طبقات ناصری ، ص ۱۴۳ ، نزہۃ الخواطر ، ص ۳۱۶ ، تاریخ ہند و پاکستان .

بعضی عقیدہ دارند او بطور اتفاقی غرق شدہ ، ولی برخی دیگر می گویند کہ دست بہ خودکشی زد و ننگ شکست را با مرگ خود شست .

ناصر الدین قباچہ حکمران عادل و سخی بودو با محبت رفتار می کرد . وقتی لاهور را تحت سلطہ خود درآورد ، اصلاحات جالب و برنامہ وسیعی برای ترقیات بہ اجرا گذاشت . او اغلب بہ خدمت شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می رفت ولی بہ اولیا زیاد عقیدہ نداشت و اغلب از شیخ سؤالاتی می کرد کہ در مقامات شیخ بہاء الدین زکریا از آنهاذہر شدہ است .

شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی در آن زمان معروفیت چشمگیری داشت و مورد احترام ہمان بود . قباچہ نفوذ او را برای خود بعنوان زنگ خطر می پنداشت و برای ہمین بود کہ علامہ قطب الدین کشانی را کہ بہ دراویش معتقد نبود بہ ملتان دعوت کرد و برای او مدرسہ ای ہم بنا نمود .

ناصر الدین قباچہ در سرپرستی اہل علم و ادب بہ ہیچوجہ از سلاطین دہلی دست نم نداشت — ہمیشہ علما و فضلا را مورد تشویق قرار می داد ، وعدہ ای زیاد از نویسندگان و سرایندگان بہ دربار او منسوب بودند از آن جملہ :

سدیدالدین محمد عوفی ، در بخارا بد نیا آمد ولی در زمان مغول بہ ہند رفت در دربار قباچہ کار علمی و ادبی خود را ادامہ داد ، ہمین جاتذکرہ معروف خود « لباب الانبیا » را تالیف نمود .

نورالدین پسر عوفی بخارائی بنا بہ دستور قباچہ دست بہ تصنیف « جوامع الحکایات و نواع الروایات » زد ولی ہنوز تمام نکرده بود کہ قباچہ از التتمش شکست خورد و غرق شد . بعداً مؤلف این کتاب را تحت سرپرستی و تشویق وزیر التتمش الجنیدی بہ اتمام رساند و بہ اسم او معنون نمود .

علاوہ از اینہا دربار قباچہ ، شعرای زیادی را بہ جامعہ تحویل داد ، از آنجملہ سیتوان شمس الدین محمد بلخی ، ضیاء الدین سنجری و فضلی ملتانی را نام برد .

-
- ۱- خلاصۃ العارفین مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ، نسخہ خطی شمارہ ۱۸۸۴ .
 - ۲- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳
 - ۳- پاکستان میں فارسی ادب ، ص ۱۹۳

باب سوم

مشایخ معاصر شیخ زکریا

۱- شیخ جلال الدین تبریزی

۲- خواجہ قطب الدین بختیار کاکي

۳- بابا فرید الدین گنجشکر

شیخ جلال الدین تبریزی

شیخ جلال الدین تبریزی یکی از قدیمی ترین صوفیان می باشد که بار اول فرقه سہروردیہ را در بنگال توسعه بخشید و عده کثیری بدست حق پرست او اسلام قبول کردند ، و در نتیجہ در قسمت شمالی بنگال جمعیت مسلمانیہا روز بروز بیشتر شد و هنوز ہم تأثر اخلاق روحانی و انسان دوستی او در خاطرہ ہزاران نفر بجا مانده است .

شیخ جلال الدین تبریزی ایرانی الاصل بود و اسمش ابوالقاسم شیخ جلال الدین است و در تبریز بہ دنیا آمد و مرید شیخ ابو سعید تبریزی بودہ است . پس از مرگ مرشد خود بہ حلقہ مریدان شیخ بہاب الدین سہروردی متوفی ۶۳۳ ہ در آمد و ہفت سال در بغداد از او نسب قضا نمود . شیخ جلال الدین علاقہ زیادی نسبت بہ مرشد خود داشت و بہ نحوی بہ او خدمت می کرد ، کہ برای هیچ مریدی چنین میسر نشد .

شیخ جلال الدین تبریزی بہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی عقیدت و علاقہ زیادی داشت . وقتی ہزار ہا شاگرد شیخ بہاء الدین زکریا بہ شبہ قارہ پاکستان و ہند بروند ، و بہ بازار آباد و ہایت مستغول شوند شیخ جلال الدین تبریزی از مرشد اجازہ خواست کہ با شیخ ہمراہی کند . بعد از کہب اجازہ بہ عربستان و عراق و ایران و سپس بہ پاکستان رفت . در حین مسافرت در نیشابور بین ہردو رفیق صمیمی اختلافی بوجود آمد و از ہم جدا شدہ یکی راہ ملتان را پیش گرفت و دومی در خراسان ماندگار شد و بعد از مدتی بہ ہند رفت . شیخ جلال الدین تبریزی در نیشابور بہ خدمت شیخ فرید الدین عطار نیشابوری ۶۲۷ - ۵۱۲ ق رسید و بجدی تحت تأثیر بزرگی عارف نیشابور قرار گرفت کہ برای ایضاً چند مرشد خود را از یاد برد . تذکرہ نویسان ہمین واقعہ را علت اختلاف بین آنها قرار دادہ اند .

شیخ جلال الدین وقت بہ شبہ قارہ آمد ، اول بہ ملتان رفت و مدتی بیش شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی رفیق قدیمی خود سازد و بعد بہ دہلی رفت و مورد احترام و

۱- رجوع شود بہ دانشمندان آذر بایجان ، ص ۹۶ ، اخبار الاخیار ، ص ۴۴ ، فواید الفواد ، ص ۳۶ ، مرآة الاسرار ، ص ۱۹ ، تذکرہ صوفیای بنگال ، ص ۱۳۳ ، آئین اکبری ، ص ۲۰۶ ، تاریخ فرشتہ ، ص ۵۰۶ ، تاریخ ادبیات بنگال ، ص ۸۳ ، تاریخ فرهنگ بنگال ، ص ۳۶ .

ستایش پادشاه وقت شمس الدین التتمش قرار گرفت. آنجا با خواجه قطب الدین بختیار کاکلی هم چندین بار ملاقات نمود، ولی اقامت او در دهلی طول نکشید، چون مقبولیت او از حیث کمالات روحانی و عقیدت روز افزون سلطان وقت نسبت به او موجب بغض و عناد شیخ الاسلام دهلی، شیخ نجم الدین صغری شد. او بر شیخ جلال الدین تبریزی اتهام بی عفتی وارد آورد، و برای تفتیش و تحقیق درباره چگونگی امر، اجتمعی از علما و شیوخ مملکت در دهلی گرد آمدند. شیخ بهاء الدین زکریا در این قضیه داوری را بعهده داشت، پس از تحقیق عدم صحت تهمت ثابت شد و در نتیجه سلطان التتمش شیخ نجم الدین صغری را از سمت شیخ الاسلامی برکنار کرد. این پیش آمدنا گوار طوری جلال الدین را رنجیده خاطر ساخت که بلا فاصله دهلی را ترک گفت و احتمال می رود که سال ۱۲۱۲ م عازم لکهنوتی Lakhnoti شده باشد.

شیخ جلال الدین تبریزی در بدایون در محله معماران مسجدی بنا کرد، و اهل بدایون از فیض روحانی او مست فیض گشتند. از بدایون به لکهنوتی رفت و پندوه Pandua را بمنظور ارشاد و هدایت عامه مردم بنگال مرکز تبلیغ خویش ساخت. جلال الدین آنجا مسجد و باغی تاسیس کرد و خانقاهی نیز بنا نمود. جانی نه او خانقاه خود را بنا نمود، بنام «بندر دیوا محل» Bunder Devamahal معروف است قبلاً آنجا بتخانه بزرگی قرار داشت که شیخ آنرا منهدم ساخته خانقاه بنا کرد.

این بطوطه شیخ جلال الدین تبریزی را با شاه جلال مجرد سلطنتی Sylhetty یکی دانسته است. ولی بوسیله تحقیق به این حقیقت پی می بریم که شیخ جلال الدین تبریزی تقریباً یک قرن پیش از وفات شاه جلال فوت کرده بود و از کتیبه ای که از آستانه آرامگاه شاه جلال در سلامت بدست آمده و اکنون در موزه داکا می باشد ثابت شده که این هر دو بزرگ شخصیت های جداگانه ای بوده اند.

درباره سال وفات شیخ جلال الدین تبریزی بین تذکره نویسان و مورخان اختلاف رای وجود دارد و با تحقیق میتوان گفت، که وفات او قبل از سال ۶۵۴ هـ قمری سال

۱- تاریخ فرشته، ص ۵۰۶.

۲- Social and Cultural History of Bengal, p. 36

۳- فهرست کتیبه های اسلامی در بنگال شماره ۱۲، ص ۵۲-۵۳.

تألیف « راحت القلوب » از ملفوظات خواجہ قطب است ، می باشد ، ولی تعیین تاریخ دقیق وفاتش مشکل است .

مقبرہ او در بندوبہ Panduh در قسمت شمالی بنگال بنام « درگہ بزرگ » و « درگہ بسنت و دود ہزار » معروف است . زیرا املاک موقوفہ ہائی آہ مربوط بہ درگہ مذکور بود بیست و دو ہزار روپیہ درآمد سالیانہ داشت . بعد ہا ملک دیوتلہ Devtale ہم باہن موقوفہ ضمیمہ شد ، و درآمد آن نیز در آشپز خانہ حرم شیخ جلال الدین تبریزی در بندوبہ خرچ می شد . در آغاز حکومت مسلمانان بنگال « دیوتلہ » جای بہمی بود ، و نامی بود شیخ جلال الدین بنام « تبریز آباد » مشہور بہ « دیوتلہ » بود .

شیخ بہاء الدین از ربا ملتانی درباره عظمت شیخ جلال الدین تبریزی می گفت
« حیات بشر او برای چشم من در حکم سرمہ جواہر و افتخار من است »^۱

خواجہ قطب الدین بختیار اوشی کاکی^۲

خواجہ قطب الدین بختیار اوشی کاکی بن احمد موسی در قصبہ اوش ماورا النہر بہ دنیا آمد . اسم او بختیار و لقبش قطب الدین و از سادات حسینی بود . او را قطب الملہند ہم می خوانند .

خواجہ قطب عنوز بکسانہ بود کہ پسرش فوت کرد . در بچگی خواجہ خضر او را بہ ابوحنص سیرد و او در نزد ابوحنص کلام خواند و آداب شریعت آموخت . در تہذیب اخلاق ظاہری و باطنی نوشینہ از علم طریقت بہرہ تمام یافت . خواجہ قطب ہفدہ سالہ بود کہ خواجہ معین الدین چشتی متوفی ۶۳۳ ھ بہ اوش آمد . او خواجہ قطب را خیلی دوست داشت و مورد تعلقہ قرار داد .

خواجہ قطب قبل از اینکہ مرید خواجہ معین الدین چشتی بشود ، سفر ہای متعددی کرد ، بود و در ضمن این مسافرتہا با شیوخ و عرفائی چند آشنا شدہ بود .

۱- تاریخچہ گورو بندوبہ ، ص ۹۷ .

۲- سیرالعارفین ، ص ۱۷۱ .

۳- رجوع شود : بہ بزم صوفیہ ، ص ۶۲ ، سیرالاولیا ، ص ۶۸ ، سفینۃ الاولیا ، ص ۹۴ ، مفتاح العارفین ، ص ۱۴۵ ، تاریخ فرشتہ ، ص ۳۷۸ ، اخبارالاخیار ، ص ۳۰ ، نزہۃ الخواطر ، ص ۲۴۳ ، راحت القلوب خطی ، بزم مملوکید ، سیرالعارفین ، ص ۲۸ .

در بغداد از شیخ شهاب الدین ابو حفص عمر بن عبدالله سهروردی کسب فیض نمود. با اوحدالدین کرمانی هم روابط دوستانه داشت.

وقتی خواجه معین الدین چشتی به هند رفت ، بخاطر علاقه زیاد به مرشد خود و اشتیاق به ملازمت او طاقت نیاورد و به طرف هندوستان عزیمت نمود. آنجا در ملتان با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی متوفی ۶۶۶ هـ ق ملاقات کرد و مدتی با یکدیگر بسر بردند.

خواجه قطب الدین خلیفه بزرگ خواجه معین الدین چشتی است ، و مسلک چشتیه داشت. او از اکابر اولیا و اجله اصفیا بود ، و دمی گرم داشته. او به زیادت ترک و تجرید و فقر و فاقه موصوف بود ، و همیشه به ذکر خدا مشغول بود. در آخر عمر متاهل و صاحب دو فرزند شد که شیخ احمد و شیخ محمد نام داشتند. شیخ احمد در هفت سالگی فوت کرد و خواجه چنان در یاد خدا محو بود که هیچگونه اطلاعی از بیماری فرزندش نداشت.

پادشاه و امرای وقت برای خواجه قطب احترام زیادی قایل بودند. ناصر الدین قباچه متوفی ۱۲۲۷ م حاکم ملتان و سند خیلی اصرار ورزید که او در ملتان اقامت گزیند ولی مورد قبول خواجه واقع نشد و گفت که « از عالم غیب ابن مقام بر عهده شیخ بهاء الدین زکریا است » و عازم دهلی شد^۲.

خواجه قطب با شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی روابط بسیار صمیمانه ای داشته ، و قبل از رفتن به دهلی نزد او اقامت داشته است. مؤلف تاریخ فرشته درباره ملاقاتهای هر دو چیزهائی ذکر کرده که از آن معلوم میشود که باوجود اختلاف مسلک صوفیانه هر دو نسبت به همدیگر علاقه مند بوده اند^۳.

خواجه قطب میخواست نزد مرشد خود در اجمیر Ajmir بنامند ولی بخاطر علاقه ای

۱- چشتیه از معروفترین سلاسل تصوف در هند است. این سلسله را خواجه معین الدین چشتی که از خواجه عثمان هارونی خرقة گرفته بود در هند رواج داد. این فرقه دارای خصایصی است که با محیط هند بالاخص سازگار بود مثلاً رواج موسیقی و علاقه به شعر و ادبیات و مدارا با نومسلمانان از خصایص این فرقه است.

۲- بزم صوفیه ، ص ۶۹ .

۳- تاریخ فرشته ، ص ۳۸۰ .

کہ مردم دہلی باو داشتند مجبور شد ہانجا اقامت گزیند و باین جہت ناحیہ کیلوکھری Klokhari را انتخاب نمود.

خواجہ قطب بہ سہ علاقہ زیادتی داشت ، و در حین یک محفل سہاع با شنیدن بیت زیر کہ :

کشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

حالت دگرگون شد ، و بعد از یک شبانہ روز در ۳۳ ہ ق از این جہان فانی بہ جہان باقی شافت . حسن دہلوی در یکی از غزلہایش بہ این قصہ اشارہ نمودہ می گوید :

جان برین بک بیت دادست آن بزرگ آری این گوہرز کانی دیگر است
نشتگان خنجر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است

از خٹا و مریدان او خواجہ فرید الدین گنج شکر و شیخ بدرالدین غزنوی و شیخ برہان الدین بلخی ، و سلطان شمس الدین التمش معروفند .

از آثار خواجہ قطب سہ کتاب « دلیل العارفين » ، « فواید السالکین » و « دیوان » را نام بردہ اند . ولی دیوانی کہ در « مطبعہ نولکشور » چاپ شدہ کمیاب است ، و احتمال می رود کہ از آن او نباشد .

« دلیل العارفين » مجموعہ ملفوظات خواجہ معین الدین چشتی مرشد خواجہ قطب است ، کہ او آنرا مرتب و بدون کردہ است . این رسالہ دارای ۵۶ صفحہ میباشد و مطبعہ مجتہائی آنرا بہ چاپ رساندہ است .

در « فواید السالکین » ملفوظات ہفت مجلس خواجہ قطب را بابا فرید الدین گنج شکر جمع آوری نمودہ این رسالہ دارای ۳۶ صفحہ است و در مطبعہ مجتہائی بہ چاپ رسیدہ است .

حضرت بابا فرید الدین مسعود گنج شکر

بابا فرید الدین مسعود گنج شکر از معروفترین عرفائی است کہ در زمان شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی می زیستہ و با ایشان مصاحبیت داشتہ است ہر دو در حالیکہ بہ فرقہ ہای جداگانہ تصوف وابستہ بودند، باہم روابط خیلی صمیمانہ و دوستانہ داشتہ اند، کہ تا زمان مرگ پا بر جا بود. ہمین تعلق خاطر و دوستی عمیق ایجاد این توہم را نمودہ است، کہ بعض از تذکرہ نویسان آنہا را خویشاوند ہمدیگر دانستہ اند.

بابا فرید در ۵۶۹ در کہوتوال Khotowal بہ دنیا آمد، او از اولاد فرخ شاہ کابلی است و در زمان چنگیز خان جد او قاضی شعیب بہ ہند آمد. او عالم فقہ و حدیث بود، و در کہوتوال بہ مسند قضا نشست. بابا فرید در پیگی پدر خود را از دست داد، و مادرش برای تدریس او را پیش یک معلم در دہ فرستاد بعداً بہ ملتان رفت و در مسجد مولانا منہاج الدین ترمذی «نافع» راخواند. ہانجا با خواجہ قطب آشنا شد و در ہیچدہ سالگی مرید او شد.

بابا فرید بنا بہ دستور مرشد بہ قندھار رفت و از محضر علمای آنجا استفادہ برد و با عارفان بزرگ مثل شیخ شہاب الدین سہروردی، سیف الدین باخزری ۵۸۸ ہجری قمری و سعدالدین حموی ۶۴۹ ہ ق و بہاء الدین زکریا ملتانی و شیخ اوحہ الدین کرمانی ۶۳۵ ہ ق و فرید الدین عطار نیشاپوری ۶۲۷ ہ ق را ملاقات کرد. بعد از پنج سال سیاحت در دہلی بہ خدمت مرشد رسید و مشغول ریاضت و مجاہدہ شد.

بابا فرید وقتی در دہلی از محبوبیت زیاد برخوردار شد، با اجازہ مرشد خود بہ ہانسی Hansi رفت و از آنجا ہم از دست انبوء مردم کہ دور او جمع می شدند نا راحت شد و بہ اجودھن Ajodhan رفت، و ہانجا اقامت گزید.

بابا فرید بہ مسلک چشتیہ منسلک بود، و بہ سماع علاقہ زیادی داشت اغلب در حال سماع بیہوش می شد، زن او بی بی ہزیرہ دختر غیاث الدین بلبن ۱۲۶۶-۱۳۸۷ م/۶۶۴-۶۸۶ ہ ق بود.

۱- رجوع شود بہ: اخبارالاخیار، ص ۳۶، بزم صوفیہ، ص ۱۲۲، سیرالعارفین، ص ۳۷، پاکستان میں فارسی ادب، ص ۳۰۷، فواید الفواد، ص ۷۵، خزینہ-الاصفیاء ص ۲۹۲، اسرارالاولیا خطی، راحت القلوب خطی، ریاض العارفین ص ۱۹۹، تذکرہ حسینی ص ۲۴۱.

در مورد تاریخ وفات بابا فرید اختلاف رای هست و بعضی ها ۶۶۴ هـ ق را صحیح دانسته اند. او در شهر «اجودهن» که بعد ها اکبر شاه ۹۴۳ - ۱۰۱۴ هـ ق اسم آنرا «پاک پتن» Pak Pattan گذاشت، مدفون است و مرقد او مرجع خواص و عوام است. بابا فرید دوست نداشت با ارباب قدرت رابطه داشته باشد اگر با کسی رابطه داشت، همیشه به او پند و اندرز میداد. از مریدان معروف او سلطان الاولیا خواجه نظام الدین دهلوی، علاء الدین علی صابر کلیری، امام علی الاحق سیالکوتی، مولانا بدر الدین اسحاق و شیخ جمال الدین هانسوی را اسم برده اند.

کتابهای معروف «فوائد السالکین»، «راحت القلوب»، «اسرار الاولیا»، «گنج اسرار»، «جوگی نامه» و «رساله وجودیه» را از ان بابا فرید دانسته اند. علاوه بر این اشعاری به زبان فارسی و اردو و پنجابی هم باو نسبت داده اند.

«فوائد السالکین» مجموعه ملفوظات مرشد بابا فرید، خواجه قطب الدین بختیارکاکي متوفی ۶۳۳ هـ ق است و بر هفت مجلس مشتمل است «راحت القلوب» یک نوع یادداشت روز مره ای از عقاید و افکار و رویدادها است که مرید او خواجه نظام الدین اولیا آنرا مرتب نموده است. «اسرار الاولیا» مجموعه ملفوظات بابا فرید است که داماد و مرید او بدر الدین اسحق متوفی ۶۹۰ هـ ق آنها را جمع آوری نموده. این کتاب آمیخته به شیوه مکالمات است و موضوع تصوف را تذکر داده است در بعضی قسمتهای آن رویدادها و وقایع را هم بیان نموده است.

باب چہارم

ارزیابی ادبی و عرفانی شیخ

۱- کتاب الاوراد

۲- شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

۳- رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی

۴- اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی

اغلب تذکرہ نویسان در مورد آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی چیزی ننوشته اند . برخی فقط از کتاب «الاوراد» اسم بردہ اند و بعضی گفته اند کہ ویرا تصانیف عدیدہ خاصہ در علم تصوف ہست . ولی تا بحال از ہیچ کتابی غیر از «الاوراد» و «رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی» نسخہ خطی بدست نیامدہ است . در کتاب انوار غوثیہ کہ تالیف یکی از سجادہ نشینان شیخ سی باشد ، متن کتابی باسم «شروط اربعین» با ترجمہ او بزبان اردو نقل شدہ و مولف ادعا کردہ است کہ این کتاب تصنیف شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی است ، ولی فعلاً ما ہیچ نسخہ خطی از کتاب نامبردہ در دست نداریم ، در اخبار الاخیار^۲ بہ نقل از «مجمع الاخبار» چند گفتہ اندرز و پند بنظر می رسد ، ولی از «مجمع الاخبار» ہم ہیچ نسخہ خطی در دست نیست .

غیر از تالیفات چند نسخہ کتاب متعلق بہ دیگران کہ شیخ استنساخ کردہ نیز وجود دارد کہ از این قرار می باشد :

یک جلد قرآن مجید در مزار مخدوم لال عیسن موجود است ، و میگویند کہ قبلاً در مقبرہ خود شیخ بودہ و شیخ لال عیسن وقتی بہ کرور رفت این نسخہ را ہمراہ خود برد ولی در این نسخہ ہیچ جا اسمی از شیخ بہ میان نیامدہ است و نمی توان ادعا کرد کہ شیخ کاتب این قرآن بودہ باشد .

در مجلہ العزیز^۳ در یک مقالہ نوشتہ شدہ کہ یک نسخہ از کتاب «کشف المحجوب» ہجویری کہ بہ خط شیخ بودہ در کتابخانہ پیرزادہ مولوی محمد حسین مترجم «عجائب الاسفار» وجود داشتہ ولی بعد از تقسیم پاکستان و ہند (۱۹۴۷ م) معلوم نیست چہ شدہ است .

۱ - سجادہ نشین بہ کسی میگویند کہ بعد از مرگ مرشد بر مزارش می نشیند و مراقبت می کند .

۲ - اخبار الاخیار ، ص ۳۳ و ۳۴ .

۳ - العزیز بہاولپور ، شمارہ فوریه .

اخیراً یک نسخه «کشف المحجوب» را آقای ربانی با مقدمه مولوی محمد شفیع منتشر کرده و اظهار داشته است که این نسخه همانست که شیخ بہاء الدین زکریا آنرا نوشته است . من این نسخه را از نزدیک دیدم و جالب آن بود کہ در آخر کتاب «زکریا» را «ذکریا» نوشته اند و چون تاریخ کتابت را کرم خورده است ، نمی توان پی برد کہ تاریخ کتابت آن چه زمانی است و احتمال می رود کاتبی این نسخه را از روی نسخه ای کہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی آنرا کتابت نموده نوشته باشد .

آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی باین قرار است :

«کتاب الاوراد» .

«شروط اربعین فی جلوس المعتکفین»

«رسالہ شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی»

کتاب الاوراد

«کتاب الاوراد» ، تنها کتابی از شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی می باشد کہ از آن در کتابخانہ ها نسخه خطی موجود است . قدیمی ترین نسخه خطی از این کتاب در «کتابخانہ دانشگاہ پنجاب لاهور» وجود دارد کہ بہ قطع ۱۸/۵ × ۱۲/۵ می باشد و شامل ۲۹ صفحہ است . شیخ اورادی را انتخاب کردہ کہ مربوط بہ زندگی روزمرہ است . گرچہ کتابہای متعددی دربارہ اوراد نوشته شدہ است و برای این کتاب نہ بخاطر اینکہ مولفش یکی از بزرگان قرن ہفتم بودہ اہمیت قائل ہستند بلکہ اگر بطور دقیق ملاحظہ شود ، پی می بریم کہ این کتاب غیر از یک کتاب اوراد کہ در چہار چوبہ شریعت نوشته شدہ است یک تصنیف فقہی ہم است و از این کتاب نہ تنها مریدان خود شیخ بلکہ عوام الناس ہم بہ اندازہ خود مستفیض میشوند .

۱ - کشف المحجوب .

۲ - الاوراد ، نسخه خطی موجود کتابخانہ دانشگاہ پنجاب لاهور ، شمارہ RT II 142

کتاب الاوراد دارای ۱۱۰ فصل است و عنوان ہر فصل با لفظ «ذ» شروع میشود . مثلاً ذکر دعای صبح ، ذکر از خانہ بہ مسجد رفتن ، ذکر نماز تہجد ، ذکر مناجات ، ذکر طعام خوردن ، ذکر عروس بخانہ آوردن ، ذکر ماہ رجب ، ذکر شب معراج وغیرہ .

در این کتاب علاوہ بر پنج نماز فضیلت نماز اشراق و نماز تسبیح و نماز چاشت و نماز تہجد و نماز احزاب و نماز استخارہ و نماز جنازہ و نماز خواجہ اویس قرنی ہم با تفصیل تذکر رفتہ . دربارہ مسائل مثل طہارت و آمدورفت در مسجد و خورد و نوش و غسل و لباس ، خواب و بیداری را ہم تذکر دادہ است . از صفحہ ۱۹۶ بہ بعد تا آخر کتاب دربارہ عبادات و مراسم مذہبی مطالبی بیان نمودہ ، و در این ضمن از روزہ و حج با تفصیل صحبت کردہ ، و اوراد و ادعیہای را کہ بر حسب زمان و ترتیب ذکر آن در ماہ و سال می تواند موجب خیر و برکت شود ، ذکر نمودہ . این کتاب میان شیوخ صوفیہ مقبولیت فراوان داشتہ و برای مریدان مورد تقلید و عمل بودہ . از ذکر این عبادات و مناجات و اوراد و ادعیہ مقصودش تزکیہ نفس است چون در دیباچہ میگوید :

«چون نفس تزکیہ یافت از صفات ذمیمہ ، بعد از آن در دل گشادہ گردد ، و واردات نہ مواہب الہی است بر دل او فرود آید ، و دل او منور شود بنور حق سبحانہ و تعالی ، و آن بابی شریعت است ، و در اینجا سخن بسیار است بیش از این نشاید گفت ، کہ بہ گفت و گوی راست نیاید»^۱

در این رسالہ نمی شود بہ تفصیل از این کتاب ذکر کرد بس بخاطر اختصار چند اوراد ذکر میشود تا از شیوہ تحریر و سبک تربیت مریدان آگاہی بدست دہد .

برای ترتیب خواندن «سورۃ الانعام» اینطور میگوید : «دعای صبح و سنت نماز با صلوة بس روہمین طالب را باید چون صبح صادق بدہد سہ آیت از اول سورۃ الانعام بخواند»^۲

چون بخواد برای گزاردن نماز از خانہ بیرون برود آیہ الکرسی و دعا بخواند^۳ .

- ۱ - الاوراد ، ص ۳ ب
- ۲ - ایضاً ، ص ۵ ب
- ۳ - ایضاً ، ص ۱۰ ب

شیخ قبل از نماز گزاردن نه تنها وضو و نیت و کناره گیری از خیالات دنیوی را تذکر می دهد بلکه میگوید کسی که می خواهد نماز بگزارد باید جسم خود را از حسد و سینه خود را از کین پاک بکند. چون خواهد که به نماز شروع کند با فرایض دیگر باید چنان - بسمت قبله راست باشد و میان قدم مقدار چهار انگشت وجه بگذارد، و حق تعالی را بر خود ناظر داند، و هر که می خواهد تا دل خود را در نماز حاضر یابد باید که طهارت را از نقصان و جامه را از نجاست و زبان را از غیبت و لغو، و حلق را از حرام، و جسد را از حسد و سینه را از کینه نگاهدارد و این دعا بخواند:

درباره اوراد صبح و مسا میگوید :

«در خواندن این کلمات در صبح و مسا مواظبت نماید، که در حدیث آمده است که هر که در عقب هر فریضه این ده کلمه بگوید و پنج برای دنیا، و پنج برای آخرت، درین پنج حالت دنیا، و درین پنج حالت آخرت و در هر حال که در مانند رحمت خدائی را آنجا بیاید و او را ازان ریخ برهاند - حسبی الله الهای لدینی حسبی الله المعین لدنیایی حسبی الله الکافی لما اهدنی، حسبی الله القوی لمن بغی علی حسبی الله الشدید لمن کادنی بسؤ حسبی الله الرحیم عندالموت، حسبی الله الرؤف عند الحساله فی القر حسبی الله الکریم عند الحساب، حسبی الله اللطیف عندالمیزان، حسبی الله القدیر عندالصراط، حسبی الله النای لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم»^۱

درباره اوراد نماز چاشت به عوام الناس و حافظ قرآن تنقین ورد آیات میکند :

«چون ربع روز بگذرد، نماز چاشت دوازده رکعت بگزار و اقل اوجماً ۸ است در رکعت اول والشمس و در دوم واللیل و در سوم والضحی و در چهارم الم نشرح بخواند و در هشت دیگر بعد فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و بروایتی در هر دوازده رکعت فاتحه و آیه الکرسی یکبار و اخلاص سه بار بخواند و اگر حافظ است در هر رکعت جزوی از قرآن بخواند»^۲

نه تنها بخاطر نماز ادعیه و اوراد نوشته بلکه برای مواقع متعددی مثل وقت

۱ - الاوراد، ص ۱۳ ب

۲ - ایضاً، ص ۶۴ الف

۳ - ایضاً، ص ۶۵ ب

دیدن ماه نو ہم دعا تجویز نموده^۱.

درباره فضیلت ماه شعبان و اوراد متعلق بہ این ماه اینطور گفته :

«شب اول دوازده رنعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ پانزدہ بار اخلاص بخواند . ایضاً در وقت سحر دو رکعت بگزارد در ہر رکعتی بعد الفاتحہ صد بار اخلاص بخواند در راتوع و سجود بگوید : «سبح قدوس رب الملائکہ والروح سبحان فائق النور سبحان من ہو قائم علی کل نفس بما کسبت» روز از اول وسہ از میانہ وسہ از آخر ماہ روزہ دارد ثواب بسیار است . ایضاً در این ماہ ہزار بار بگوید : لا اہل الا اللہ ولا نعبد الا ایہہ المخلصین والوہدہ المشرکون»^۲.

سبک تحریر کتاب پختہ و واضح است ، اگرچہ از اسم کتاب معلوم میشود بہ این مجموعہ اوراد و ادعیہ می باشد ، ولی در اصل یک تصنیف است کہ محتوی مضامین نماز و روز و طہارت و توبہ ، اخلاص می باشند ، چون سبک تصوف شیخ بہاء الدین زکریا هیچ گاہ از شریعت دور نبود ، ہمین جهت اوراد ایشان ہم نوعی تمہک در مسائل شریعت و طہارت است و هیچ چیز جداگانہ از شریعت پیش او وارد نیست . میگوید :

«و آنچه بر کاغذ بسیارها نویسند کہ افعول و لا نفعل ، آن نباید کرد کہ بسعت است و توکل را زبان دارد - بران نباید رفت متابعت سنت باید بود و برکت در است»^۳.

این کتاب در فرقہ سمروردید بہ صورت کتاب آئینی درآمده ، و برای مریدان و خوانندگان کتاب راہی برای نجات و فلاح نیست بہ گذشتہ است و مرتب برای دعا و مناجات اصرار میکند ، درباره «تمہجد» تذکرہ دادہ برای مناجات دستور میدہد .

«و اتل تمہجد چہار رنعت است و اکثران قدر کند تواند ، پس ہر دو گانہ اندک می نشیند چند بار تسبیح و استغفار و صلوة گوید بعد بفراغ دین مناجات خواند : بادشاہا ، بمنظر رحمت و رضا ہمانگر . خداوند ظاہر و باطن ما را در طلب رضای خود جمع دار ، تفرقہ و برہسانی و سرگردانی از ما و از ماہمہ مسلمانان دور مدار

۱ - الاوراد ، ص ۱۹۳ الف و ب .

۲ - ایضاً ، ص ۱۲۸ ب .

۳ - ایضاً ، ص ۱۶۵ .

عفو و عافیت راقرین وقت ماکن ، عنایت و رعایت راسابق و قائد ما گردان ، مارا بدست تفرقه ما بازنده ، مارا بما بازگذار ، ما رابر ما مگمار ، مارا از شهر ما نگاه دار ، کا ما وکارآن همه مسلمانان در عافیت و در رضای خود با صلاح آر . کرده ما را درگذر ، و آینده را نگاه دار هرچه بنده بخشی دینی بخش ، مارا بقهر خود مخذول مکن ما را بدون خود مشغول مکن ، ما را از یاد خود معزول مگردان . اگر پرسی حاجتی ندا رم ، و اگر بسوزی طاقت نیارم ، از بنده خطا و ذلت و از تو همه عطا و رحمت . ای قدیم لم یزل و ای عزیز بی بدل اللهم اصحلنا و اصالح فسار قلوبنا و اصالح فساد افعالنا و اصالح فساد اقوالنا و اصالح فساد اعمالنا و اصالح فساد صدورنا و اصالح ذات بینا و اصالحنا بما اصلحت الی اخره .

برای آگاهی بیشتر اقتباسی از کتاب الاوارد نقل میشود . آغاز کتاب باین قرار است . « الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین والصلوة علی رسول محمد وآله اجمعین قال الشيخ الکبیر رضی الله عنه بدانک طریق شیوخ سلف رضوان الله علیهم اجمعین استقامت بر متابعت مهتر عالم صلی الله علیه وسلم مرتبه اول قدم در متابعت ، بعد از تصحیح توبه متابعت اعمال اوست علیه السلام . مرتبه دوم متابعت است بر اخلاق او صلی الله علیه وسلم . مرتبه سوم یافت احوال است همچو احوال او صلی الله علیه وسلم و نهایت کار استقامت بر احوال است و آن صفت روحست و اخلاق صفت دل و اعمال صفت جوارح و استقامت بر احوال که نهایت حد سعادت است ممکن نگردد الا بعد از استقامت بر اخلاق و استقامت بر اخلاق میسر نشود الا بعد استقامت بر اعمال زیرا که نسبت اعمال با اخلاق چون استنجاست از وضو و اخلاق مر احوال را چون وضوست بر نماز را . . . »

شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

اولین منزل دریشی این است که انسان از دنیا و مذمومات دنیا نترسد بگیرد ، و خدای عز و جل را معبود ذهنی خود قرار داده گوشه عزلت جای گیرد ، و این برای سالکی که می خواهد در ولایت فقر و تصوف گام بنهد خیلی مهم است ، و بدون آن ممکن نیست که به دنیای تصوف راهی پیدا کرد . در اصطلاح شریعت و طریقت این حالت را اعتکاف می گویند . اعتکاف چیز بابرکتی و پریمیعتی است ولی

برای آن چند شرط وجود دارد کہ باید در نظر داشت چون بدون در نظر گرفتن این شرط ها نمی توان نسبت فیض نمود. بہ ہدین جہت حضرت غوث العالمین شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی بخاطر مریدان خود این کتاب را نوشته کہ بصورت یک آہن و دستور عمل مبسوط میباشد. ولی متاسفانہ اصل عبارت از بین رفتہ و اقتباساتی از آن در کتاب انوار غوثیہ یک خردہ از متن اصلی و یک کمی ترجمہ آن نقل شدہ و باین ترتیب از بین تصنیف با ارزش آگاہی پیدا میشود.

متن این کتاب آدہ مخطوطی از عربی و فارسی بودہ در کتاب «انوار غوثیہ» بصورتی نقل شدہ بہ متن عربی را حفظ کردہ اند و متن فارسی را بہ زبان اردو ترجمہ کردہ اند. چون نسخہ اصلی نسبت بہ ہمین کتاب رجوع شد و در این صورت دربارہ سبک نگارش و شیوہ تحریر کمی شود انبار نثار شد. فقط از لحاظ موضوع کلماتی چند در این مورد ذکر می شود.

کتاب «شروط اربعین فی جلاوس الممتکفین» مشتمل بودہ است بر چہل شرط، برای آنہائی کہ می خوانند و عتکف بشوند و این شرط ہا عبارتند از برنامہ ہای روزانہ از خبلی عادی تا عبادات خبلی سنگین، مثلاً دربارہ شرایط غسل چنین توضیح میدہد کہ «باید اینطور فرض کنند، آند مردہ است و آنکہ غسل کنند، مقصود او از این کلمات آنست کہ از ہوی و ہوس و حوایج نفسانی باید تخایہ شد، بعد از آن عتکف میکنند، بدین معنی نہ باخود عہد بندد دیگر ہرچہ مردمان را اذیت و آزار رسانند».

یک جا در مورد غسل اعتکاف گفتہ بہ باید حتماً یا در مسجد باشد یا حجرہ خود شخص، و میگوید نہ در این حالت حتماً باید از زن و بچہ اش دور باشد، چون ایشان موجب فتنہ و فساد دہند، فقط باید بہ خدا فکر بکنند و فکر ہای دیگر را از مغز و قلب بیرون بکنند ہمیشہ کہم لا الہ الا اللہ ورد زبان او باشد.

بعد میگوید نہ دربارہ خورد و نوش باید خبلی دقیق باشد، نہ زیاد بخورد، نہ نم و باید دقت بفرج بدہد نہ خوراکی اوجہماً از راه حلال باشد، و قبل از نشستن در اعتکاف حتماً باید از مرشد خود اجازہ بگیرد. ہمیشہ روزہ دار بودن و پیوستہ ناز با جہانت گذاردن را باید جزو وظیفہ خود دانند. ہمینطور سعی کنند نہ در اکتساب علم

۱- انوار غوثیہ، ص ۳۲.

۲- ایضاً، ص ۳۳.

بکوشد تا حق را از باطل بتواند تشخیصی بدهد ، به رضای خداوندی راضی باشد ، از کبر و نخوت بپرهیزد و باید بخاطر داشته باشد که خلوت را بخاطر سلامت دین اختیار کرده است و نه برای کسب شهرت و ناموری ، و هیچ وقت نباید مرگ را از ذهن خود دور بکند و باید پیوسته از عذاب خداوندی بترسد ، همیشه امیدوار خداوند و خواستار رحمت و بخشایش او باشد .

اینها شمه ای از این کتاب بوده ، حسن عبارت در این است که بخاطر استدلال گفته های خود به آیات قرآنی و احادیث بزرگان دین استناد جسته ، مثلاً درجائی که میگوید از زن و بچه دور باشد ، آیه مبارکه : «انما اموالکم و اولادکم فتنه» و درباره محل اعتکاف : « و انتم عاکفون فی المساجد» و برای نماز با جماعت :

«وارکعوا مع الراکعین» . و برای امید به بخشش و رحمت خداوندی به آیه :

«لا تقنطو من رحمة الله ، ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» استناد جسته است .

و همینطور در جای دیگر هم این را کرده است .

در آخر رساله مردم را به اعتکاف ترغیب و تشویق نموده و شش بیت آورده که معلوم نیست نتیجه فکر رسای کرام بزرگ مرد است و آن اشعار بدین قرار است و احتمال می رود که مال خود باشد :

ای دل بیا بکوی وفا خلوتی گزین

در ملک سالکان بره بی نشان نشین

از هر چه غیر دوست شوی روی دل

وانگه بحق نمای تو لا چو اهل دین

تجربید شو ز هر چه درین ره نه درخوراست

بر آستان دوست بر آور یک اربعین

تا هر کدورتی که بود با صفا شود

از دست دیو نفس بر جان نازنین

پس نور حق مشاهده افتد ترا برسر

مرآت روی دوست شوی از سر یقین

سلطان تخت مملکت سرمدی به عشق

شاهی بود که کسب کند دولتی چنین

«رسالہ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی»

نسخہ خطی کہ از این رسالہ بدست ما رسیدہ است کامل نیست ، فقط ۱۳ صفحہ از این نسخہ باقی ماندہ کہ آنہم بہ قطع $۲۰/۵ \times ۱۱/۵$ هست و ہر صفحہ دارای ۱۵ سطر می باشد . ولی بجدی نرم خوردہ است کہ نصف پنج سطر اول ہر صفحہ از بین رفتہ وجاہاتی هست کہ از وسط عم الفاظ را نمیشود خواند . باز ہم این رسالہ دارای اہمیت زیادی است .

با مرور آن معلوم میشود کہ این رسالہ بخواہش یکی از مریدان شیخ نوشتہ شدہ است ، زیرا در آغاز آن می نویسند : « . . . آنچه التماس افتاد و در معنی بیان طریقت آخرت ، آن کاری بزرگ و ذیقیمت آن حال دریافت است » .
و پس از چند سطر چہین توضیح میدہد :

«ولیکن چون التماس زردی بحکم التماس تو استخارہ کردم و از خدای تعالی معرفت خواستہ تا در سخن پیوارم»

در تصانیف این رسالہ نام دو تن از عرفای بزرگ نیز بہ میان آمدہ است : یکی شیخ شہاب الدین عبداللہ عمر بن محمد سہروردی و دیگری شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر است^۴ .

این رسالہ دارای ویژگیہائی است کہ ذیلآ بہ برخی اشارہ میشود :

استناد بہ آیات قرآنی :

شیخ در ضمن بیان مراحل سلوک میگوید : «ومرید باید کہ عالم باشد بہ علم شریعت و علم توحید ، تا عمل بہ علم کند ، و علم راہبر او باشد تا شیطان دست از او نونہ کند ، زیرا کہ عمل بی علم اصلی ندارد» . بدون تردید شیخ کہ مراد و راہبر گروہی بودہ است ، خود بہ علم شریعت آگاہی کامل داشتہ ، تنہا دلیلی کہ در این رسالہ می تواند نوید این مدعا باشد استناد بہ آیات قرآنی است کہ کاملاً

۱- نسخہ خطی مملو کہ مولوی شمس الدین تاجر تیب لاهور .

۲- رسالہ بہاء الدین زکریا ، ص ۱ .

۳- ایضاً ، ص ۱ .

۴- ایضاً ، ص ۲۲ .

بمورد از آنها استفاده می‌کند چنانکه در سبب تالیف این رساله و کسب این توفیق از حضرت حق گوید : ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء .

و در جای دیگر بمناسبت عبادت پروردگار این آیه را ذکر می‌کند : «ماخلقت الجن والانس الا ليعبدون» .

و در مقام نزدیکی خدا با بندگان «هواقرب الیه من جبل الوریث» و یا آنجا که درباره مرگ دل یعنی مرگ حقیقی سخن می‌گوید بمناسبت این آیه را ذکر می‌کند : «انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوامد برین وما انت بسمع من فی القبور» .

شیوہ بیان :

لفظ و مضمون درین رساله بسیار عالی است . مثلاً آنجا که درباره اتحاد دل و زبان بذکر حق سخن می‌گوید ، خود را با استادی سخنور روبرو می‌بینیم ، می‌گوید : «زیرا که زبان ترجمان دل است» و دل در مقام عیان است ، پس هر که خواهد که در نماز رود و دلش بجای دیگر بود نه دل در عیان بود نه زبان در گفتار .»

در تعبیر کلمه (سکاری) که ضمن این آیه شریفه آمده «لاتقربوا الصلوة و انتم سکاری» نهایت ظرافت طبع بکار رفته زیرا می‌گوید مقصود ازین کلمه حب دنیا است ، زیرا همین است که موجب سکر سالک می‌شود و او را از راه بدر می‌برد و از یاد حق غافل میکند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که سپس مرید را مراقب وقت و شحنه روزگار خود باید بود ، گذشته از پیشوائی و رسایی این جمله مهمترین دستور سلوات را نیز شامل است .

پایه همت عارف را برتر از افلاک می‌داند و می‌گوید اگر سالک بحق مشغول گردد ، هیچ عظمتی او را نباید از آن حال باز دارد . برای توضیح به ابن دستور داستان ملاقات خود را با شیخ شهاب الدین سهروردی و ابوالنجیب عبدالقادر در کعبه ذکر می‌کند که چگونه ابوالنجیب عبدالقادر از دیدن خضر بوجد آمد و از ذکر حق باز ماند . ولی شهاب الدین سهروردی به او اعتنائی نکرد به آن دلیل که من بذکر حق مشغول بودم و «اما آن وقت که ما را باحق بود اگر برقتی باز نیامدی .»

در این رساله به عباراتی این چنین فراوان برسی خوریم که می‌گوید :

«واصل در آدمیزاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمیزاد را هم صلاحیت شود».

تعبیرات عارفانه :

دیگر از موارد جانب این رساله تعبیر دقیق عرفانی است از مراحل سلوک و شرایط خلوت و مراتب مراقبت. چنانکه مؤلف این رساله شرایط خلوت را در ده چیز میدانند باین قرار:

- اول - علم که خلوت وی صحیح بود ، حق از باطل جدا تواند کرد.
- دوم - زهد اندر جمعی دنیا.
- سوم - شدت و محنت بگزیند باختیار خود نه بضرورت از راحت و نعمت.
- چهارم - خلوت برای سلامتی گزیند.
- پنجم - نظرش در عقبی بود.
- ششم - خود را نمتزین خلق داند تازشت خود از مردمان دور کند.
- هفتم - در عمل فترت نکند زیرا «ان الفراغ بهاء».
- هشتم - عجب نکند اندر آنچه او بود.
- نهم - خانه دل از فضولی خالی کند.
- دهم - هر چیزی که او را از حق باز دارد قطع کند.

درجای دیگر هنگامیکه مراتب مراقبت را ذکر می کند میگوید : «و تربیت آنست که مادام نفس محبت و انشراح دارد جهد کند (و اگر سستی) درو بیند قیام ترک آرد نشسته نماز کند ، زیرا که آن نفس را آسان تر نماید و اگر ازین هم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود که حق تعالی نکرد مادام که بنده مراقب باشد و اگر ازین هم بماند و حدیث نفس غلبه کند بخسبند که خنثن عالم بندگی خداوند است . نوم العالم عباده . و این آنست که برای خدای تعالی کسی نخسبند و خفتن عالم به از بیداری دیگران .

تأثیر محیط و زمان :

بدون شک محیط و زمان مؤلف که مقتضای رهبانیت و خلوت نشینی و گسستن از مردم حتی زن و فرزند بوده است مستقیماً در افکار نویسنده این رساله اثر گذاشته بویژه رهبانیتی که پیروان دین بود ابدان تمسک میکرده اند.

چنانکه در بالا یاد شد این رهبانیت و گوشه نشینی و فرار از مردم شامل دوری جستن از زن و فرزند نیز بوده است . تقریباً در هیچ یک از آثار عرفانی باین صراحت و شدت پرهیز از اجتماع و مردم و خانواده توصیه نشده است .

« . . . و پرهیز کند از جمله ' خلق چنانکه باعمال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبه ' شهوانی ننشیند تا او را نیتی از بهر حق ظاهر شود ، آنگاه بحکم آن نیت با عیال و فرزندان خود بنشیند و زود برخیزد و بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید ، با تضرع و زاری به حضرت عزت جل جلاله باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا اگرچه با عیال و فرزندان نشستن جزو عبادت است لیکن حسنات الابرار سیئات المقربین و بحسب حال خود هر کس را گناه است» .

در جای دیگر میگوید : « . . . و هرچه جز حق بود از دل دور کند و محبت خلق بر خود حرام کند حتی برای این دستور خلافی نمی بیند که حدیثی هم بدون ذکر سلسله ' روایت و رعایت اعتبار آن نقل کند : « . . . یا احمد ان اول المعصیه الی یصلها البعید تتبع البطن و فتح اللسان فیها لا یعینه و مخالطه المخلوق .

و برای فرار از دوستی دنیا تنها تدبیری که می اندیشد اینست : « و دوستی دنیا از دل نرود مگر به خلوت و عزلت و مشایخ گفته اند که اول قدم در راه حقیقت خلوت است» .

در همین مورد میگوید :

«اول قدم اندرین راه ترک دنیاست» .

هذه الرسالة من كلام الشيخ المشايخ والاولياء قطب الاقطاب صدر مشايخان
بهاء الحق والشرع والدين زكريا محمد قریشی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ابدع الخلايق بدلاته و ابتلاهم بشكر من غير حاجته ، و هو
ولى الهدايته و صلى الله عليه وسلم على خير خلقه محمد و آله اجمعين وسلم تسليماً كثيراً
بشيراً . اما بعد جمعنا الله و اياكم من الفائزين . آنچه التماس افتاد ، و در معنی بیان
طریقت آخرت آن کاری بزرگ و کیفیت آن حال دریافت است به گفت و گوی راست
بیاید و لیکن چون احساس کردی بحکم التماس تو استخاره کردم و از خدای تعالی
سعونت خواستم تا در سخن پیوندیم و اندکی از معانی رفتن آن راه بیان کنیم تا اگر کسی
. رفته و احوال خود روشن کند و بداند از بهر چه میکند باشد که بر سر رشته
خود باز آید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ولا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم .
(منه) ۲ توفیق و منه النصره والغفران و علیه الثقه والتکلان . بدان اسعدک الله و ایاناک
اول قدم اندرین راه ترک دنیا است مع العلايق کهما وما بعث الانبياء قسط الانصراف من
ترکها ملک و من اخذها ملک : همان قدر از حق باز ماند (که) ۳ مردی خواهد که
همان) ۴ قدر نه روی سوی پشت کنند پیش روی حجاب شود (و) ۵ دوستی دنیا و لا منها
بمغوضه الحق و از بهر آن باز داشته (شود) ۶ چون بدنی مشغول شود از آن مقصود که
بهر آن آفریده شده است باز ماند : و آن مقصود عبودیه است قوله تعالی و ما خلقت الجن
والانس الا ليعبدون . عبودیه سریست از اسرار خدای تعالی و آن سر قریبست و بنده
از بهر (آن) ۷ مصلحت آفریده شده است و اما حجاب در میان است از سبب آن حجاب

۱ - ظاهراً «را در دل» می باشد که از متن اصلی افتاده است .

۲ - از متن افتاده است .

۳ - از متن افتاده و ظاهراً «نه» باشد .

۴ - از متن افتاده و ظاهراً «همان» باشد .

۵ - از متن افتاده بظاهر «و» باشد .

۶ - از متن افتاده است ظاهراً باید «شود» باشد .

۷ - از متن افتاده است ، بظاهر کلمه «آن» باشد .

به خدای عزوجل نمی رسید ، اما حق تعالی را مکان نیست که در آن (مکان) آسمان و زمین و کوه حجاب شود ، تعالی الله عما یصف وهو اقرب الیه من جبل الوریث . حجاب (چیست ؟) ^۲ و آن یاد مخلوقاتست و طالب دنیا (که) ^۳ از حق دور باشد و آن حجاب پس (رود) ^۴ حق است ، چون بنده (از دنیا) ^۵ بیگانه گردد حجاب از میان بردارند . این (حجاب) ^۶ بی بیطش و بی ینطق و چون بنده برین (مشاهده) ^۷ و مکشفه یابد و این دولت بی نهایت است (ولی) ^۸ وقعت گه مریدان بدان و محل اعراض طالبان اتباع (شیطان) ^۹ مأمور است به خلاف کردن هوا نفس قال علیه السلام اخوف ما اتباع الهوا و طول الامل والهوی ظلم و در هر عضوی از اعضا آدمی راهشهرت و هواست . مرکب که سبب حجاب وقت او همی شود چنانک چشم شهوت او دیدنست و نگرستن به حرام و همچنین گوش را و بینی را بوئیدن و کام را چشیدن و زبان را گفتن و تن را بسودن و سینه را اندیشیدن (بنده) ^{۱۰} حق را باید تا راعی و حاکم وقت خود باشد و روز شب اندران (خیال) ^{۱۱} باطل نه اندر حواس پیدا می آید از خود دفع کند و جا فی الامن حفظ . . . اگر متنه سبت من حفظ لسانه من حفظ بصره من غیري اگر متنه برؤیتی و من حفظ (لسانه) ^{۱۲} حفظ قلبه من حب الدنيا اگر متنه بنظری و . . . یوم . القیامة پس مرهمه سعادتها آنست که مردم بحکم طبیعت بر سر شهوت نرود و از حق تعالی معونت (خواهد و او را) ^{۱۳} صفت کند که خبشیهای باطن برود

۱ - از متن افتاده ، ظاهراً «مکان» باشد .

۲ - «چیست»

۳ - «که از»

۴ - «رود»

۵ - «از دنیا»

۶ - «حجاب»

۷ - «مشاهده»

۸ - «ولی»

۹ - «شیطان»

۱۰ - «بنده»

۱۱ - «خیال»

۱۲ - «لسانه»

۱۳ - «خواهد و او را» باشد .

و پاک شود زیرا نہ ہر نہ در شہوہ (نفسانی) ۱ و اندر ہوا مبتلا شود و آنگاہ معانی حقیقت محبوب شود و جانی الحدیث الاسرار ان الله تعالى قال انبی صلی اللہ علیہ وسلم یا احمد واحذر ان لاتکون مثل حبی اذا انظر الی الشمی الاخضرو الاصفراہبہ واذا اعطی شیاً من اهلو والجمض اغتریا احمد ان اول الدعویۃ الی یعمہا العبد شبع البطن وفتح اللسان فیما لا یعینہ و مخالفتہ المخلوق باہوا ۲ ، ہم واصل در آدمی زاد دل است چون دل صلاحیت یابد تن آدمی زاد را ہم صلاحیت شود دل را حیاتست و مماتست جزاین موت نہ مردم را در گور نہد دل خود حیات و ممات جداگندہ دارد چنانک حق تعالی میفرماید : اومن لان مماتاً فاحییناہ یعنی بکثرہ شغل الدینا احیینا ، یعنی بدکر موی و حرکتہ بہ دل بہ لذات و شہوت و ماکولات و مشروبات مشغول شود غفلت در وی اثر کند و سواس او را مستولی شود و از شر جنس اندیشہ پیش خاطر آمدن گیرد و اندیشہ ۳ جزحق دل را سیاہ کند چون دل سیاہ شود حکم موت گیرد چنانک ہر زمینی کہ در وی خشاک بسیار آید تخم قبول نکند ، گویند آن زمین مرده است ، همچنان ہر (ذلی) ۴ او را مستولی شود و تأثیر قال اللہ تعالی اومن بعش . . . فہولہ فمدیر ظاہر گردد همچنان ہر دلی کہ ششگاہ دیو (وغیر) ۵ حق است نپذیرد و آنجہ مراد کلام حق است نشود (آنها) ۶ زندگان نہ مردگان قولہ تعالی انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولو مدبرین و ما انت بسمع من فی القبور و اما ہر آنہ گہ تعلق دنیا از دل زایل شود و ہوای نفس از وی منفی شود و بندہ بر سر وقت خود بیوستہ ذاکر و دالی بود آن دل بنور ذکر زندہ شود قولہ تعالی ان فی ذانک لذت لری لمن کن لہ قلب او التی السمع و نحو شہیم ، پس اصل و این راہ صلاحیت دل (است) ۷ و صلاحیت دل حاصل نشود تا اندرونہ خود از مہسومات کل با ت نگرداند و ہوائغل والغش وانحقد والحسد والحرص والكبر والبغض والریا ثم قال انس بن مالک رضی اللہ تعالی عنہ قابل لی رسول صلی اللہ علیہ وسلم و تمسی و لیس فی قلبک غل و ذانک من سنتی و من حیاتی کان معی فی الجنۃ و آن اصل معتبر است و کاری بزرگ و فاضل ترین چیزہاست کہ مہتر عالم

۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً باید «نفسانی» باشد .

۲ - «دلی»

۳ - «وغیر»

۴ - «آنها»

۵ - «ظاہراً»

صلی اللہ علیہ و سلم فرمودہ است در احیای سنت (پایداری) ^۱ کنند ، یعنی دل را بہ طہارت ظاہر و باطن (عادت) ^۲ دادہ اند از خیانت و ازغل و غش و جد و جہد آوردن در (ہمہ) ^۳ ظاہر و باطن اعمال کار درویشانست و جوہر درویش اینجا (ہمت و) ^۴ فضل فقرا اینجا ظاہر شود زیرا کہ نشان غل و غش و طلب جاہ و رخصت و منزلت جستن نزدیک ایشان دوستی دنیا و فقراء شد و فی ذالک کلمہ و چون دوستی دنیا در دل ایشان ہیچ نماند تا قبول و در خلق در دل ایشان برابر باشد فاصبحوا وامسوا و لیس فی قلوبہم غل و غش علی احد قوله تعالی . ونزعنا ما فی صدورہم لئلا یغفلوا . و این مذمومات و خباثت راطریق اخلاص آنست کہ قولاً و فعلاً و ظاہراً و باطناً از جملہ معاصی تجنب کند و از صغایر و کبایر احتراز نماید و هكذا قال المشایخ رضوان اللہ علیہم اجمعین لا بصیر المرید . مرید احتی لایکتب علیہ شیئی صاحب اشہال عشرین سنتہ یعنی تا فرشتہ دست چپ اصلاً بیست سال در نامہ^۵ اعمال بندہ ہیچ بدی نویسد مرید نشود و ترک معاصی آن صفت میسر نشود باز (ہر) ^۶ دلی کہ او مشغول بود بدون حق ممنوع بود از قربت حق و از مقامہای (حق) ^۶ نماز است و در نماز میفرماید لا تقربوا الصلوۃ و انتم سکاری . قیل فی حب الدنیا ، زیرا کہ سکر عبارت از چیزی (است) ^۷ کہ چہ میکند او را آن نماز حقیقہ^۸ نبود زیرا کہ نماز عبادت (است) ^۸ و نیاز از خشیت بود و خشیت از علم بود و علم دانستن بود و ہر کہ بکند و بگوید و نداند عین جہل بود و جہل مانع قربت قال اللہ تعالی حتی تعلموا ما تقواون . زیرا کہ زبان ترجمان دل است و دل در مقام عیان است پس ہر کہ خواهد کہ در نماز رود و دلش جای دیگر بود نہ دل در عیان بود نہ زبان در گفتار و نہ قالب در (پاکیزگی) ^۹ چنانکہ سید عالم علیہا السلام فرمود مر آن مرد را کہ نماز میکرد قم فانک لم تصل نظر مہتر

- ۱- از متن افتادہ ، شاید «پایداری» باشد .
- ۲- « عادت »
- ۳- « ہمہ »
- ۴- « ہمت و »
- ۵- « ہر »
- ۶- « حق »
- ۷- « است »
- ۸- « است »
- ۹- « پاکیزگی »

عالم بروی افتاد کہ حق نماز نمی داند او را فرمودہ کہ آن نماز نبود کہ تو کردی ، باز بسر سخن روم و آن آنست کہ دل از این پلیدیہا پاک کند و آن جملہ شاخہا کہ دل را تباہ کند از یک اصل خیزد و آن دوستی دنیاست حب الدنیا رأس کل خطیثہ و دوستی دنیا از دل نرود مگر بخلوۃ و عزلت و مشایخ گفته اند کہ اول قدم در راہ حقیقت خلوت است و جنید رحمہ اللہ گوید من اختیار الخلوۃ قد استمسک بعمود الاخلاص و فی رذن من ارکان الصلوۃ و خلوت تواند کرد واصل در خلوت ورع و زہد است۔ (و) من المتقین و اتقوی انہ امر عظیم و جبار فی الاسرار ان اللہ (تعالی قال لرسولہ)۱ غلبہ السلام با احمد ان احببت ان تكون اورع الناس فازہد فی الدنیا و ارغب فی الآخرة قال النبی کیف ازہد فی الدنیا و ارغب فی الآخرة قال اللہ تعالی خذ من الدنیا خفا من الطعام والشراب واللباس ولا تجس شئاً نعز وتدام علی ذکری قال یا رب کیف ادوم علی ذکرک قال بالخلوۃ عن الناس و تبغضک للحدو والجماض و فراغ بیتک و بطنک من الدنیا و چون خلوت بگزینند دہ چیز باید مرخلوت را تا خلوت وی صحیح باشد اول باید کہ علم باشد تا خلوت وی صحیح بود کہ حق از باطل جدا تواند کرد . دوم زہد بود اندر جملگی دنیا ، سوم شدت و محنت بگزینند با اختیار خود نہ بضرورت از راحت و نعمت چہارم خلوت برای سلامتی گزینند پنجم نظرش در عقبی بود ، ششم خود را کمترین خلق داند تا زشت خود از مردمان دور نند ، ہفتم در عمل فترت نکند لان الفراغ بلا ، ہشتم عجب نکند اندر آنچه او بود نہم خانہ دل از فضولی خالی کند و مرید را فضولی آن بود نہ زیادت . . . قوت ندادارد ، دہم خصیت آنست کہ ہر چیزی کہ او از حق باز دارد قطع کند و در بیان خلوت و عزلت مشایخ . . . بعضهم لا فرق الخلوۃ و العزلۃ و قال بعضهم الخلوۃ من امارات الوصلہ و فرق میان خلوت و عزلت (ہردو)۲ علامات خلوت بود تا با خلق اختلاط نکند و از جماعت مردمان (را)۳ رغبت ننماید و پرهیز کند از جملہ خلق چنانک باعیال و فرزندان خود نیز بمجرد طبیعت و غلبہ شہواتی ننشینند تا او را نیتی از بہر حق ظاہر شود آنگاہ بحکم آن نیت باعیال و فرزندان خود بنشینند و زود بر خیزد بسوی خلوت شود و استغفار بسیار گوید بتضرع و زاری بحضرت عزت

۱- از متن افتادہ ، ظاہراً «و» باشد .

۲- «تعالی قال الرسولہ» باشد .

۳- «ہر دو» باشد .

۴- «را» باشد .

جل جلالہ باز گردد و از آن نشستن از حق آمرزش خواهد زیرا چہ اگرچہ باعیال و فرزندان نشستن مجرد عبادتست لکن حسنات الابرار سیئات المقربین و بحسب حال خود ہر کسی را گناہ است و ہذا زنب حالہ اما خلوت آن بود بجز حق اندر دل ہیچ اغیار نماند و مراقب وقت حال خود شود و این ضعیف را چنان سماع افتاد کہ روزی شیخ شہاب الدین عبد اللہ عمر بن محمد سہروردی رحمہ اللہ با شیخ ضیا الدین ابو النجیب عبدالقادر رحمہ اللہ در حرم کعبہ بود ، شیخ ابوالنجیب عبدالقادر بر سر وقت بود خضر علیہ السلام آمد شیخ بدو (بارنداد) ، بازگشت چون شیخ بخود باز آمد آنگاہ بخدست (شیخ) ، پرسید کہ شیخ چگونه بود کہ نبی از انبیا علیہ السلام بہ زیارت (شا آمد و شا) ، التفات نکردید شیخ در وی نگر بست و روی سرخ کرد و (گفت) ، تو چگونه دانی اگر خضر آمد و باز رفت باز آید اما آن وقت کہ مارا با حق بود اگر برفتی باز نیامدی و ندامت آن تاقیامت بماندی ہمدرد آن بودند کہ خضر علیہ السلام درآمد شیخ برخاست و استقبال کرد و تواضع نمودند رجو میامن برکتہم من اللہ الکریم . پس مرید را مراقب وقت و شجنہ روزگار خود باید بود و ہرچہ جز حق بود از دل دور کند و صحبت خلق بر خود حرام کند و اگر او را با ذکر خدای تعالی موانست نبود از خدای تعالی بوی نیابد و مرید باید کہ عالم باشد بعلم شریعت و علم توحید تا عمل بہ علم کند و علم راہبر او باشد تا شیطان دست از او کوتاہ کند زیرا کہ عمل بی علم اصلی ندارد و نعوذ باللہ منہا من عمل بلا علم و علم بلا عمل اما باید کہ بندہ مرخداوند خود را مخلص شود و صادق بود در طلب خدای تعالی بحسب نیت تا حق تعالی یقینش بر مزید گرداند و صفت در باطنش (جا) ، دہد بحسن سیاست شریعت و صدق متابعت نبوی ہموارہ باشد (و) ، (از دل) ذکرہا بیرون آید جز از ذکر خداوند عزوجل و از جملہ مرادہا بیرون آید . و از جملہ مطالبات نفس تراکند بجمع . . شغل

۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً «بارنداد» باشد .

۲ - «شیخ»

۳ - «شا آمد و شا»

۴ - «گفت»

۵ - «جا»

۶ - «و»

۷ - «از دل»

قلب العبدولہ فی الدنیا حاجتہ و مداومت معبود بی ہمتا را من غیر فتور و قصور ظاہراً و باطناً . . . و ترتیب آنست کہ مادام نفس محبت و انشراح دارد جہد کند (و) درو بیند قیام شرک آرد نشسته نماز کند زیرا کہ آن نفس را آسان تر نماید و اگر ازین ہم بماند مراقب دل شود و مراقب علم بود کہ حق تعالی نگردد مادام کہ بندہ مراقب باشد و اگر ازین ہم بماند و حدیث نفس غلبہ کنند بخسب کہ خفتن عالم بندگی خداوند است نوم العالم عبادت . و این آنست کہ برای خدای تعالی کسی نخسب و خفتن عالم بہ از بیداری دیگران اگر مرید از ذکر زبان و اعمال جوارح بیاید و هموارہ در طاعت و عبادت باشد و هیچ فتور و قصور برخوردار نہد و اگر در تلاوت قرآن مجید بود چنان بخواند و چنان خواند کہ بجای حدیث نفس معنی قرآن شنید و اگر خواندن قرآن ساعتی بسایند تفکر نہد کہ تفکر ساعت خیر من عبادہ سنہ و تفکر نہ در خالق کند نہ در خالق و تفکر در آلابہ و نعمایہ و در آفرینش آسمان و زمین و بہشت و دوزخ بود و عرچہ جز این بود احتراز باید کرد کہ این حدیث نفس (است) ^۲ و در دل بینا و امور المعاصی حدیث النفس و اگر خواندن قرآن نداند ملازم ذکر (او بندہ) ^۳ کہ حرکت کس چہ ذکر باید فرمود اما بیشتر لا الہ الا اللہ محمد رسول اللہ اختیار نرودہاند و این کلمہ را خاصیت است (در) ^۴ معیت دل چون بندہ ملازم نماید درین کلمہ گفتن قولاً و قلباً . . . صادقاً مخلصاً مصداقاً و درختوت بنشیند و روی بخدای تعالی آورد این کلمہ در زبان میراند و با مواظبات کلمہ اندر دل چندان بکوش تا ہمین کلمہ اندر دل وی نقش شود بجاء حدیث و خواطر بریشان و دوستی دنیا این کلمہ بنشیند تا حالی شود کہ اگر ساعتی از گفتن زبان بیسایند دل بحق حاضر باشد تا چنان شود کہ بیش هیچ اندر دل وی نگذرد بجز بار حق چون ارادت او بر حق را قوی شود حق تعالی او را نفس بینا گرداند تا هیچ حرکتی و سکناتی او را نفسانی نماند ہمہ ربانی شود فحین آید صادقاً هذا العبد با ربنا فاینما فوق فی حابہ اللہ و رحمہ و بری من دعاوی نفسہ ، معنی چنین باشد چون بندہ ربانی شود و از آن نفسانی بیرون آید در نگاہ داشت خدای تعالی باشد مرحوم و مغفور گردد و ہرگاہ بندہ درین مقام عالی رسد امید بود کہ باری تعالی او را بہ مقصود و منتهی دل رساند

- ۱ - از متن افتادہ ، ظاہراً «و» باید باشد .
- ۲ - «است»
- ۳ - «او بندہ»
- ۴ - «در»

و اندکی سیر بکنند کہ در صحرا شوق عرصات محبت افتاده و در ریاض رضوان و بساتین انس و بساط انبساط و مجلس و کرامت او را کرامات کند تا خیال (وی) ^۱ در دنیا بود دل وی اندر عقبی در اقطار عرش ینظر المرید تا همه چیز روی بدو آرد و از همه روی بگرداند (هر قدر کہ) ^۲ از غایت شوق و ذوق او زیادت شود تا رسل حق بدو رسد (جان) ^۳ وی قبض کند الی روح و ریحان و بشری و رضوان من رب راضیه غیر غضبان نفس پاکیزه تمام انیس کہ از سرای فانی و بساط سفلی الی حضرت الباری عزاسمه بافلاک اعلی در مقرر ریاض جنتہ برندش بنگرد بندہ ضعیف بیچارہ عاجز دولت بی نہایت و ممانکت بزرگ عالی اذا رأیت یغما و ملکا کبیرا و شادی حاصل شود ، بندہ را از خداوند رحیم و مفضل کریم جل ذکرہ از لطف و تعطف و انعام و اکرام کہ وصف نتواند کرد

واصنی ہر روز مزید بود الی ابد الابد زہی سعادت عظیم و دولت عالی فسأل اللہ الباری الرحیم سبانه ان یمن علینا بندہ النعمہ العظیم و ما ذنک علی اللہ بعزیز و ان لا تجعلنا من الذین لا نصیب لہم من هذا الامر و ان لا تجعل من علم علینا حجہ یوم القیامہ و ان توفقنا للعمل بذلک و القیامہ مما تحب و ترضی انہ ارحم الراحمین و الا لربین .

«اشعار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی»

علاوہ بر کتب و رسالاتی کہ بہاء الدین زکریا ملتانی در زمینہ تعالیم عالیہ عرفانی بصورت نثر تالیف نمودہ است ، بسرودن اشعاری کہ بیشتر از نوع رباعی است نیز سبادرت ورزیدہ کہ امروز زینت بخشی غالب تذکرہ ہا و کتب عرفانی است . چنانکہ از ماخذ بر سی آید او صاحب اشعار فراوانی بودہ است ولی با مرور زمان از بین رفتہ اند و امروز مقدار خیلی کمی در دسترس ما است . شعر ہائی کہ تذکرہ نویسندگان بر آن متفق اند کہ از آن شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی است و مکرر در تذکرہ ہا آردہ بہ این قرارند :

دوستان را غنیمتی پندار ہر کسی چند روز مہمان است^۴

۱- از متن افتادہ ، ظاہراً «وی» باشد .

۲- « » « » « » «ہر قدر کہ» باشد .

۳- « » « » « » «جان» .

۴- مخزن الغرائب ، ص ۱۹۷ ، ریاض العارفین ، ص ۲۹۱ .

صفای دل زفیض پیر کامل می شود پیدا چو دل آئینہ میگردد مقابل می شود پیدا^۱
اگر تو کعبہ می جوی بیا تعمیر دلہا کن کہ از طرف دلی صد حج کامل میشود پیدا^۲

کردی صنم بر سرما باز دگر ما هیچ نکردیم خدا می داند^۳

اشعاری کہ در ملفوظات و تقریرات شیخ باسم «خلاصۃ العارفین» آمده و در
ملفوظات سرفای دیگر مثل بابا قطب الدین بختیار ککی و بابا فرید الدین گنج شکر و
خواجہ نظام الدین اولیا ہم یاد شدہ بہ این قرار است :

کرنیک زیم مرا از یشان گیرند و ر بد باشم مرا بایشان بخشند

بہ درد بساز چون دوائ تو منم در کس منگر چون آشنای تو منم^۴
شر بر سر کوی عشقی من کشتہ شوی شکرانہ بندہ کہ خون بہای تو منم

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم^۵
آہی نہ زیم بیاد تو وقت سحر گر ہر دو جہان دهند ہم نفروشم

آنکس نہ ترا شناخت جائزاً چہ کند فرزند و عیال و خاتمان را چہ کند^۶
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بدمی دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند.

تن درون نماز دل بیرون گشتہا می کنی ز نادانی
ابن چنین حالت پریشان را شرم بادہ نماز می خوانی^۷

بر ہر دری مرو کہ ز تو آبرو رود یک در بگیر ولی استوار گیر^۸

۱- تذکرہ روز روشن ، ص ۱۳۱ .

۲- تذکرہ حسینی ، ص ۵۸ .

۳- فواید النہاد ، ص ۱۷۴ .

۴- خلاصۃ العارفین در این کتاب ، ص ۱۵۰ .

۵- ایضاً ، ص ۱۵۰ .

۶- ایضاً ، ص ۱۵۱ .

۷- ایضاً ، ص ۱۷۰ .

۸- ایضاً ، ص ۱۶۱ .

نیز شاہ عبداللطیف در بوستان غوثیہ ، چاپ ۱۹۱۳ میلادی (افضل المطابع) ، مناجات زیر را بہ شیخ نسبت دہدہ است . از نظر سبک ، الفاظ ، اصطلاحات و عبارات این مناجات بیشتر شبیہ قصاید دو قرن اخیر است و بنابر این آن را نمی توان از شیخ دانست یا بہ روزگار وی منسوب کرد .

الا ای حب سبحانی مقدس قطب ربانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی
زہی منظور پیغمبر نہال باغ آن سرور	زہی طوبای رضوانی محی الدین جیلانی
بمعنی پیر کنعانی بصورت یوسف ثانی	بہمت شاہ مردانی محی الدین جیلانی
رخت لعل بدخشانی لب ت یا قوت ربانی	حدیث فیض لقمانی محی الدین جیلانی
چہ عبرانی چہ نورانی سگان درگہت دانی	عطا بخش سبحانی محی الدین جیلانی
نظام جملہ دورانی قوام چار ارکانی	چو خورشید فلک ثانی محی الدین جیلانی
ز خاکت چہرہ نورانی جہان را پیر حقانی	مبارک شیخ یزدانی محی الدین جیلانی
عطا بخش مریدانی و لیکن ہمچو خاقانی	توئی دیوان دیوانی محی الدین جیلانی
زہی سیہای نورانی زہی فرخندہ پیشانی	کہال حسن انسانی محی الدین جیلانی
ز خاک پاک رخسانی بہ از کحل صفہانی	نہال باغ پنہانی محی الدین جیلانی
مدد یا شاہ جیلانی برین افتادہ حیرانی	تو ماجائی و جانانی محی الدین جیلانی
بکن کارم کہ بتوانی غریب در پریشانی	جہان را پیر پیرانی محی الدین جیلانی
چہ تابد با ثنا خوانی اگر خواہد ہمیدانی	کئی ہر مشکل آسانی محی الدین جیلانی
بدل از صدق روحانی چو مدح پیر پیرانی	مرا از غم تو برہانی محی الدین جیلانی
جہان جسم است توجانی جہان برتست قربانی	نہانی راز تودانی محی الدین جیلانی
سگ درگہ جیلانی بہاء الدین ملتانی	اقای دین سلطانی محی الدین جیلانی

باب پنجم

فصل اول

مقدمه ای در ارزیابی و نقد مطالب کتاب

مقدمه

کتابی که اینجا مورد تصحیح و تمشیت قرار گرفته خلاصه العارفین نام دارد . مؤلف خودش در همه نسخه های خطی آنرا اینطور نامیده است : این کتاب مجموعه تقریرات حضرت شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سمروردی می باشد که بصورت خلاصه از زبان سه عارف بزرگ که عبارتند از مخدوم شیخ جلال الدین بخاری سمروردی متوفی ۶۹۰ هـ ق و خواجہ فرید الدین گنج شکر چشتی متوفی ۶۶۰ هـ ق و خواجہ نظام الدین اولیا متوفی ۷۰۵ هـ ق نقل شده است و به سه قسمت منقسم است :

از این کتاب ده نسخه خطی برجای مانده است که هفت نسخه از جمله آنها مورد استفاده قرار گرفته شده است . نسخه های خطی این کتاب بدین قرار می باشند :

نسخه خطی «خلاصه العارفین» موجود در کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور در «دبیره شیرانی» نه در این رساله به علامت «شیر» مشخص شده است . این نسخه دارای ۱۷۲ صفحه میباشد که هر صفحه از آن شامل ۹ سطر است و به قطع کوچک نوشته شده است .

نسخه خطی خلاصه العارفین ، مملوکه کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور که اینجا به علامت «بن» مشخص شده دارای ۷۰ صفحه و هر صفحه شامل ۱۲ سطر میباشد و قطع این نسخه ۲۰ × ۱۴ است .

نسخه خطی خلاصه العارفین ، مملوکه موزه ملی کراچی که به علامت «مک» مشخص گردیده دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۳ سطر به قطع ۲۵/۲۰ × ۱۳ میباشد .

نسخه خطی خلاصه العارفین موجود در کتابخانه دانشگاه سند ، حیدرآباد که به علامت «سن» مشخص گردیده دارای ۱۳۲ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۱ سطر به قطع ۲۳/۵ × ۱۷ می باشد .

- ۱ - نسخه خطی «خلاصه العارفین» شماره ۱۷۱۳ .
- ۲ - نسخه خطی خلاصه العارفین شماره ۱۸۸۴ .
- ۳ - نسخه خطی خلاصه العارفین در موزه ملی کراچی .
- ۴ - نسخه خطی مملوکه کتابخانه دانشگاه سند ، شماره ۱۳۵۰۶ .

نسخه خطی خلاصه العارفين موجود در کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور که به علامت «نالفا» مشخص شده شامل ۵۷ صفحه و هر صفحه شامل ۱۶ سطر به قطع ۱۹ × ۱۴/۵ میباشد .

نسخه دیگری از خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی لاهور به علامت «ناب» مشخص شده و شامل ۹۶ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۴ سطر به قطع ۲۰ × ۱۷ میباشد . این نسخه کرم خورده و خیلی کهنه و فرسوده است .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنیپال گجرات (پاکستان) که اینجا به علامت «شر» مشخص گردیده دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر می باشد که به قطع ۱۱ × ۹ می باشد .

نسخه خطی دیگری از خلاصه العارفين که در کتابخانه دانشگاه مندرآباد موجود می باشد .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه دانشگاه داک - پاکستان شرقی .

نسخه خطی «خلاصه العارفين» موجود در کتابخانه آصفیه حیدرآباد دکن .
به نسخه کتابخانه آصفیه و نسخه «کتابخانه دانشگاه داک» و یک نسخه کتابخانه سند «دسترسی میسر نشد و در مقابله و تصحیح نثر رساله در بیشتر موارد به نسخه «ناب» بعنوان نسخه اساس توجه شده است . و از نسخه های دیگر برای مقابله و تطبیق استفاده برده شده و چیزهایی که در نسخه «ناب» نبوده از نسخه های دیگر گرفته شده ، درپاره ای موارد لفظ و درپاره ای عبارات مشکوک تطبیق کرده شد ، همان طور که گفته شد نسخه «ناب» مورد توجه قرار گرفته ولی درجائی که تعریف و تصحیحی از قلم کاتب مرزده یا به سبب فرسودگی صفحات کتاب بوده که در این موارد نسخه های دیگر

۱ - نسخه خطی خلاصه العارفين ، مملوکه کتابخانه شخصی غلام دستگیر نامی ، لاهور .
۲ - ایضاً .

۳ - نسخه خطی خلاصه العارفين مملوکه کتابخانه شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاهی ساکن ساهنیپال گجرات (پاکستان) .

۴ - فهرست کتابخانه دانشگاه مندرآباد .

۵ - فهرست کتابخانه بنگال ، شماره ۲۴۴ .

۶ - فهرست کتابخانه آصفیه ، ج ۱ - ص ۴۶۵ ، شماره ۴۱۶ .

اساس کار قرار گرفته و اختلاف قرات نسخه های دیگر در ذیل صفحات نشان داده شده است و ملاحظات خود را در پای هر صفحه قید کرد و هر گاه کلمه یا جمله ای با قضاوت معنی از اصل افتاده بنظر میرسید آنرا در میان پرانتز آورده است.

تاریخ کتابت «خلاصه العارفین» بطور دقیق معلوم نیست، ولی از روی اشاراتی که در ضمن حکایتها می‌کند مسلم می‌گردد که بیشتر از سده هشتم نیست. در نسخه خطی مملوکه دانشگاه سند حیدرآباد تاریخ کتابت را ۵۱۰۳ ذکر کرده‌اند ولی نسخه «ناب» قدیمی تر از آن بنظر می‌رسد چو در این نسخه نسبت به نسخه های دیگر تراجم نامتراست و معلوم میشود که بعداً در بعضی از نسخه ها این تراجم را اضافه کرده‌اند و همینطور در نسخه های «مک، سن، شیر و شر» اشعار مشکوک هم وجود دارد که حتماً کاتب از خود بدان افزوده است. اگر فرض شود که متن نسخه مملوکه دانشگاه سند یا مملوکه دانشگاه پنجاب که قدیمی بنظر می‌رسد اول مرتب شده برای حذف کردن بعض تراجم در «ناب» و بعض از حکایات هیچ وجهی معلوم نمیشود ولی از بعضی عبارات نسخه «مک و سن و غیره» ناگزیر از قبول این هستیم که بعضی مقامات آن از متن ترمیم شده، در «ناب» در بیانات بیشتر احتیاط ملاحظه می‌شود. خلاصه سخن اینکه متن «ناب» از لحاظ کلی از منون دیگر اقدم است. فی الجمله همه نسخه ها باهم مطابقت دارند و هیچکدام با اصل تفاوت زیادی ندارد غیر از اختلاف های کوچک. نسخه «ناب» تاریخ کتابت ندارد. حاشیه آن هم بر اثر رطوبت یا بعض دیگر پاره و فرسوده شده است. بعضی جاها پیوند کاری شده است. نسخه «مک» و «سن» که قدیمی گفته می‌شوند از اول تا آخر با احتیاط تصحیح شده است و جای بجا آثاری از تصحیح آن نسخه موجود است و در بعضی موارد عبارت عربی را به زبان فارسی ترجمه هم کرده است و نسبت به نسخه «ناب» براحتی خوانده می‌شوند.

مرتب «خلاصه العارفین» معلوم نشده و احتمال می‌رود که یکی از مریدان شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی آنرا جمع‌آوری نموده و از راه عقیدت و خفص جناح ترجیح داده که ناشناس بماند و باین علت اسم خود را ذکر نکرده است.

خلاصه العارفین کتابی است در ذکر احوال و نرامات شیخ بهاء الدین زکریا ملتانی سهروردی از بدایت کار، و طالب علمی، و سیر و سلوک او تا وصول بدرجه کمال و رسیدن بدرجه ارشاد و روابط وی باهم عصرانش از مشایخ و پیروان صوفیه و علما و ملوک و شرح تحمل و بردباری و بعضی از آداب و رسوم او در طریقت و تربیت مریدان

و کیفیت اتصال پاره ای از مریدان بوی بافواید بسیار لغوی و دستوری ، روی همرفته این کتابی است که نمی توان ارزش آنرا انکار کرد. خلاصه العارفین از چند لحاظ قابل اهمیت و امعان نظر میباشد. اول اینکه نخستین مأخذی میباشد که درباره احوال و افکار شیخ حقایقی را بصورت مفصل در بردارد. علاوه از ذکر نکات برجسته وقایع مهم زندگی او دارای ارزش تاریخی و عرفانی و ادبی هم می باشد و حقیقتاً علاوه بر نقل قول و ذکر تقریرات این کتاب جزو نوشته هائی است که به سبک و شیوه صوفیانه تألیف شده است و شرح حال شیخ را بصورت داستانهای دلپذیر کوچک بیان نموده. درست شبیه مقامات دیگر این هم محتوی خوارق عادات و کرامات شیخ است.

اگر از خوارق عادات و کراماتی که به شیخ نسبت داده شده و صفحات زیادی از کتاب را پر کرده بگذریم به نکاتی برمیخوریم که عالی ترین افکار عرفانی و انسانی را در بردارد.

ارزش سوانحی :

از نظر ارزش سوانحی در این کتاب از اسم و جای تولد و محل تولد و تاریخ تولد شیخ گرفته تا وفات او از وقایع مهم و نکات برجسته زندگی شیخ ذکر رفته که چگونه خرقه خلافت از مرشد خود شیخ شهاب الدین سهروردی در مدت هفده روز اقامت گرفت و همینطور درباره مسافرتها شیخ و تعلیمات او اطلاعاتی بدست میدهد. در این کتاب از اشخاص نامداری که شیخ با آنها ملاقات و محاوره داشته سخن می رود. علاوه از صوفیان و عرفای بزرگ مثل شیخ شهاب الدین سهروردی متوفی ۵۶۳ ه ق و حضرت خضر و جلال الدین تبریزی متوفی ۶۴۲ ه ق و ابو سعید و قطب الدین اوتی متوفی ۶۳۳ ه ق و نجم الدین صغری و صدر الدین صوفی و نجم الدین شامی و قاضی قطب الدین کاشانی و از امرای معاصر مثل سلطان التتمش ، و حاکم ملتان و سند ناصرالدین قباچه هم ذکر می رود.

ارزش تاریخی :

ارزش تاریخی این رساله هم زیاد است چون وقایع دوران زمان سلطان شمس الدین التتمش متوفی ۱۲۳۶ م پادشاه دهلی را تذکر داده و درباره ناصر الدین قباچه متوفی ۶۲۵ ه ق هم حکایتها را آورده که آنها را نیز کتابهای تذکره و کتابهای تاریخ نقل کرده اند و تاریخ فرشته و تاریخ فیروزشاهی مهمترین آنها می باشند همینطور از

چگونگی وسایل و وسایط حمل و نقل در آن زمان و این که در قرن هفتم هجری قمری در ملتان قحطی شدید روی داده و یا اینکه مغولها تا ملتان رسیده بودند بطور مفصل ذکر رفته است .

ارزش عرفانی :

این کتاب دارای ارزش عرفانی و معنوی است و مشحون از اصطلاحات عرفانی و تعریفات صوفیانه میباشد . نظر شیخ را درباره سلوک و مجاهده و ریاضت بیان داشته و همین طور این موضوع را که نگاه اولیاء کیمیاست توضیح داده و شیخ از افکار مرشد خود هم سخن به میان آورده است . مراتب تصوف را از بالا به پائین در این کتاب سمعده است و درباره طبقات و انواع مریدان خود توضیح داده و مدارج صوفیان را شرح داده است . برای گوشه گیری و عزت نشینی اصرار زیادی ورزیده و برای مریدان خود دعای ذکر کرده است که هر وقت احتیاج داشته باشند بوسیده آن مشکلات خود را بر طرف سازند . همین طور از فضیلت دست بوسیدن نیز ذکر رفته . شیخ گفته که مجاهده آنست که هر چه نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . یا درباره صوف پوشیدن و مرید شدن و همینطور زهد را شرح داده است .

چنانکه سابقاً مذکور شد این کتاب مشحون است از ذکر خوارق عادات و کرامات منسوب به شیخ و ملفوظات و نسبتهایی که به طامات ، شطحیات اشتهار یافته است . شک نیست که نسبت اینگونه امور غیر معقول و نادر است به عارفی بزرگ و سالکی پرورده چون شیخ بهاءالدین زکریا ملتانی سهروردی چیزی از علو طبع و فضایل انسانی وی نمی تواند بگوید . سخنی که درباره ابن میتوان گفت اینست که در آن اعصار انتساب ابن گونه خوارق عادات و کرامات شگفت انگیز به بزرگان مشایخ صوفیه امری معتاد و معمول بوده و چون عوام نمی توانستند با استدلال منطقی و عقلی دانشمندان بی به مقامات اینگونه مردان بزرگ بپردازند ناگزیر افسانه های از این قبیل می ساخته اند تا اندیشه نارسای عوام که همیشه اکثریتی عظیم را در جوامع بشری تشکیل میدهند به برخی از فضایل معنوی آنان معطوف گردد و پایگاه روحانی و مقدار آن نوادر گرانمایه را ادراک نمایند .

سبک نگارش :

شیوه نگارش این رساله مثل ملفوظات و تقریرات و مقامات دیگر است در شروع هر واقعه می گوید نقل است از . . . فقط از این حیث فرق می کند که بر عکس ملفوظات دیگر مؤلف خلاصه العارفین تذکر نداده که چه روزی در چه مجلسی اینها را شنیده است . این کتاب دارای نثر ساده و دور از صنعت سازی و تکلف است .

دیگر از مزایای ویژه این کتاب لطافت و ظرافت معانی عشقی و عرفانی است . در بعضی موارد سخت دل انگیز و شاعرانه در طراز نثر بلند و کم نظیر پارسی است ، مثلاً جایی می گوید «هیچ آتش بالاتر و سوزان تر از آتش محبت نیست» .

در زبان و تعبیرات تأثیر زبان شبه قاره به چشم می خورد و عده ای از لغات اردو و زبان محلی ملتان که «سراثیکی» نام دارد دیده می شود . مثلاً دریا را به معنی «رودخانه» که در اردو مستعمل است و همین طور «کشتی» به معنی «قایق» نه تعبیر زبان اردوست بکار می برد . لغت «لک» یا «لکه» که بجای صد هزار بکار می برد در زبان هندی و اردو هر دو متداول است . از واحد پول شبه قاره که «تنکه» نامیده می شد ذکر رفته و همینطور از «برگ تنبول» حرف می زند . لغت «تته» و «پکه» که در زبان سراثیکی به معنی برده و سنگ بکار می رفت ذکر کرده است .

نکات دستوری :

علاوه از این در خلاصه العارفین مواردی از کلمات برمی خوریم که قدمت آنها سوخته از نظر دستوری ثابت می کند ، از جمله آن موارد :

- ۱ - جمع بستن ضمیر منفصل دوم شخص به «آن» مثلاً «شاهان» و «مایان» .
- ۲ - کار برد ضمیر «ایشان» بصورت «اوشان» .
- ۳ - جمع معدود مثلاً «چهار صد و چهل و چار استادان ماهران» . در این جمله نکته جالب دیگری وجود دارد و آن مطابقت صفت «ماهران» با موصوف «خود استادان» است در حالت جمع .
- ۴ - جمع اسم معنی باعلامت آن مثلاً «دردانند» و هفتادگان» .
- ۵ - نسبت فعل جمع به فاعل غیر ذی روح و جمع مثال «جمله حجابهای عنصری که بود تمامی پاره پاره شدند» .

۶۔ آوردن پسوند «ناک» برای افادہ معنائی غیر مکروه «باجامہ اہل صفا و خوشبو ناک پاکیزہ».

در کتاب مؤلف گہ گاہی دست بہ خلق تراکیب ہم زدہ ، مثلاً برای ہمہ میگوید «ہر ہمہ آنها».

مؤلف کتاب را بہ سہ قسمت تقسیم نمودہ است :

قسمت اول نقل از مخدوم جلال الدین بخاری سہروردی اوچی ، از او در ضمن گفتگو از مریدان شیخ سخن بہ میان آمدہ است^۱.

قسمت دوم نقل است از بابا فرید الدین مسعود گنج شکر ، از او در ضمن گفتگو از مشایخ معاصر شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی ذکر رفتہ است^۲.

قسمت سوم «خلاصۃ العارفین» نقل است از خواجہ نظام الدین اولیا.

خواجہ نظام الدین بن محمد بن احمد بن علی النجاری البدایونی^۳ از اجملہ مشایخ ہند است و اہل شہہ قارہ او را سلطان المشایخ و محبوب الہی می خوانند . پدر بزرگوارش احمد بن دانیال از غزنین بہ ہندوستان آمدہ مدتی در لاهور بود ، بعد از آن در ناحیہ بدایون اقامت گزید و خواجہ ہانجا در سال ۶۳۷ ہ ق چشم بہ دنیا گشود . پدرش را در پنج سالگی از دست داد و مادرش او را بزرگ کرد . در دوازده سالگی کتاب لغت می خواند . از علاء الدین اصول علم فقہ و ادب عربی یاد گرفت . ۱۵ سالہ بود کہ بہ دہلی رفت و درس خواند . نزد شیخ شمس الدین خوارزمی . ۴ مقالہ از مقامات حریری و علم حدیث خواند . استاد وقتی استعداد خواجہ را دید احترام زیادی نسبت باو بابل شد . خواجہ بیست سالہ بود کہ پیش بابا فرید گنج شکر رفت و شش پارہ از قرآن نزد ایشان خواند و کتابہائی مانند «عوارف المعارف» ، «تمہید ابو شکور سلمی» و بعضی کتابہای دیگر نیز پیش بابا فرید خواند . او از اول نسبت بہ بابا فرید ارادت و محبت داشتہ و ہر لحظہ ذلیر خیر او می برد . مدتی در خدمتش ماند تا در ۶۶۹ ہ ق خرقہ خلافت پوشید . بعد از این بنا بہ دستور مرشد بہ دہلی آمد مدتی در آنجا بود ،

۱- رجوع شود بہ باب دوم ، فصل دوم .

۲- رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .

۳- رجوع شود بہ اخبارالاکھیار ، ص ۶۴ ، نزہۃ الخواطر ص ۲۱۷ ، تاریخ فرشتہ ص ۳۹۱ ، تاریخ فیروز شاہی برنی ، ص ۳۴۱ .

میس در غیاث پور Ghayaspur اقامت گزید وخواجه هانجا به ارشاد وهدایت مشغول شد وهم در آنجا وفات یافت. سال وفاتش را ۷۲۵ هـ ق ذکر کرده اند مزارش در دهلی است و پادشاهان تغلق برای او مقبره باشکوهی بنا کردند.

خواجه نظام الدین اولیا از محبوبان و مقربان درگاه الهی بود و دیار هند از آثار برکات او مملو است. او همیشه روزه دار بود و می گفت که روزه نصف طریقت است. در جوانی مدت سی سال مجاهده و ریاضت کشید. در شبانه روز چهار یا پنج صد رکعت نماز می خواند. در مجالس خود بیشتر از نکات علمی با دقت خاص و ژرف بینی کامل گفتگو می کرد. در این مجالس از حدیث و کشف و کتابهای دیگر هم مطالبی بیان می کرد اصحاب شرع او را بخاطر وفور دانش و علم و فضل گنج معانی می گفتند. او مسلک چشتیه داشت و در فقر و درویشی بسر می برد. با ارباب اقتدار روابط چندانی حسنه نداشت علاء الدین خلجی ۱۲۹۶ - ۱۳۱۵ هجری می خواست او را ببیند ولی خواجه می گفت خانه من دو در دارد، اگر پادشاه از یک در داخل بشود من از در دیگر بیرون خواهم رفت.

خواجه نظام الدین اولیاء از جمله اولیائی بوده که کرامات او نه تنها بر زبان معاصرین او جاری بوده بلکه مردمان آنروز نیز بدان معترفند. او همه عمرش عزب ماند و هیچ شبی نبود که شب زنده داری نکند و روزی نبود که روزه نداشته باشد. در فقر و درویشی کامل بسر می برد و از مال دنیا هیچ چیز نداشت.

از مریدان معروف او امیر خسرو ۶۵۱ - ۶۲۵ هـ ق شاعر شهیر زبان فارسی در شبه قاره و حسن سنجری ۶۵۱ - ۷۳۴ هجری قمری و شیخ نصیرالدین چراغ دهلی متوفی ۷۵۷ هجری قمری و سید محمد گیسو دراز و شیخ برهان الدین غریب معروفند.

امیر خسرو ملفوظات مرشد را باسم افضل الفواد مرتب نمود^۱ حسن سنجری ملفوظات مرشد را باسم «فوائد الفواد» مرتب نمود. در «افضل الفواد» و «فوائد الفواد» انواع و دسته های راهروان سلوک را بیان نموده و از لغزشهای این راه یاد کرده و حقوق العباد و پای بندی به شریعت و منع اظهار کرامت را تذکر داده است.^۲

۱- تاریخ فرشته، ص ۴۰۳.

۲- افضل الفواد، چاپ دهلی، ۱۸۸۷ م.

۳- فواید الفواد، چاپ نولکشور، لکنهؤ، ۱۳۲۶ هـ ق.

خواجہ سید محمد مبارک امیر خورد «سیر الاولیا» را جمع آوری نمود . در این کتاب حالات خواجگان چشت و در آخر آن ملفوظات خواجہ نظام الدین را گرد آورده است در این ملفوظات سائک باموارد توبہ ، استقامت ، توبہ ایمان ، استغراق ، نماز ، علاوہ قرآن ، اوراد و وظایف ، فقر و فاقہ ، ترک دنیا ، صبر و طاعت ، اشتغال بہ حق ، مجاہدہ صبر و رضا ، توکل ، احترام پیر ، حلم و بردباری و جود و سخا آشنا می شود .

جہلی درباره خواجہ می گوید :

نظام الحق آن شیخ عالی مقام ازو کار ارباب دین را نظام ؟

۱- سیر الاولیا ، ص ۱۳۶ .

۲- سیر العارفين ، ص ۶۲ .

فصل دوم

متن

«خلاصۃ العارفين»

نسخه های خطی خلاصه العارفین

- ۱- بن : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۷۱۳ ، به خط نستعلیق نوشته شده و دارای ۷۰ صفحه است و هر صفحه شامل ۱۲ سطر می باشد و به قطع ۲۰ × ۲۵ / ۱۴ .
- ۲- بن : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه دانشگاه سندھ حیدرآباد ، شماره ۱۳۵۵۶ دارای ۱۳۲ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است و به قطع ۲۳ / ۵ × ۱۷ است.
- ۳- شر : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « سید شریف احمد شرافت نوشاهی » ساکن ساهنپال ، گجرات (پاکستان) دارای ۹۸ صفحه و هر صفحه شامل ۱۱ سطر است.
- ۴- شیر : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « ذخیره شیرانی دانشگاه پنجاب لاهور » شماره ۱۸۸۴ دارای ۱۷۲ صفحه و هر صفحه دارای ۹ سطر می باشد و به قطع کوچک نوشته شده است.
- ۵- منک : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در « موزه ملی کراچی » دارای ۷۶ صفحه و هر صفحه شامل ۱۳ سطر می باشد و به خط نستعلیق نوشته شده است به قطع ۲۰ / ۲۵ × ۱۳ است.
- ۶- نا انف : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۵۸ صفحه و هر صفحه محتوی ۱۶ سطر است و به قطع (طول) ۱۴ / ۵ × است.
- ۷- ناب : نسخه خطی « خلاصه العارفین » موجود در کتابخانه شخصی « غلام دستگیر نامی » دارای ۹۴ صفحه و هر صفحه شامل ۱۴ سطر است خیلی کرم خورده است و به اشکال میتوان آنرا خواند.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبة للمتقين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين. بدان! اسعدك الله تعالى في الدارين كه اين چند كلمه حكايث^۲ آن سلطان ملت مصطفوي^۳ ، وآن برهان دين دين محب^۴ نبوي و آن پرورده سلک^۵ نبوت ، و آن خواجه دليل فتوت ، و آن مڪمل^۶ هدايت ، و آن موكل^۷ ولايت و آن پيشواي راستي ، و آن مقتداي راه دين^۸ ، و آن والي^۹ قبه^{۱۰} عزت و آن صفي پرده^{۱۱} وحدت ، و آن آفتاب كرم و احسان و آن دردرياي ورع و ايقان^{۱۲} و آن گنج عالم عزلت ، و آن خزينه سراي دولت و آن مبارز ميدان مجاهده ، و آن مجاهد^{۱۳} ايوان مشاهده ، و آن عادل^{۱۴} راه هدايت و آن كامل بارگه عنايت ، و آن خليفه^{۱۵} الهی ، و آن داعي نامتناهي ، و آن زين زمان و آن ركن امان ، و آن تاج دين و دنيا ، و آن سراج صدق و صفا^{۱۶} ، و آن شمع زهد زاهدان ، و آن چراغ اهل ايمان ، و آن مهر سپهر^{۱۷} شرع ملت ، و آن ماه منور^{۱۸}

۱- پن : مك ، سن ، شير ، «بدان كه» دارد.

۲- مك : «كلمه» ندارد و بجاي «حكايث» ، «حكايث» ، شر : كلمه اي چند.

۳- ناب : ملت مصطفی ، نالف ، شير ، شر : الملت المصطفوي.

۴- پن ، شير ، مك : محبت.

۵- مك : ملك.

۶- پن : ممكن ، نالف : متمكن.

۷- سن ، پن : متوكل.

۸- مك ، سن : درستی.

۹- مك ، سن : غيرت.

۱۰- نالف : پرورده.

۱۱- پن : اسكان.

۱۲- ناب ، محامد ، نالف : جمله «مجاهد ايوان مشاهده» ندارد.

۱۳- شر : عالم.

۱۴- شر ، شير ، نالف : «سراج صدق و صفا» ندارد.

۱۵- پن : چراغ.

۱۶- پن : شعله ، شر : خليفه.

دین و دولت^۱ و آن سلطان شریعت و آن برہان حجت و طریقت^۲ و آن راسخ زمانہ^۳ و آن صادق^۴ و رع یگانہ ، و آن عالم حقیقت ، و آن کامل طریقت^۵ دام مشائخہ^۶ و آن قدوہ اولیا ، و آن عمدہ اتقیا و آن مجرد باطن و ظاہر ، و آن مسافر^۷ غائب و حاضر ، و آن زاہد متمکن ، و آن عابد متدین ، و آن سلطان الاولیا ، و آن معلم درس اتقیا ، و آن وارث^۸ حقیقت اصغیا^۹ و آن شمس صفوت الدنیا و دین ، بدر المشایخ شیخ الاسلام و المسلمین ، قطب العالمین ، شیخ بہاء الحق و الشرع و الدین ، ابو محمد زکریا^{۱۰} القریشی الاسدی ، الشیخ الکبیر العنبر ، قدس اللہ سرہ العزیز روحہ ، و ادام اللہ عبدنا فتوحہ^{۱۱} . در این اوراق چند قسم از احوال و حکایات وی جمع کردہ شد^{۱۲} .

قسم اول نقل از ملفوظ شیخ الاسلام قطب العالمین مخدوم شیخ جلال الحق و الشرع و الدین بخاری قدس اللہ سرہ العزیز .

قسم دوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ فرید الحق و الشرع و الدین گنج شکر قدس اللہ سرہ العزیز .

قسم سوم نقل از ملفوظ شیخ الاسلام سلطان الاولیا شیخ نظام الحق و الشرع و الدین رحمۃ اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزیز .

و این را خلاصہ العارفین نام نہادہ شد^{۱۳} .

۱- سر: «شرع چراغ شمع ملت و خلیفہ دین و دولت» دارد .

۲- مک و سن : «حجت» ندارد .

۳- شر: سنیع زمان ، بن : صاحب نیع زمانہ .

۴- بن : صدیق .

۵- مک و سن : «کامل طریقت» دارد .

۶- معنی ابن روشن نیست .

۷- شر: خرید بن : ساغر .

۸- بن : والارث .

۹- نالف : ابوبکر نوشتہ .

۱۰- بن : شیر ، فتوحاتہ .

۱۱- بن : بردند ، شر : جمع نموده شدہ .

۱۲- نالف : نہادم .

نقل از ملفوظ شيخ الاسلام قطب العالمين مخدوم سيد جلال الدين بخارى رحمه الله عليه قدس الله سره العزيز آغاز کرد که بنظر شيخ الاسلام شيخ بهاء الدين بهاء الحق زكريا خدمت کرده و مخدوم شيخ بهاء الدين مر شيخ جلال الدين را تربيت کرده ، و ترقى صفات و تزكيه باطن کرده ، و بعده شيخ جلال الدين احوال پير خود را آغاز کرد که : تولد شيخنا مولانا و مخدومنا شيخ الاسلام غوث العالمين شيخ بهاء الدين بهاء الحق والشرع والدين ، محمد زكريا رحمه الله عليه فى السابع والعشرين من شهر رمضان المبارك^۱ عمه^۲ بركاته فى ليله القدر وقت الصبح ليله الجمعة فى التاريخ الهجرى المصطفوى من مكه الى المدينه منه ست وستين و خمسين^۳ در خطه كوت كرور ولايت ديپال^۴ شده ، بعد از آن شير از پستان مادر نمى مكيد تا روز عيد فطر شد ، نه هرسى روز روزه طيبى داشت ، و نام مادر مخدوم شيخ بهاء الدين را حضرت بى فاضله بنت شيخ عيسى و شيخ را در بعضى كتب شيخ احمد و شيخ محمد هم مى نويسند . بن شيخ عبدالطيف بن شيخ محمد بن شيخ عبدالله بن شيخ احمد بن شيخ جعفر بن شيخ محمد احمد بن شيخ الاسلام قطب العالمين غوث الثقلين شيخ محى الدين عبدالقادر الحسنى والحسينى جيلانى رحمه^۵ و بعضى كسان گيلانى مى خوانند . هر دو لفظ لقبى است و آن مخدوم شيخ بهاء الدين زكريا رحمه الله نيره^۵ شيخ عيسى بود . و مشائخنا كانوا من رؤساء العرب و ساداتهم و اشرف الناس حسبا و نسباً لا نهم قرشيون من حيث اتصل نسبهم الى نسب النبى صلى الله تعالى عليه الى قصى ابن كلاب ، و قصى جد نبينا و مشائخنا رضوان الله تعالى عليهم اجمعين ولد قصى ابناً منهم عبدالمناف جد النبى عليه السلام و عبدالعزى جد مشائخنا رضى الله تعالى عنه و منهم الى قصى عشرون^۶ احد بطنا و من النبى الى قصى خمسه و ذلك الاولى و جدت نسخه^۷ مکتوبه موثوقه بخط شيخنا شيخ الاسلام صدر الحق والدين ابى المغانم رضى الله تعالى عنه كاتب بيده الانساب غوث العالم شيخ بهاء الدين زكريا بهاء الحق بن شيخ محمد غوث بن شيخ ابوبكر بن شيخ سلطان جازل الدين بن سلطان على قاضى بن شمس الدين محمد بن الحسين

۱ - بن : مولد .

۲ - نا الف : والعشرون .

۳ - بن : شهر مبارك رمضان .

۴ - بن : داسپال .

۵ - سن : چشيد .

و هو صحبت علی و هو صحبت ابن محمد ، بن الحسین و هو صحبت شیخ شبلی رحمه الله علیه و او صحبت داشت با حسن بصری رحمه الله علیه و او صحبت داشت با علی مرتضی کرم الله وجهه و او صحبت داشت با نبی حضرت رساله پناه صلی الله علیه و سلم ، و ابن سجاده پیوسته هر دو جانبین^۱ خاندان شیخنا سلاسل^۲ شیخی داشت .

نقل است وقتی که پدر شیخ بهاء الدین قرآن مجید خواندی^۳ آن زمان پستان مادر رها کردی و شیر نمکیدی^۴ و نمی گرفتگی و گوش را بدان^۵ جانب داشتی^۶ تا چون به هفت سالگی رسید جمله قرآن با جمله قرائت ها و جمیع وجوهات^۷ قرآن بطریق قاریان شنوایند . بعد ازان چهل سال در مدرسه عالم تمام علوم^۸ ظاهری و باطنی مطالعه^۹ کردی بحدی که دو هزار کتاب نزد حضرت ایشان جمع شده ، و چهار صد و چهل و چهار استادان ماهران^{۱۰} که در اطراف عالم و اکناف ارضی و آفاق و بلادها مشهور به علم ظاهر و باطن متشرع و متابع به سنت مصطفی صلی الله علیه و سلم بودند پیش ایشان ملاحظه کردی و این علوم^{۱۱} ظاهری باین طریق خواندی^{۱۲} . و بعد ازان بیست سال مجاهده ریاضت کشیده^{۱۳} .

نقل است که روزی مردی^{۱۴} از مخدوم شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه پرسید که حکایت مجاهده خود را پیش من بیان فرمای^{۱۵} ، شیخ بهاء الدین رحمه الله علیه

- ۱- شر : جهان .
- ۲- نا الف : سلاله شیخی داشت .
- ۳- شر : خواندن گرفتگی .
- ۴- پن : شیر از پستان مادر رها کردی و نمکیدی .
- ۵- نا الف : برآن ، پن : بان .
- ۶- شر : نهادی .
- ۷- ناب : وجاهات .
- ۸- پن : عالم .
- ۹- مک ، من : ملاحظه .
- ۱۰- شر : عالمان .
- ۱۱- پن : عالم ، ناب : علم .
- ۱۲- پن : خواندی .
- ۱۳- پن : کشید .
- ۱۴- پن : یک مردی .
- ۱۵- نا الف : بیان کنید ، پن : بیان کردن فرمایند .

گفت بیان کردن مجاہدہ را بہ زبان نشاید، اما مجاہدہ کمینہ مبتدیانہ^۲ پیش تو بیان میکنم^۳ نہ این فقیر بیست سال تمام یک نیم دانگ^۴ آب و یک دانگ طعام^۵ خوردن روزہ افطار کردم . این مجاہدہ کمینہ است بعد از آن ده سال مجاہدہ مردانہ^۶ کشیدم نہ ہر شبی یک یا دو گوفربہ بجز پوست و استخوان و خون سرگین و یک خروار میدہ و یک من ویرا روغن درون کردہ و خوردم و ده سال حاجت انسانی تقاضا نبردم^۷ . ہرچہ خوردم ہمہ در تنور کردم ، ہمہ سوختہ شد چنانکہ در تنور ہیزم سوختہ خاکستر شود^۸ و ہیچ اثر نماند همچنان بودم ہر کہ با آتش محبت سوختہ باشد پیدا نکردد اورا ، مگر استعانت عبادت . اول مجاہدہ خوردنی نور است و آن نور از حضور است^۹ کہ نہ از پیش و نہ از پس تقاضا افتد . وضو احتیاطی می کردم لازم حاجت انسانی نداشتم^{۱۰} و این مجاہدہ کمینہ پیش شہ بیان کردم و بزرگ از آن دیگر اند^{۱۱} . از گفتن آن شنوندگان را حیرت آید^{۱۲} ، بعد از آن مسافر شدم بہ نیت زیارت دعبہ اللہ و بہر گامی کہ نہادم دوگانہ شکر اللہ گزارده دیگر گام ہی نہادم^{۱۳} .

نقل است پرسید بہ مجاہدہ چیست ؟

شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمود مجاہدہ آنست^{۱۴} کہ ہرچہ نفس آرزو کند تا بیست سال آن آرزو بدو نرساند . آنگاہ فرمود نہ مدت سی سال^{۱۵} است کہ مجاہدہ

- ۱- بن : بیان کردن مجاہدہ را بزبان گفتن نشاید .
- ۲- بن : مبتدیان .
- ۳- بن : کنم .
- ۴- مک : سن ، بہ یک درہ آب .
- ۵- نا الف : «بہ یک لطفدانک آب و بیک مویز دانک طعام» .
- ۶- بن : مردان .
- ۷- شیر : در آن مدت بجاہت تقاضا نداشتمہ ام ، نا الف : تقاضا نبودہ ام .
- ۸- ناب : خاک گردد ، نا الف : خاکستر کند .
- ۹- بن : آن خوردنی حضور است .
- ۱۰- بن : دانستم ، ناب : ندانستم ، شیر : نداشتم .
- ۱۱- بن : دیگر از آن بزرگ اند ، نا الف : از آن بزرگ دیگر اند .
- ۱۲- سن : شیر : حیرت آرد ، شر : در مقام و حیرت عبرت درآی .
- ۱۳- مک : لغت «دیگر» ندارد .
- ۱۴- بن : اینست .
- ۱۵- مک ، سن : بیست سال .

کمینہ^۱ مبتدیانہ^۲ کہ پیش شا بیان کردم ، اما نزدیک خود میدانم کہ هنوز هیچ نمیکنم زیرا کہ نزد مبتدیان^۳ هیچ در هیچ است کہ ایشان هفتادگان^۴ سال نفس را آب و طعام نداده اند ، و نفس را در عذاب داشته اند . و این مشقت ظاہری بہ محبت خداوند کعبہ احترام^۵ مجاہدہ کردم تا بہ کعبہ^۶ اللہ رسیدم و حج گذاردم در عرفات با مہتر^۷ خضر علیہ السلام ملاقات کردم و سه سال در بندگی^۸ مہتر خضر علیہ السلام بودم و صحبت عام و درس و ورث از او گرفتم بعدہ احرام جدید بستہ بہ حضرت روضہ^۹ منورہ^{۱۰} و ریاض مطہرہ احمد مجتہبی صلی اللہ علیہ وسلم زیارت^{۱۱} کردم و سه سال^{۱۲} در مشاہدہ ظاہر و باطن شدم^{۱۳} و مرا اشارہ بہ حضرت سلطان العارفين^{۱۴} و امام المحبوبين قطب العالمين و غوث الثقلين شيخ شہاب الدين سہروردی رحمہ اللہ کردہ مہم برای خدمت احرام جدید بستہ بہ حضرت شيخ شہاب الدين آمدم^{۱۵} .

نقل است از ملفوظ قطب العالمين سيد جلال الدين بخاری رحمہ اللہ علیہ کہ من و پیر من شيخ بہاء الدين بہاء الحق زکریا یکجا بودیم تا حکایت در سلوک افتاد^{۱۶} ، شيخ بہاء الدين رحہ آغاز کرد کہ وقتی در سمرقند مسافر بودم ، بیرون سمرقند غاری بودہ درون^{۱۷} غار دیوانہ ای از واصلان حق تعالی دریاقم ، اما مستغرق دریای محبت

- ۱- پن : مبتدیان .
- ۲- پن : مقتدیان ، شیر : متقدمان .
- ۳- مک : مدت هفتاد سال .
- ۴- شر : بیت اللہ .
- ۵- شر : بہ مہتر .
- ۶- سن ، مک : بہ ملازمت .
- ۷- پن : مطہرہ .
- ۸- پن : ریاضت .
- ۹- زیارت . . . سال فقط در مک و سن وجود دارد .
- ۱۰- شیر : میکرדם .
- ۱۱- پن : سلطان العاشقين .
- ۱۲- مک : رسیدم .
- ۱۳- پن : در سلوک میرفت ، شر : در میان افتاد .
- ۱۴- شر : دو آن .

الہی بود^۱، دو سال در خدمت او بودم کہ آن بزرگوار در عالم شہود^۲ آمد۔ من سر بر زمین نہادم، فرمود: «سر برکن نہ نیک آمدی، و بسیار رخ کشیدی، اما خدمت درویشان مراد ہر دو جہان است^۳» سپس گفت «ای بہاء الدین بشنو امروز قریب سی سال است کہ درویش در بحر تجلی مستغرق، و خبر از آیندہ و رونندہ^۴ ندارد، اما امروز برای^۵ شاہ بحکم فرمان دوست درین عالم افتادہ ام، و با شاہ ہم سخن شدہ ام، ولیکن ای عزیز بدان نہ درویش را هیچ شیئی زیانکارتر از صحبت مخلوق نیست ہمان مقدار کہ با خلق نزدیک است از حق دور است^۶» ہمین بگفت و مصلائی کہ پیش خود داشت جانب من پرتاب کرد، و پای مبارک از زمین برداشت و مشتی دینار زر ما را دادہ فرمود کہ راہ دور می باید رفت، خرج^۷ راہ است بصرف^۸ برگیر» این بگفت و از پیش من ناپدید^۹ شد، و من باز گشتم و در بغداد آمدہ، و خدمت شیخ شہاب الدین سہروردی قدس اللہ روحہ دریاقتم، و روی بر زمین نہادم فرمود کہ «نیک و خوش آمدی^{۱۰}»۔ ای نیکو کار ہر دو جہان من باز روی بر زمین نہادم فرمودند نہ بنشین، من نشستم و حکایت سلوک را آغاز کرد۔ شیخ الشیوخ گفت کہ من در خدمت شیخ ابوالنجیب الدین کبری سہروردی بودم و شیخ مرا پیش خود در خلوت خود تعیین فرمودہ بود۔ من آنجا بودم ناگاہ یک شب مردی پیر سفید ریش با جامد اہل صفا، خوشبوناک، پاکیزہ^{۱۱} پیدا شدہ، و من او را سلام دادم او مرا گفت کہ «ای شہاب الدین اندرون برو، و بندگی حضرت شیخ الاسلام شیخ

۱- «دریای محبت الہی بود» فقط در نسخہ^۱ شر دیدہ میشود۔

۲- مک، سن، شیر: عالم ہوش، نا الف: عالم صحو۔

۳- شر: «سرا سرمایہ^۱ حصول سعادت سرمدی است»۔

۴- پن: روندگان و آیندگان۔

۵- شر: نزد۔

۶- پن، نا الف «ہمان مقدار این کس بخلق مشغول است، ہمان مقدار زیانکار و

از حق دور است»

۷- سن: خرچ۔

۸- مک، نا الف: در تصرف۔

۹- پن: ناپید، شر: نا پیدا۔

۱۰- پن: رسیدی۔

۱۱- مک: خوشبوی فاضل۔

ابونجيب الدين كبرى را سلام من برسان و بگو كه مهتر خضر عليه السلام بدیدن شما آمده است^۱ ، شيخ شهاب الدين گفت من همچنان اندرون رقتم^۲ و سلام رسانيدم ، شيخ التفات نكرد ، و من بيرون آمدم ، بدويم بار مهتر خضر عليه السلام باز مرا فرستاد ، من نيز باز بخدمت سلام رسانيدم . شيخ نجيب الدين هيچ التفات نكرد ، تا صبح صادق بدسيد^۳ و مهتر خضر عليه السلام وداع كرد ، مرا گفت : سلام ما به اعزاز و اكرام به حضرت شيخ نجيب الدين كبرى برسانيد و بگوئيد كه «مهتر خضر عليه السلام به آرزو^۴ در خدمت شما آمده بود و رفت» چنانكه^۵ شيخ نجيب الدين كبرى را سلام رسانيدم ، شيخ جواب سلام باز داد ، پس بگفتم كه «يا شيخ من سه كرت در بندگي حضرت شما رسیده بودم . مهتر خضر عليه السلام تمام شب بدر خلوت شما ايستاده ماند ، شما هيچ التفات نكرديد كه او نبى است و سلطان همه اولياء و عاشقان است» جواب داد مرا كه اى پسر اين نشايد كه كسى در ملاقات و مشاهده خداوند مالك الملك باشد ، و روى گردانیده توجه به بنده كند ، و بان مملوك^۶ در سخن آيد^۷ اين نشايد . مردم هر چند مقدار كه در صحبت مخلوق است ، همان مقدار از خالق دور است^۸ ، اى پسر آن زمان من در عالم تجلى مستغرق بودم ، و در مناجات خداوند عالميان بودم ، و اين نشايد كه از مشاهده خداوند عالميان گردیده و به مشاهده و به منازعت و خصومت و گفت و گوى بابتدگان افتد^۹ . بعده شيخ الشيوخ العالم آغاز كرد كه «اى بهاء الدين نيك آمدى ده مال گذشته است كه براى تو حضرت رسالت محمد مصطفى صلى الله عليه وسلم مرا اشارت كرده است و گفت كه شب

۱- پن : آمده است بدیدن تو.

۲- شير : بر رقتم .

۳- مك : دسيد . بعد از دميد يك جمله اضافى در اين نسخه است «و سه كرت همچنان آمدم و رقتم و شيخ اصلاً هيچ التفات نكرد» .

۴- شر : به آرزوى تمام .

۵- پن : چنانچه .

۶- سن : مخلوق .

۷- پن : سخن كند . «در» ندارد .

۸- پن : از آن .

۹- شر : از آن مقدار از طايفه فقرا دور است .

۱۰- پن : بابتدگان كنم ، نا الف : «در گفتگوى بيفتيم» .

قرب لیلۃ الاسری کہ مرا بہ معراج بردند در آن شب زیر عرش قدسیان و ملائکان و حاملان عرش دیدم کہ پیراہن و کلاه بالای سر مردی رقص میکند از او آواز شنیدم کہ چنین آواز ذکر اللہ می آید ، من جبرائیل را پرسیدم کہ «ابن چیست؟» جبرائیل ہیچ نگفت ، کہ تا مرا دلالت از حضرت ذوالجلال و قادر کہل گردد ندا شنواید! ای محمد ابن پیرہن و این کلاه یکی بندہ خاص من است ، و از امت نو باشد ، در آخر زمان پیدا شود و این پوشش اوست ، و روح او درین پیراہن چند ہزار سال گذشتہ است کہ از شنیدن ندای روز میثاق الست ، در محبت وصول مستغرق گشتہ تا امروز روح او درین ذکر مستغرق باشد ، نام او شیخ بہالدین زکریا است . ابن نشان تو مرا حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم دادہ است ، و فرمودہ کہ روغن چراغ بہ مجاہدہ و توفیق الہی و ریاضت سلوک بی انتہای ساختہ و سپہا کردہ است ، و اندران چراغ بفضل فراہم اللہ عظیم ، و واجبات و سنت انبیا نکریم ذوالجلال ویرا نہادہ است ، و پلیتہ این چراغ باشد از سنتی و احیاء ادابی ظاہری و باطنی ، و بہ شفاعت و محبت من کردہ است ، حال آن روشنی صفا بنظر رشد مرشد مشعلہ افروزند تا شعاع وی در عالم بندگان خدای تعالی ، واصفیان

- ۱- شیر : مر .
- ۲- شیر : «آواز کیست» .
- ۳- من : قادر بر کہل کردند .
- ۴- مک : شنوایدند .
- ۵- پن : از بندگان .
- ۶- پن : آن .
- ۷- پن : زمانہ .
- ۸- شر : شدہ .
- ۹- مک : است .
- ۱۰- نا الف : بی نہایت .
- ۱۱- پن : ساخت .
- ۱۲- پن : احیاء .
- ۱۳- مک : فتیلہ .
- ۱۴- نا الف : حالا .
- ۱۵- پن : مستی .
- ۱۶- مک : در میان عالم و بندگان .
- ۱۷- سن : صوفیان ، پن : سفیان .
- ۱۸- مک : شعلہ فروزیدہ .

موحدان در افق آسمان و گنج های زمین نشر شود^۱ ، حالا خوش آمده^۲ بعده شیخ شهاب الدین فرمود که بخدمت شیخ نجیب الدین کبری بودم ، در آن روزی که مرا خرقه عطا شده^۳ هم در آن روز روی سوی من کرده گفت که بیشک این خرقه رسول الله صلی الله علیه وسلم است و فرمود : «سر بالا کن بین» ، چون سر بالا کردم عرش را دیدم و نزدیک عرش هفتاد خرقه آویخته بودند^۴ ، سپس فرمود که ای شهاب الدین ازین هفتاد خرقه یک خرقه ترا دادیم^۵ که رسول صلی الله علیه و آله وسلم از حضرت ذوالجلال و قادر برکمال قدیم لایزال مرا پوشانیده است ، و عطا رسانیده و دیگر این خرقه های باقی هم تمام بتصرف^۶ شما خواهند رسید ، بعد از آن شیخ الشیوخ العالم روی سوی دعا گوی کرده ، و گفت امشب خلوت کنید ، هر چه شارا معاينه شود ، بگوئید ، همین که این درویش بر حکم فرمان شیخ الشیوخ خلوت کردم ، نیم شب گذشته بود که شیخ را دیدم^۷ نزدیک عرش ایستاده تسبیح میگوید ، همین دیدم و من نیز به محل خود گرد عرش ایستادم^۸ تا شیخ مرا گفت ای بهاء الدین بیا ، نزدیک رفته ، شیخ الشیوخ از آن هفتاد خرقه برم کرد ، و طاقیه بر سرم نهاد ، و دعا گوی از آن هیبت تجلیات عظیم و عطیات جسم^۹ بیدار شدم ، از حجره بیرون آمدم ، و آن طاقیه هنوز همچنان بر سر منست ، که^{۱۰} خادم بیامد و گفت نه شیخ الشیوخ قرامی طلبد چون به خدمت شیخ الشیوخ رفته ، شیخ گفت : بین سوی راست^{۱۱} ،

۱- مک : منتشر بود .

۲- در نسخه مک و من بعد از خوش آمده یک بیت هم نوشته شد :

بیا خوش آمده صد مرحبا حالا خوش آمدی صد مرحبا

۳- مک : کردند .

۴- نا الف : دیدم .

۵- نسخه شر : ازین هفتاد و یک خرقه ترا دادیم .

۶- نا الف : بمصرف ، شیر : بحضرت .

۷- مک : شیخ را در واقعه دیدم .

۸- بن : ایستاده ام ، نا الف : ایستاده بودم .

۹- نا الف : رحیم .

۱۰- بن : تا ، مک ، سن : در حال .

۱۱- بن : راستانا ، نا الف و نا ب : دست راست .

دست پیدا آمد، و میان آن دست خرقہ بود، گفت ای بہاء الدین بگیر این خرقہ را و این دست مبارک محمد مصطفیٰ است صلی اللہ علیہ وسلم و این خرقہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم ترا اعطا خاص خود کرد، خرقہ شہینہ از حضرت حق ذوالجلال بامر لایزال و قادر بر کمال ترا عضای عظیم و کرمی عمیم است و شیخ الشیوخ (خرقہ) مبارک و از کرده بر سر فقیر نہاد و گفت این ہر سہ خرقہ عظمت و رحمت و برکت بر سر خود کن، این خرقہ ہا باین ترتیب بہ ہیچ مشایخی نرسیدہ است، و سجادہ خود کہ بر آن مصلا ہفتاد سال شیخ الشیوخ در عبادت حق مشغول بودہ، و آن خرقہ بہ سلانہ المشایخ از علی مرتضیٰ کرم اللہ وجہہ رسیدہ بود، شیخ الشیوخ آن سجادہ را (بہ) شیخ بہاء الدین تسلیم کردہ و عطا دادہ.

بعد از آن ہمد یاران و جمعی مریدان شیخ الشیوخ کہ یک ہزار و یک صد بودند و ہمہ عارفان و عاشقان و محبان و زاہدان بہ درجہ ادنی بودند رشک بردند، و گفتند بہ ابن عجب است، نہ فقیر ہندوستانی آمدہ، یک شہاروز نگذشتہ است نہ خرقہ و سجادہ ویرا عطا شد، و از مایان کسی دہ سال و کسی بیست سال و سی سال و کسی چہل سال مجاہدہ و ریاضت و خدمت بندگی حضرت شیخ الشیوخ نشیدہ سوی ہیچ کس التفات نکردند، و آن ہندوستانی چہ کردہ است کہ ہمین یک روز باین دولت و نعمت رسید.

شیخ الشیوخ العالم از این ماجرا مطلع شد، و جمعی یاران و مریدان خود را خواندہ ہر یک را لبوتری داد، و گفت «بروید ہر یک لبوتر خود را بجایی ذبح

۱- شیر: پشمینہ.

۲- شیر: باز.

۳- مک: خرقہ معظمہ و متبرکہ.

۴- شیر: برابر خود کن.

۵- شیر: بدرگہ اعلیٰ رسیدہ بودند.

۶- شر: اشک باریدند.

۷- شیر: یک شبان روز.

۸- پن: نکرده.

۹- پن: رسید.

۱۰- شیر: خواند.

کنید ، که کسی شما را نبیند » همه رفتند و کبوتر خود را در اندرون دیوار های خانه ذبح کرده آوردند ، مگر شیخ بهاء الدین نکشت ، همچنان زنده آورد ، همه یاران تهمت دیوانگی به شیخ (زدند) که این هندی چیزی نمی داند که کبوتر را بی ذبح آورد ، پس شیخ الشیوخ گفت ای بهاء الدین ایشان همه ذبح کرده آوردند ، تو چرا ذبح نکردی و زنده آوردی ؟ شیخ بهاء الدین سلام کرد و گفت که شیخ بزبان خود فرموده بودند که آنجا ذبح کنید که کسی نبیند ، فقیر هر محلی که رفت هیچ جای از خدا پنهان ندید^۱ همه جا حاضر و ناظر بود ، چه کنم همچنان زنده آوردم و عمل برسر سخن مبارک حضرت کردم ، شیخ برین سخن آفرین کرده ، همه یاران را معاینه کرد .

بعد از چند روز شیخ الشیوخ همه یاران را فرمود که « بروید ، از صحرا که برای انداختن نماز گاه در خانقاه بیارید » جمله یاران رفتند و گیاهی سبز بریده سر بار کرده آوردند ، شیخ بهاء الدین گاه خشک سر بار کرده آورد ، همه یاران استهزا کردند و گفتند که چه کردی سبز تر خوب گیاه نیاوردی » چنانکه یاران آوردند و این گیاه خشک آوردی » شیخ الشیوخ پرسید که « ای بهاء الدین تو چرا گاه خشک آوردی » شیخ جواب داد که « ای حضرت چون فقیر نظر کرد هر چه^۲ که گیاه سبز تراست^۳ ، جمله در ذکر الله مشغول است^۴ . آن ذکر ایشان مرا مانع شد^۵ و این گیاه خشک چون از ذکر الله فارغ شده بود ، و نیز لایق سجده گاه در خانقاه شده بود^۶ آنرا بریده سر بار کرده آوردم^۷ . شیخ الشیوخ فرمود « ای یاران باین فقیر هندوستانی رشک میارید ، که این بمرتبه^۸ اعلی رسیده است و شایان باین درجه^۹ نرسیده اید . انتهای شما ابتدای اینست » .

۱- پن : بر .

۲- نا الف : ندیدم .

۳- پن : هر جا .

۴- شیر : بود .

۵- پن : دیدم .

۶- نا الف : آمد .

۷- مک : بنا بر آن .

۸- دو مک ، سن ، شیر : یک بیت هم نوشته شده :

هر گیاهی که از زمین روید وحده لا شریک له گوید

۹- سن : مرتبه .

نقل است شیخ الشیوخ العالم گفت «ای بہاء الدین برادر جلال الدین تبریزی را دیدی؟» گفت: «آری» گفت: «شیخ ابوسعید را نیز دیدی» شیخ بہاء الدین گفت: «دیدم» شیخ الشیوخ گفت کہ «ای بہاء الدین ہفتاد و چہار سال شدہ است، کہ ایشان ہر دو شبی با یک خرما روزہ افطار می کنند، و ہر شبی ہزار رکعت نماز نقل می گزارند و خبر مسافرت مرا از پیش اوشان پرس، تا عبرت حاصل آید.» شیخ بہاء الدین گفت کہ برفتم، و ہرگسی کہ بسوی ایشان برداشتم، دوگنہ می گزاردم، تا پنجم سال بہ خدمت اوشان رسیدم. دیدم ہر دو اندرون غار نشستہ اند، و بذکر حق مشغول و متیجر بودند، چون من رسیدم آغاز سلام کردم گفتند: «بیای مولانا بہاء الدین». ہر دو انسان مصلای خود را بسوی من پرتاب کردند، و گفتند نہ این برکت بتوا رسیدہ است کہ ہفتاد و چہار سال عبادت حق کردی، و هیچ خواب و آرام نکردیم و یکساعت از مشغولی حق فارغ نبودیم. روز بروز، و شب بقیام گزاریدیم و شبہا بہ نیم پارہ خرما روزہ افطار کردیم. امروز این دوات بتو نازل کردیم و برتو باردیدیم باذن حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم، و از زیر فرش خود یک خربزہ کشیدہ مرا دادند و گفتند کہ بخور، کہ این خربزہ راستہ سال شدہ است کہ پیغامبر علیہ السلام بدست ما امانت نہادہ است، برای

۱- شر: من.

۲- شر: ایشان.

۳- مک: حصول.

۴- شیر: می نہادم، پن: نہادم.

۵- نالف: پنج سال، شر: بعد از پنج ہفتہ.

۶- شیر: اند.

۷- نالف: برسیدم.

۸- در مک و شیر بعد از گفتند: یک بیت دارد:

فجربک راحتی فی کل حین و ذکرک مونسی فی کل حال

۹- مک: بزرگوان، شیر: عزیزان.

۱۰- پن: برسر من.

۱۱- پن: ترا.

۱۲- من: نمودیم.

۱۳- شر: داشتہ، مک، سن: دادہ.

شما، و این سه سال انتظار راه شما بودیم^۱ حالا امانت بشما سلامت رسیده است، و گفت که پیغامبر علیه السلام وقت دادن این خربزه فرمودند که این خربزه را جبرائیل علیه السلام داده^۲ است و از جنت الفردوس آورده است، و او را از حضرت جل جلاله عطا شده است. پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که این امانت خدای تعالی برای تو فرستاده است، بخور، چون بخوردم جمله نقابهای^۳ بشری^۴ و جمله و حجابهای عنصری^۵ که بود، تمامی پاره پاره شدند،^۶ و رقت چنان پیدا شده که از اعلیٰ عرش تا اسفل فرش هیچ کدورتی و ابری^۷ نماند، و جمله علوم فصل گشت^۸ از ام الكتاب تا به ابتدای الخطاب^۹ بعد از آن پرسیدم که یک حکایت سلوک بفرمائید، هر دو گفتند بشنو «حکایت شیخ الشیوخ رحمه الله علیه که والی^{۱۰} ماچین بوده چون عمش شیخ نجیب الدین عمر سهروردی کبری راه مصلی و سجاده و خلافت مشایخان بغدادی رسیده، بسمع این خبر شیخ شهاب الدین سهروردی پادشاهی گذاشته، ولایت رها کرده و پسر خود را آنجا نشانده در مدینه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بیست سال کمر بسته عبادت کرده اند، و در این بیست سال نه شب خواب و نه روز آرام گرفته^{۱۱}، و هر شبی در دو رکعت نماز قرآن ختم کردی، و روز در روزه گذرانیدی، و هر شب بدو برگ تنبول روزه افطار کردی، و بعد از آن حضرت رسالت پناه خرقة خود را از سر مبارک خود برداشته، شیخ الشیوخ را داد و گفت این خرقة را بپوش و هر کسی که این خرقة مرا بپوشد او را ده کرامت خدای تعالی عطا فرماید:

- ۱- سن : انتظار کشیده ایم.
- ۲- مک : رسانیده.
- ۳- پن : طلسمات.
- ۴- ناب : ظلمات.
- ۵- پن : عضوی، ناب : حضوی.
- ۶- نسخه^۶ شر بعد از شدند «بقوله انه كان ظلوما جهولا» اضافه دارد.
- ۷- شیر: متری و کدورتی، مک: کدورتی و استری.
- ۸- نالف: علوم مفصل کشف شده. شیر بجای جمله متن «جمله علوم از ام الكتاب مفصل گشت» دارد.
- ۹- نالف: مدار الخطاب، شر: بدر الخطاب.
- ۱۰- شیر: پادشاه.
- ۱۱- شیر. «دو هزار رکعت نماز و تمام قرآن ختم کردی».

- اول - او را کشف شود، و جملہ حجایہا دور شود^۱.
- دویم - پوشندہ خرقة دوست من باشد.
- سوم - ینابیع^۲ حکمت از دل و زبان وی جاری شود.
- چہارم - ہر کہ تابع صحبت و صاحب او شود من ضامن اویم^۳.
- پنجم - علم نوح محفوظ ویرا مطالع شود^۴.
- ششم - از عرش تا فرش او را کشف شود^۵.
- ہفتم - او را منزل و مقام عارفان مشروح گردد.
- ہشتم - از حب دنیا دل وی خالی شود.
- نہم - علم درایت^۶ ویرا چشمہا گشاید.
- دہم - شکر حال مشاہدہ و صحو و تزکیہ او را^۷ بہم حاصل آید و اسرار معلوم گردد بہ برکت این خرقة احمد مصطفی محمد مجتبی صلی اللہ علیہ وسلم.
- بعده شیخ بہاء الدین با اوشان^۸ وداع کردہ، روان شدہ بخدمت شیخ الشیوخ العالم آمدہ، و شیخ الشیوخ فرمودہ نہ «ترا حوالہ^۹ خدای تعالی کردم» و گفت کہ من ندہم این خرقة^{۱۰} را بغیر اذن خدا.
- نقل است نہ شیخ بہاء الدین زکریا یک پہلو نہادہ، خواب کردہ بود، و دوم پہلو در گور نہادند^{۱۱} مرگ صد سال عمرش بود. ہر شبی روزی سہ ختم قرآن سردی تمام عمر این وظیفہ لازم داشت^{۱۲}.

۱- شیر: کشف جملہ حجایہا شود.

۲- ناب: آثار.

۳- بن: منم ضامن او.

۴- نالف: مطالعہ شود، مک مطلع شود، بن: مطالعہ گردد.

۵- بن: کشف گردد.

۶- بن: وراثت.

۷- شیر: ایشان را.

۸- شیر: ایشان.

۹- «بعد از» فقط نسخہ^{۱۰} نالف دارد.

۱۰- بن: لازمہ وظیفہ داشت.

نقل است کہ وقتی بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا حکایت صوف پوشیدن میرفت فرمود ، کہ «چون درویش گلیم و صوف بپوشد او را واجب است کہ عزلت گیرد ، و از اہل دنیا و جزآن اجتناب نماید ، و صحبت اغنیاء را ترک دہد» آنگاہ فرمود بدانکہ او بحقیقت درویش است ، و گلیم پوشیدن حق اوست .

نقل است روزی من در ملتان و بندگی حضرت شیخ بہاء الدین زکریا رحمۃ اللہ علیہ یکجا بودیم ، حکایت دست بوسیدن افتاد فرمودند کہ بعد از نقل یوسف حجاج را در خواب دیدند ، و پرسیدند کیف حالک ؟ گفت در معرض ہلاکت ، اما بامید ، بہ عفو رسید و بیامرزد^۱ ، پرسیدند کہ : «کدام عمل و کدام نیکی کہ امیدوار شدی» گفت «روزی مجلس شیخ حسن بصری دست بوسیدم و در آن کار مغفور شدم» پس ہر کہ دست بزرگان بوسید^۲ امید است کہ او را بیامرزد .

نقل است شیخ جلال الدین بخاری فرمود ، کہ خدای تعالی مرا معلوم نردہ و از ملفوظ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نیز یاد دارم ، و درین نسخہ نوشتہ ام نہ جملہ مریدان^۳ شیخ از روز میثاق ہمہ کس را خلاص کردہ اند^۴ از آتش دوزخ . چہل و چہار کرور و ہشتاد و چہار لک و نود و نہ ہزار مریدان ، کہ ضہانیت ایشان بر من است و خدای تعالی ایشان را مرا بخشیدہ است تا روز قیامت چنین باشد نہ ہر در خانقاہ و تربت من زیارت آید و یا بحضور اولاد و خلفا^۵ ما آید و یا جای بحضور دو مسلمانان است شہاد^۶ کناند ، و ارادت و بیعت ما را قبول کند ، ہر جا نہ باشد و خود ر مرید خواند ، ایشان ہمہ را ، خدای تعالی مرا بخشیدہ است ، و این عہد ازلی بستہ است ، و از مریدان ما ہفتاد و پنج ہزار غوث اند ، و نود و نہ ہزار قطب اند ، یک لک و چہار ہزار عمدہ اند ، و یک اک دہ ہزار مرشدند ، و یک لک و بیست

۱- شیر : پوشید .

۲- مک : نماید .

۳- شر : «ناگہان خطاب و ندا عفو رسید و بیامرزد» .

۴- نا الف : ببوسد .

۵- سن : طالبان .

۶- شیر : کنانیدہ .

۷- ناب : اشتہاد .

ہزار اخیاراند و یک لک سی ہزار تمبا' اند ، و یک لک و چہار ہزار نخبانند ،
و یک لک پنجاہ ہزار اوتادند ، و یک لک و ہشتاد ہزار ابدالاند ، و یک
لک و پنجاہ ہزار زاہد اند و یک لک و ہشتاد ہزار عارف اند . و یک لک و نو ہزار ناظر
اند ، و دو لک و دہ ہزار مراد اند ، و دو لک بیست ہزار سالک اند ، و دو لک و چہار
ہزار ، داعیانند ، و دو لک پنجاہ ہزار وجدانند^۱ ، و دو لک ہشتاد ہزار صابران اند ،
و دو لک نو ہزار خائف اند و دو لک نو ہزار ثابت^۲ اند . و سہ لک دہ ہزار
متحیرانند ، و در عالم حیرت غوطہ زدہ اند ، و چہار لک دانشمندان اہل فتوی اند ،
وسائل عوام المریدین الدین دخواسترا فی سہکی فہم فی ضہائیتی و حب اللہ و تعالیٰ لہم الی
یوم القیمہ .

و خدای تعالیٰ ایشان را در حمایت من ، وزیر ذیل من رسانیدہ تا یوم یفخ
فی الصور .

قسم دوم

نقل است از شیخ فرید الدین گنج شکر رحمۃ اللہ کہ روزی من و برادرم شیخ
الاسلام شیخ بہاء الحق زکریا رحمۃ اللہ عمیہ بکجا در بخارا بودیم نزدیک علما ، تا سخن
در دست بوسیدن افتاد . شیخ بہاء الدین فرمود کہ «شیخ شہاب الدین سہروردی رح
را رسم بود ، ہر آنجا در مجلس یا در جماعت بگذشتی ، تا دست نبوسیدی از آنجا گذشتی ،
دعای خیر بطلبیدی» آنگہ فرمود کہ چون مردم فارغ شوند دست بکدیگر ببوسند
از برای خیریت دین^۳ و دنیا .

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ وقتی جوانی در دستن نقل کردہ اما از حد
فلسفی بود . بعد از نقل او را در خواب دیدند ، و برسیدند ، کہ خدای تعالیٰ با توجہ
کرد :^۴ گفت «بیامرزید» ، گفتند «سبب آمرزیدن توجہ بود» ، گفت «روزی شیخ
بہاء الدین در زاعی میگذشت ، من دست او بوسیدم ، و بہ برکت دست بوسیدن ایشان
خدای عزوجل مرا بیامرزید» .

۱- مک : اتقیاء .

۲- ناب : زاہدان - گہن غالب بر این است کہ ابن کلمہ باید وجدان باشد .

۳- نا الف و مک : نائب .

۴- ملک : خیرات دینی ، نا الف : خیرات دینی حاصل آید .

۵- سن : با توجہ معاملہ کرد .

نقل است شیخ فرید الدین فرمود ، کہ برادرش شیخ بہاءالدین را رسم بود ، ہر کہ نقل کردی دنبال جنازہ او برقی^۱ و چون آنکس را دفن کردند ، شیخ زمانی بر قبر او بنشستی^۲ و چیزی از او را دو جز آن بخواندی ، آنگاہ باز گشتی ، الغرض یکی از ہمسایگان شیخ نقل کردہ ، شیخ برسم قدیم^۳ دنبال جنازہ او برفت چون او را دفن کردند ، شیخ بنشست ، چون زمانی گذشت^۴ دست مبارک بروی خود مالید و گفت الحمد للہ ، خدمت شیخ صدر الدین پسر بزرگ ایشان بخدمت بود ، از آن حال سؤال کردند^۵ ، فرمودند «آنزمان کہ این درویش را دفن کردند ، منکر و نکیر آمدہ بازگشتند . آتش درآمد ، خواست تا این را بسوزد ، خدمت جلال الدین درآمد ، میانہ^۶ ایستاد و بانگ برزد^۷ ، کہ دور شو کہ این مرید منست ، آواز بر آمد کہ ای جلال الدین ہمچنین است کہ تو میگوئی کہ مرید تست ، اما بخلاف تو کار کردہ^۸ ، بگزار تا آتش او را بسوزد » و شیخ گفت «الہی اگرچہ بر خلاف من بودہ ، اما آشکارا می گفت کہ از مریدان شیخ جلال الدین ہستم . فرمان شد این را بتو بخشیدم ، آنگاہ شیخ بہاءالدین ہای ہای^۹ بگریست ، و گفت آری پیوندگان بزرگان^{۱۰} ہمین بار آرد^{۱۱} بعد از آن دو مصراع^{۱۲} بر زبان مبارک میراند :

« گر نیک زیم^{۱۳} مرا ازیشان گیرند و رید باشم مرا بایشان بخشند »

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ وقتی قطب الدین بختیار اوشی ، و جلال الدین تبریزی ، و شیخ بہاءالدین زکریا یکجا بودند ، ہر شب بہاءالدین پیش میرفت ،

- ۱- پن : میرفتی .
- ۲- پن : ہر چہ .
- ۳- ناب : بر قانون خود .
- ۴- شیر : زمانہ شدہ .
- ۵- مک : عرض کردہ .
- ۶- سن : درمیان .
- ۷- پن : بانگ بر آتش زد .
- ۸- نا الف : بخلاف کار تو کردہ است .
- ۹- نا الف : بارہا .
- ۱۰- پن : مردان .
- ۱۱- نا الف : آورد .
- ۱۲- پن : دو بیت .
- ۱۳- نا الف : شوم .

و در دو رکعت نماز دو ختم قرآن میکرد، و ہم در آن وضو بامدادا میگزارد.

نقل است کہ در آن روزها مغولان در ملتان بہ لشکر انبوه باشکوه پیدا شدند. ہر سہ بزرگواران یکجا بودند، شیخ بہاء الدین کانی خواست و تیر کشید، و در دست قباچہ دادہ و گفت: بجانب لشکر ایشان^۱ بیندازد. چون قباچہ آن تیر بجانب لشکر ایشان فرستاد، تمام لشکر را ہزیمت رسید و چہل ہزار لشکر مغولان^۲ را خون از دہن بر آمد و بمردند. سینہ های آن مردگان را شق کردند، تا در دل ہر یکی پیکان رسیدہ بود، اندر آن جراحات خون روان می شد.

نقل است شیخ فرید الدین فرمود کہ از خدمت شیخ قطب الدین اوشی شنیدم در آنجہ شیخ الاسلام دہلی نجم الدین صغری بر برادر جلال الدین تبریزی را تہمت^۳ کردہ، کہ نظر بر ما^۴ دارد، و دعوی درویشی میکند. این خبر بسمع والی^۵ دہلی رسید. ہیچکس بروی جلال الدین نگفت، چنانکہ شیخ الاسلام (از) این واقف گشت و کار بجای رسید، گفت کہ محضر کنند. اشارات شمس والی شد کہ شیخ جلال الدین را حاضر آرند. شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ در دعوی من منصفی بزرگ می باید «شیخ الاسلام گفتہ فرستاد ہر کرا شہ اختیار کنید، ما را ہم قبول است» شیخ جلال الدین گفت کہ «شیخ بہاء الدین زکریا میان ما منصف می باید» شیخ الاسلام گفتہ فرستاد کہ شیخ بہاء الدین زکریا در ملتان است. او چون^۶ خواهد آمد». شیخ جلال الدین گفتہ فرستاد کہ «فردا بوقت محضر خواهد رسید». الغرض دویم روز آن محضر شود. شیخ جلال الدین بیامد، در صف شیب نشست. شمس ہر چند معذرت برد کہ بالاتر نشیند نشست. شمس والی باز معذرت کرد کہ بالا بنشیند، شیخ جلال الدین فرمود بہ این وقت دعوی است،

۱- مک: نماز.

۲- سن: مخالفان.

۳- سن: مفسدان.

۴- بن: رفع.

۵- مک: امردی.

۶- سن: حاضر آرند، «دعاگوی در آن محضر نبود استماع از زبان مبارک پیر خود عرض کردہ میشود».

۷- مک: چگونہ.

مقام ماہمین است» « بعد از آن هر کس از آئمه کبار و صدور مشایخ حدیثی و روایتی مناسب حال شیخ جلال الدین فرمودند. هان ساعت به عنایت رب العالمین شیخ بهاء الدین زکریا رسید همه خالق متعجب ماندند با یکدیگر می گفتند خدمت شیخ بهاء الدین زکریا را کی خبر کرد؟ و ایشان از ملتان کی روان شده باشد! چون اینجا رسیدند هر یکی متعجب ماندند که شیخ بهاء الدین زکریا بوقت محضر در آن مجلس در آمد آنجا که خالق نعلین کشیده بود به استاد و نظر می کرد، ندا کرده که نعلین شیخ جلال الدین تبریزی کجا^۲ است بعد از آن بشناختند از زمین برگرفتند^۳ و بوسیدند و بر سر و دیده نهادند، و در آستین مبارک کرده، سلام گفت و نزدیک شیخ جلال الدین نشست که شمس والی را^۴ معاینه شد. روی سوی خنق الله کرده گفت که «بزرگی شیخ جلال الدین معلوم شد. منصفی که آمده است» همچون شیخ بهاء الدین زکریا نعلین شیخ جلال الدین تبریزی ببوسید در آستین کرده^۵ (گفت) باوجه^۶ دعوی دارید بس مرا معلوم شد که آن^۷ سخن دروغ است و آن فعل درویشان نیست. جمله صدور و آئمه و شمس والی به معذرت پیش آمدند، و بسیار عذر ها خواستند. باز شیخ الاسلام دهلی حیلہ های شرعی پیش آورد، شیخ بهاء الدین فرمود که آن امر را حاضر آرند چون حاضر آوردند شیخ گفت «ای امرد حق گو»، همین گفتن در تمام اندام آن امرد لرزه افتاد و عرض کرد «یا شیخ بحق آن خدای که مرا و ترا^۸ آفریده است، آن شیخ الاسلام هفت صد زر طلائی^۹ مارا دادنی کرده^{۱۰} و سیصد و پنجاه مارا داده است، و سیصد و پنجاه در^{۱۱} خانه بقال است، که بعد شهادت آن سیصد و پنجاه هم بگیر، و ناحق بر آن درویش تهمت^{۱۲}»

۱- مک: خبر کرد و باین سرعت از ملتان چطور آمدند.

۲- مک: کدام.

۳- شر: بر داشتند.

۴- نا الف: بیان.

۵- سن: پیش خود نگاهداشت.

۶- مک: چرا.

۷- سن: این.

۸- سن: مارا و تو را.

۹- بن: علائی، مراد مکه طلا است.

۱۱- مک: بخانه.

۱۰- نا الف: گرفت.

۱۲- بن: افترا.

نہادہ است شمس والی گفت کہ «شیخ الاسلام را گردن بزیند» و شیخ الاسلامی خواجہ قطب الدین را نصب بنید شیخ بہاء الدین فرمودہ «امشب خلوت کنید ہر کرا اذن حضرت رسالت بناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم باشد بنام او شیخ الاسلامی نصب باشد». ہمہ خلوت کردند، نیم شب بود کہ در خواب ہر یکی زیر عرش حاضر حضرت رسول شد^۱ حضرت رسالت جای^۲ شیخ الاسلامی بہاء الدین را بدست خود عطا کردند، ہنہا وف خادمان ہر یکی بزرگواران^۳ بہ شیخ بہاء الدین رسیدند و مبارک ہوئی دادند^۴.

نقل است شیخ بہاء الدین و شیخ جلال ہر دو باز گشتند، و در کنارہ جمنا آمدند شب در آنجا بودند، چون روز شد شیخ بہاء الدین وداع کردہ جانب ملتان روان شدند، و شیخ جلال الدین تہریزی را صرف ہندوستان جانب لکنہوتی^۵ روان کردہ، و بعد از آن دہلی آمد، آن شیخ الاسلام بہ بلای شکم مبتلا شد و در آن زحمت ببرد.

نفس است شیخ فرید الدین فرمود کہ «وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در مہم عشق بود فرمودہ چون صاحب محبت از سینہ خود آہ بیرون کشید^۶ جمنگی دنیا^۷ و آنچہ در این دنیاست^۸ ناچیز و خالصتر گرداند^۹ زیرا آتش بالا تر و سوزان تر از آتش محبت

۱- در بن : بجای «گردن بزیند» کلمہ «زیند» هست.

۲- مک : حاضر آمدند.

۳- در اصل باید بزرگان باشد، اشارہ است برای شیخ بہاء الدین و شیخ جلال الدین تہریزی.

۴- بن : تشریف.

۵- بن : بعد از رسیدن جملہ «کہ مبارک باشد» است.

۶- بن : لکنہوتی.

۷- مک : زند.

۸- بن : جمنگی آتش دنیا را.

۹- ناب : دار.

۱۰- سن : سازد.

نیست ، آنگاه این مصراع خواند :

« در سینه عاشقان دردانند »

تایک ماه تمام در این حالت بودند .

نقل است شیخ فریدالدین فرمود ، که وقتی شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا نشسته بود ، اما در شوق و اشتیاق بود ، حکایت فرموده^۱ که « فردا به قیامت بعضی از عاشقان را زنجیر نور در گردن کنند^۲ فرشتگان را فرمان^۳ شود تا در بهشت بزنند^۴ . ایشان دست بزنجیر زنند ، فریاد کنان^۵ در زیر عرش آیند ، باز فرمان شود نه زنجیر دیگر در گردن ایشان کنند ، هر بار که می کنند^۶ ایشان بشکنند ، آنگاه ندا آید^۷ که وعده دیدار ما در بهشت است . بعد از آن به هزار حمله در بهشت بزنند^۸ .

نقل است که شیخ بهاء الدین زکریا در عالم عشق و شوق مستغرق بود ، هر روز او را حالتی و حیراتی پیدا می شد^۹ ، های های می گریست . این دو بیت بسی بر زبان مبارک میراند ، و بهوش می شد ، چنانچه^{۱۰} هفت شب^{۱۱} در این عالم^{۱۲} فرو شده بود ، و خبر از عالم جسمانی نه داشت و این دو بیت^{۱۳} بشوق^{۱۴} می فرمود :

۱- در نسخه^۱ مک و شر بعد از این مصراع یک رباعی هم دیده میشود .

عاشقان هردو جهان بی تو بیک جو نخرند هر زمان خسته دلان تیر بلا را می پزند
شرف آنروز که غوغا بقیامت باشد عاشقان بر در معشوق تماشا نگرند

۲- نا الف : می کرد .

۳- پن : « بزنجیر نور در کشند » .

۴- مک : امر .

۵- نا الف : بر آرند .

۶- پن : فریاد کنند .

۷- نسخه^۱ مک : بجای عبارت متن ، بعد از می کنند « هم چنین هشتم^۱ هزار زنجیر در گردن ایشان کنند هر بار «ایشان بشکنند» زیاد دارد .

۸- ناب : بر آید .

۹- پن : روند .

۱۰- مک : بعد از پیدا می شد : « بیخبری روی داد » اضافه دارد .

۱۱- چنانکه .

۱۲- سن : شبانروز .

۱۳- مک : در عالم تحیر .

۱۴- سن : رباعی .

۱۵- مک : از شوق .

با درد بساز چون دوی تو منم در کس سنگر چون آشنای تو منم
گر بر سر کوی عشق من کشته شوی شکرانه بده که خون بهای تو منم

آنکه فرمود «ای درویش چه دانی، که برو از اسرار انوار الهی نامتناهی چه نازل میشود و این بیت را ورد خود می سازد. این پس ای درویش عاشق داند آنچه معامله ایشان می رود».

نقل است شیخ فریدالدین فرمود که وقتی من و برادرم، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در بغداد بکجا بودیم، در مسجد کعب بزرگان بغداد آنجا نشسته بودند حکایت در عشق دریافت که شوق دارالملک عشق است، که در او تختی نهاده اند از سیاست خنجر و فراق و تیغی از هجران کشیده اند، و یک شاخ ترکس وصال بدست رضا داده، و هر نفسی هزار هزار سر از آن تیغ برمی دارند، پس ای درویش، آنکس را که عشق است، اگر هزار بار سر او را ببرند او پای پس نیارد و بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین این دو بیت بر زبان مبارک خودراند چنان ذوق در هر یکی پیدا شد که صد سال ذوق نشود.

در یاد تو ای دوست چنان مدهوشم صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم
آهی که زخم بیاد تو وقت سحر گر هر دو جهان دهند هم نفروشم

نقل است شیخ فرید الدین فرمود که «روزی در دمشق در حرم مسجد بیت المقدس بانصد علم اولیاء الله نشسته بودند، تا شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا پیدا شد من استادم و به پهلوی (ی) شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین نشستم سخن در مقام عشق و حیرت افتاد تا هر کسی سخن حال بیان کردند پس شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا آغاز کرد که عشق آنست که کسی بجز خدای تعالی نه بیند، پس بهشت

۱- مک: معامله با وی رود، شر: معامله پیش این می رود.

۲- پن: بود.

۳- مک: سخنی.

۴- سن: آهی بر نیارد.

۵- شر: «صد سال اگر بگویند آن چنان ذوق نشود» مک: در تقریر و بیان نیاید.

۶- نا الف: سخن حال بیان کردند.

۷- مک: هیچ کس.

و دوزخ و عذاب و ثواب و اهل و فرزندان و مال کجا تواند دید! و یک ماه تمام در محبت مستغرق بودند و هیچ خبر نداشتند و شیخ بر زبان مبارک این دو بیت می‌گفت و همه اولیاء کسه شراب عشق چشیده رقص کثان بودند.

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند
فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بدهی
دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

نقل است شیخ فریدالدین فرموده که من و برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا در دهلی پیش شمس والی نشسته بودیم با جمله آئمه کبار و مشایخ نامدار از خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین سؤال کردند و پرسیدند که نظر مردم اولیاء کیمیاست چونست این کیمیاء.

شیخ بهاء الدین پاره زر از توبره کشیده مرا داده و فرمود که برو از بازار اسیران و فرزندان کافران کوه الوند در هند زنجیر بسته آورده اند می فروشند یکی از آن اسیران این زر داده خریده بیار من برقم و یکی از آن خریده آوردم در آن مجلس شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین او را پیش خود نشانید ویرا کلمه توحید عرض کرد کته او را بر زبان راند و مسلمان شد. شیخ دست و پنجه بر پشت وی زد و گفت ویرا که این دانشمندان از علمی سؤال از تومی پرسند جوابی فرمای بعد از آن خود از ایشان سؤال کن تو دانشمندائی آن کته استاده شد، در محل خود نشست آن دانشمندان سؤالها پرسیدند کته از هر علمی که سؤال کردند جوابها

- ۱- مک: کی می بیند، ناب، شیر: کجا بیند.
- ۲- سن: رباعی.
- ۳- شر: آنچه.
- ۴- شر: چشیده بودند در رقص آمدند.
- ۵- مک: بعد از برو جمله «کته خریده بیار» اضافه دارد.
- ۶- نا الف: بند.
- ۷- نا الف و ناب: خرید کرده آوردم.
- ۸- نا الف: شهادت.
- ۹- مک: برده.
- ۱۰- مک: «دانشمندان را از هر علمی که از تو سؤال کنند».

داده، بعدہ آن کتہ سوال نرد از نہایت دانشمندان ہدایت کرد تمامی دانشمندان عاجز ماندند و حیران شدند و شاگردی وی قبول کردند آن کتہ چند سال در دہلی آن دانشمندان را درس گفت، بعدہ شیخ الاسلام بہاء الدین فرمود کہ نظر مردان این طریقی کیمیا خوانندہ.

نقل است روزی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین برابر چند صوفی از خانقاہ بیرون آمدند جماعت ہمہ سی گذشتہ شخصی را وام خواہان گرفتند بودند او را بجان رسانیدند و آن شخصی چیزی نداشت نہ ایشان را بدهد تاگہ فضا را شیخ بہاء الدین زکریا بر سر وقت او آسہ ایستاد و پرسید خبر حال و بای مبارک بر زمین زد و حنہ زر از زمین برآید ، همچو آب برآید . شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین روی سوی وام خواہ نرد نہ «برائبر آنچه حق نست» چون آن شخص آنچه حق خود داشت برگرفت خواست از آن زیادت برگیرد در حال دست او خشک شد و فریاد بر آورد و لوحہ آغاز کرد و گفت توبہ کردم . در حال همچنان شد کہ بود آنگہ شیخ فرمود سبب بیرون آمدن بر این درسامہ بود .

نقل است کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا با اصحاب خود نشستہ بود ، شخصی بہ خدمت شیخ پیامد و گفت سر مرا از سبب ہزار تنکہ قباجہ گرفتہ است

- ۱- شر: جواب یا صواب میداد.
- ۲- بن: نہایات.
- ۳- تا الف: ہدایت.
- ۴- نسخہ مک: بعد از گفت عبارت «نسی زہرہ نداشت نہ او را جواب بدهد» اضافہ دارد.
- ۵- تاب: دانند.
- ۶- مک: جماعت بہم ہدایت ، تاب: جماعت ہمہ سی گذشتہ.
- ۷- شر: جای رفتن نمی دادند.
- ۸- شر: بغمہ.
- ۹- مک: خبر حال او پرسید.
- ۱۰- مک: قرض خواہ.
- ۱۱- تاب: وام.
- ۱۲- سن: زیادہ.
- ۱۳- بن: توبہ کرد.
- ۱۴- شر: یاران.

و او را در معرض هلاکت داشته است^۱ خدمت شیخ هر دو دست استاده بدعا برد ، هزار تنکه^۲ از هوا پیدا شد شیخ بستید و بدو دادند^۳ .

نقل است فرمودند که برادرم شیخ بهاء الدین زکریا بسیار سفر کرده بود دعا گوئی یک هزار و سیصد و هشتاد از مشایخ کبار دیده بودم ، اما شیخ الاسلام مخدوم العالم غوث بهاء الدین بهاء الحق بسیار مشایخ را دیده بودند و خدمت ایشان جای رسیده بود که آنجا غاری بود ، چون آدمیان آن شهر نقل میکردند تازه جنازه درون^۴ غاری می داشتند ، یک نفر آدمی زنده سی گذاشتند^۵ تا از حال او معلوم شود ، که چگونه بود . الغرض روزی در آن شهر شخصی نقل شده بود^۶ ، خدمت برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا آنجا حاضر بوده ، درخواست کرد تا ایشان را در آنجا بدارند^۷ ، و آن شخص فاسق بود شیخ را بر آنجا داشتند . چون زمانی برآمد ، فرشتگان عذاب می آمدند^۸ تا او را عذاب کنند . آن مرد^۹ برفور خود را بجانب برادرم شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا داشت ، آواز برآمد که دست از بردارید^{۱۰} . نخواهم کسی او را عذاب کند ، و او در حمایت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا باشد و این ندا در شهر شایع^{۱۱} شد . آن سال خلق آن شهر خدمت شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین را بر خود داشتند^{۱۲} ، آنکه طرف دیگر روان کردند^{۱۳} .

۱- ناب : در معرض بلاست .

۲- مک : صره هزار تنکه .

۳- پن : بستد بدو دادند .

۴- ناب : کردند .

۵- مک : بیرون .

۶- سن : در آنجا می گذاشتند .

۷- ناب : نقل کرده .

۸- پن : آرند .

۹- مک : رسیدند ، ناب : برای عذاب بیامدند .

۱۰- ناب : مرده .

۱۱- مک : بدارید .

۱۲- شر : سامع .

۱۳- سن : بر خود لازم داشتند .

۱۴- شیر : گردیدند .

فرمود وقتی شیخ در دمشق رسید ، بیرون دمشق مقاسی^۲ بود، آنجا ماری اژدر بود، هر کہ در آن طرف بگذشتی ، او را ہلاک کردی . الغرض گذر خدمت ایشان در آن طرف افتاد ، و قضا را آن مار پیش ایشان پیدا شد ، و خواست کہ ایشان را ہلاک کند ، حضرت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ردای مبارک خود بر روی مار زد ، ذرہ ذرہ گشت^۳ خود بیشتر شدند . چون ابن خبیر بسمع خلق^۴ دمشق رسید ، کہ درویشی از ہندوستان رسیده است و آن مار را بکشت چون تحقیق^۵ کردند همچنان بود . بعد از آن پنج سال کس مشایخ دمشق پیش او زانو زدہ نشسته بودند ، و فایده^۶ می گرفتند . بعد از آن پنج سال از آنجا روان^۷ شد .

فرید الدین گنج شکر گفت ، کہ روزی من در مجلس شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین حاضر بودم ، کہ شیخ را با خدای تعالی حضور^۸ مشاہدہ و مکشفہ

۱- ناب : در .

۲- بن : مقدم .

۳- مک : بعد از «مار زد» فقط کلمہ «بمرد» است .

۴- ناب : والی .

۵- نا الف : خبیر .

۶- نا الف : افادہ .

۷- پن : نجات .

۸- سیر : عزم فرمودند .

۹- اغلب تذکرہ نویسندگان این حکایت را بہ سر شیخ نسبت داده اند در نسخہ مک حکایت دیگری ہمہ نوشتہ فرمود کہ وقتی شیخ الاسلام جانب سیستان مسافر شدند ، و دو سیران آنجا متوطن بودند ، ختی کثیر را ہلاک کردہ بودند ، شیخ الاسلام چون خبیر شنید فرمود «ما را آنجا ببرید ، تا بامر خدای تبارک تعالی آنها را ہلاک سازم ، و ختی اللہ خلاص یابد» . الغرض حضرت آنجا رسیدند ، شیخ فرمودند کہ «تم بر درختان سوار شوید» . شیخ بایستاد و آن ہر دو شیران دم بالا نردہ آمدند . ہمین کہ نظر مبارک بر ایشان افتاد ، ہر دو سر بر زمین نہادند . شیخ بانگ زد ، کہ سر بکنید ، چون سر بر کردند فرمودند ، کہ «بہ فرمان حق تعالی خود را خودی خود ہلاک کنید» . ہر دو شیر طباچہ بر روی چنان زدند کہ در دم ہلاک شدند . آنگاہ فرمود کہ «این معاملہ خدمت شیخ بہاء الدین در ابتدای حال بود ، اما چون بہ کمالیت رسید ، وقتی نطقی بگشاد بکسی نمودار نکرد» .

۱۰- مک : حضوری .

بود . چون بہ قعر دریای محبت غوطہ خورد و سیاحت بسیار کرد ، محلی بر آمد
سؤال کرد .

«یا رب اعطنی خیراً ، من الدنیا و ما فیہا ، سمعت نداء من حضرہ اللہ تعالیٰ .

فقال اللہ تعالیٰ انت قطب العالمین .

فقال الشیخ بہاء الدین «زدنی یا رب» .

فقال اللہ تعالیٰ لہ انت غوث العالمین .

فقال الشیخ زدنی یا رب .

فقال اللہ تعالیٰ بعد ہذا درجۃ الانبیاء لیست الرسالہ بعد ختم الانبیاء المرسلین
محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم ولكن اعطینک الاسماء الحسنی من اسمائی انت الشیخ
الکبیر المنیر واللہ الاسماء الحسنی فادعوه بہا .

قال الشیخ فرید الدین وجاء بحالہ یعنی بحال الصحو فقال الشیخ بہاء الدین اذا قال
ذو حاجتہ او صاحب منہم فی کل صباح و مساء احدى و عشرين مرة .

«الہی بجرمہ و ببرکۃ شیخ الاسلام قطب العالمین غوث الثقلین الشیخ الکبیر
المنیر بہاء الحق و الشرع والدين محمد زکریا رحمۃ اللہ علیہ قدس اللہ سرہ العزیز
اقض لی حاجتی» .

قضى اللہ تعالیٰ حاجتہ دینیۃ و دنیویۃ و غفر ذنوبہ ان نوى حفظ ايمانه حفظ
اللہ تعالیٰ ايمانه و ان لم ياتہ حاجاتہ فانا ضامن فی يوم القيامة ولم يزل حتى لقولہا فی
کل يوم هذه الاسماء لهذا الطريق .

نقل است شیخ فرمود کہ برادرم شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا چہن سال
از خلق و عزلت گرفتہ بود و کمتر خلق را با ایشان صحبت بود .

نقل است از شیخ فریدالدین کہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا فرمود
کہ «صاحب تصوف را صلاح دل وقتی پیدا شود کہ در درون ، خود را از مذمومات
دنیا پاک گرداند» چنانچہ بندگی حضرت شیخ شہاب الدین عمر سہروردی رضی اللہ
عنه فرمود «ہی الغل والغش والحقد والحسد والغرض^۱ والكبر والبغض والريا

۱- شیر: فرمودہ.

۲- شر: مذمومات و قبایح .

۳- پن: الغرض ، شیر: الحرص .

والغضب . تا از این جملہ اوصاف ذمیہ صافی نشود و پاک نگردد ، اورا گیم و صوف پوشیدن روا نیست» .

نقل است فرمودہ کہ برادرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا نماز معکوس گزاردی ، و در ہر شب دو ختم قرآن در دور نعت کردی .

نقل است فرمودہ کہ خدمتگاران شیخ بہاء الدین تا ختم قرآن نکردی ، از آسیا برنخواستندی و نرفتی . فرمودہ کہ من وہ شیخ بہاء الدین یکجا بودیم ، حکایت زہد می رفت . برادرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین فرمودہ کہ «زہد را مہ چیز است . در کسی کہ این نیست او زاهد نیست» ، اول شدختن دنیا ، پس دست بردارند از وی .

دو خدمت موی بردن و نڈھاشن اندران .

سوم آرزو مندی آخرت بسی طلب کردن» .

نقل است فرمودہ کہ وقتی در مہمان رسیدہ برادرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را دیدم ، با یک دیگر مصافحہ کردیم ، رسید کہ کار خود یکجا رسانیدہ ای؟ گفتہ «اگر بگوئید بر کسی کہ نشسته ام در هوا شود» هنوز این سخن از زبان من بیرون نیامدہ بود کہ نہ کسی در هوا شد . برادرہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین دست بر کسی زدہ بنشست . فرمود کہ «مولانا فرید کار خود را نیکو رسانیدہ ای» .

۱- لغت ذمیہ فقط در نسخہ یک است .

۲- شیر : برخواستندی .

۳- مک : نمی رفتند .

۴- شیر : با .

۵- تا الف : زاهد .

۶- تا الف : اورا زہد نیست .

۷- ناب : دانستن .

۸- تا الف : موائی .

۹- ناب : پس .

۱۰- ناب : «از زبان من نیکو نیامدہ بود» .

۱۱- شیر : برکسی دست زد .

۱۲- بن : رسانید .

نقل است فرموده که مریدی بود ، او را عبدالله رومی می گفتند ، از ملتان شده بر من می آمد ، و گفت باز من ملتان میروم ، راه خوف است مرا دعایی بکن تا من در ملتان سلامت برسم^۱ از اینجا تا بدان موضع که چندین گروه باشد ، از اینجا حد منست سلامت خواهی رفت ، از اینجا تا به ملتان حد^۲ شیخ بهاء الدین است ، الغرض چون از حد دعاگو بگذشت و در حد شیخ بهاء الدین افتاد (نام) ایشان بر زبان راند سلامت به ملتان رسید . چون بخدمت شیخ رفت جامه^۳ سرخ و لؤلؤ پوشیده بود شیخ آغاز کرد چیست ؟ که لباس شیطانی^۴ پوشیده ، و او را از حد دشوار نموده گفتم من : چندین اسباب شما می توانم دید ، شما لؤلؤ من دیدن نمی توانید . چون دید که یک پارگی از پرده بیرون آمدی^۵ . روی سوی او آوردند^۶ ، گفتند ، چرا چنین میکنی . آخر از آن (حد) یاد کن ، زکریا در باب تو هیچ تقصیر نکرده . همین که شیخ بگفت او ساکت شد ، سر بر زمین نهاد^۷ و باز گشت .

نقل است فرموده که وقتی شیخ بهاء الدین زکریا و دعا گوی یک جا شسته بودیم حکایت در سلوک میرفت . زمانی برآمد ، برجست باستاد^۸ های های بگریست و این بگفت : انا لله و انا الیه راجعون^۹ ، دعاگو پرسید که چه حال^{۱۰} است : گفت بر خیز ، ببین ، چون برخاستم ، دیدم از دروازه بغداد جنازه شیخ سعد الدین با جماعت بیرون آورده اند^{۱۱} پیش مسجد جامع بغداد نهادند^{۱۲} نماز جنازه میکنند ، آنگاه دانستم ، گفتم انا لله و انا الیه راجعون .

نقل است فرموده که وقتی درویش بیامد ، بیعت کرد ، التماس کرد که من

۱- تا الف : تا من سلامت در ملتان برسم .

۲- تا الف : عهده ، ناب : عهد .

۳- ناب : سلطانی .

۴- ناب : آید .

۵- پن : کردی .

۶- پن : آورد .

۷- مک : برخاست .

۸- شر : کلمه استرجاع بگفت .

۹- شیر : حالت .

۱۰- مک : آوردند .

۱۱- سن : نهادند .

خواہم مرا از ملتان تا دہلی ہیچ حجاب حائل نباشد۔ خدمت شیخ فرمود کہ «برو یک چند بدارا ہمین کہ یک چند بداشت ہیچ حجاب نماند۔ باز بیامد بخدمت شیخ و گفت چیزی می خواہم (تا) از دہلی تا دریا ہیچ حجاب نماند، شیخ فرمودہ کہ برو یک چند دیگر بدار، چون یک چند دیگر بر آورده، از دہلی تا دریا ہیچ حجاب نماند باز عرض داشت نموده، می خواہم از مشرق تا مغرب ہیچ حجاب نماند، باز شیخ فرمود برو یک چند دیگر بدار، همچنان شد، باز بیامد بخدمت شیخ کہ می خواہم از عرش تا فرش ہیچ حجاب و ظلمت نباشد^۱۔ کار درویش بالا گرفت، همچنان شد، باز آمد کہ می خواہم کہ حجاب کبریا ہیچ نماند، ہمین کہ این بگفت خدمت شیخ آہ بزد^۲ و آن شخص بسوخت و نابود^۳ شد۔ بعد از آن شیخ فرمود کہ «دار را بکمالت رسانده بود^۴، اگر از این مہترشدی^۵، در خلافت افتادی، چون طاقت نیاورد^۶ او را بخدا^۷ رسانید» آنگاہ فرمود «چون آنکس در راہ حق کمالت رسید، از عرش تا فرش حجاب عظمت ہیچ پوشیدہ نمی ماند۔ پس چون این چنین باشد در جہان نمی گذارند۔»

نقل است فرمودہ کہ وقتی بسمع برادر شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین رسید، کہ این درویش از سر شکوہ چیزی^۱ از نفس بیرون میدہد، او درشت مزاج بود نپسندید۔ بر فورنامہ نوشت، کہ این چہ نادانی است کہ تو میکنی^۲؟، اسرار دوست کشف مکرر دانی۔ نزدیک اہل سلوک این ہیچ نیست۔ گفت ای برادر (از) گفتگوی گذشتیم،

- ۱- مک: شیخ او را مسغولی فرمود۔
- ۲- مک: ثری تا عظمت۔
- ۳- ناب: کسمہ «حجاب» ندارد۔
- ۴- بن: نماند۔
- ۵- سن: آہی بر آورد۔
- ۶- بہ: معنی نابود است۔
- ۷- بن: کار بکمالت رسیده بود۔
- ۸- نا الف: بیشتر گذاشتی، ناب: بیشتر بگذشتی۔
- ۹- نا الف: نیاوردی۔
- ۱۰- بن: ازینجا۔
- ۱۱- نا الف: خبری۔
- ۱۲- شیر: میگوئی۔

ليكن دريای سينه^۱ من مالا مال شده است ، و در او جای نمانده است که درو بگنجد .
ضرورت کشف کرده می شود . پس بگو چه کنم ؟ چون جواب اين درویش به بخدمت
رسيد فرمود که يار ما کار بکماليت رسانيده .

فرموده وقتی دعاگو و شيخ الاسلام شيخ بهاءالدين مسافر بوديم ، نزديک دريا^۲
رسيديم ، آنجا کشتی نبود ، که بگذريم چون بسيار مدت شد روی سوی من کرد
که اينجا ضرورت است که بگذريم ، چون کشتی^۳ نيست ، پای در آب نهاديم
بگذشتيم .

نقل است فرموده که برادرم شيخ الاسلام شيخ بزرگ از حد بزرگ بود^۴ از
خانقاه بيرون آمد سوار شد ، در ملتان بگشت ، و گفت اين ندا در دهيد که هر که
امروز روی بهاء الدين بيند ، فردا قيامت من ضامنم ، اگر او را در دوزخ برند . آنکه هر
که خلق از ملتان بودی^۵ آمدند روی مبارک شيخ ميديدند . شيخ سوگند می خورد
که فردا قيامت در دوزخ نروى ، که در من فرو خواندند که ای بهاء الدين هر که امروز
روی تو بيند فردا قيامت ما آتش دوزخ بر روی حرام گردانيم .

نقل است فرموده که وقتی من و برادرم شيخ بهاءالدين زکريا با مشايخ بغداد
نشسته بوديم حکايت در کرامات اولياء ميرفت . چند نفر از ايشان بامتحان سخن می
گفتند ، بلکه برين حديث (که) قوت مرد بجدی می بايد ، که اگر بگويد نه اين
تمام^۶ مسجد که در اين نشسته ام مرصع گردد . بزور خدمت شيخ الاسلام شيخ
بهاء الدين زکريا سر در مراقبه کرد . یک زمانی نگاه کرده فرمود به بينيد نگاه کردند ،
تمامی مسجد از خشت و چوب زر گشته بود ، و همه مرصع شده ، همه کس بر خاستند
و اقرار کردند که اينک مرد خدای را همین کماليت است . و الله اعلم بالصواب .

«قسم سوم»

نقل است از ملفوظ سلطان العارفين شيخ نظام الدين فرموده ، که شيخ الاسلام
شيخ بهاء الدين زکريا چون بخدمت شيخ الشيوخ العالم شهاب الدين عمرا السهروردی

۱- بمعنی رود خانه .

۲- بمعنی قايق .

۳- ناب : چه بزرگی بود .

۴- نا الف : از خلق ملتان بودند .

۵- نا الف : تمامی ، پن : نماي .

رضی اللہ عنہ بیوسا ، در خدمت ایشان از ہفدہ روز پیش نبود : در این ہفدہ روز خرفہ و سجادہ و نعمتہای عظیم ، و عطاہای جسم بنظر شفقت مرشد و کشف کرامت بہارت فرمود ، بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ہندوستان آمدہ ، باز عزیمت کرد چون روان شد ، پیش شیخ جلال الدین تہریزی بیاسد ، شیخ جلال الدین گفت : شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین ، فرمان شیخ الشیوخ ہمین است ، کہ باز گردی ، بعد از آن فرمودہ کہ «در ہفدہ روز چندان نعمت حاصل کردہ کہ بازاران قدیم سزاجہا مغسول گردانند ، و گفتند کہ چندین سال خدمت کردیم ، ما را چندین نعمت نرسیدہ ہندوستانی بیاسد ، در اندک روز شیخی و سجادگی و نعمت فراوان یافت ، این خیر بظاہر ! شیخ الشیوخ رسید ، ایشان را جواب دادہ کہ تم ہیزم تر آوردید ، و در ہیزم تر آس دیر نبرد و این ہیزم خشک آوردہ ، بیک لطف آتش در گرفت .

بعد از ہفدہ روز از خدمت شیخ الشیوخ روان شد ، وقت وداع اناری حضرت شیخ بر دست داشت ، از دست مبارک خود بدست من داد ، یک دانہ از آن بر زمین فند ، من در حال بر دانہ ، و در دستان کردم ، شیخ بمرحمت فرمود «ای بہاء الدین زکریا بن دنیا بود ، و خواستہ از دست تو برود ، تو برداشتی و خوردی ، دین و دنیا ہر دو بردی» .

نقل است فرمودہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین قرس بہ سرہ العزیز شہی از

۱- سر : در بیوسا .

۲- مک : چند .

۳- سن : ہمین ، تا الف : چندان .

۴- بن : حاضر آوردہ ، تا الف ، حاضر کردہ .

۵- تا الف : چندان .

۶- مک : بسمع .

۷- مک : بجای بہارت متی «نعمت و کرامت عطاء اللہ تبارک و تعالی است ہر کہ را خواستہ دہد و ہر چہ دہد او دہد بن درمیان واسطہ پیش نیم و ہم ہیزم . . .»

۸- تاب : دیر تر ، شمر : ہرگز .

۹- تا الف : دہ .

۱۰- این حکایت را فقط در نسخہ مک و سن ذکر کردہ اند .

شبهاروی سوی حاضران کرده گفت: «کسی باشد که از شا در دو رکعت دو بار ختم قرآن کند» از حاضران کسی تکلیف این معنی قبول نکرد. شیخ بهاء الدین پیش رفت، و در چهار رکعت دو ختم قرآن کرد و در دوم رکعت اخلاص خوانده، نماز تمام کرد.

نقل است فرموده شیخ الاسلام بهاء الدین رضی الله عنه که «هر چه بمن رسید از نماز و او را بکردیم^۲، اما^۱ یک چیز نتوانستم کرد^۳، و آن^۴ چنان بود، که بمن رسید که فلان بزرگ در آغاز صبح تا طلوع آفتاب ختم قرآن میکردی^۵ هر چند که خواستم، نتوانستم.»

نقل است فرمود که «من به بندگی شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در مدرسه مشایخ کبار و اولیای نامدار بودم هر یکی بقدر وسعت خویش کلامی کرده، تا یکی گفت که «آن روز که در شکم مادر بودم، و جان من در جسد من در آمده است، از آن روز تا امروز معلوم دارم» شیخ الاسلام فرمود «این از بزرگان آسانست^۶». من پرسیدم «یا شیخنا چو نیست؟» شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا گفت که «روز میثاق عهد پروردگار» الست بر بکم» شده بود، از آن روز تا آخر روز چنان معلوم دارم، چون حکایت^۷ در این مجلس است.»

نقل است شیخ بهاء الدین بارها گفتی که در هر دری و سری مباشید^۸. یک در بگیرید و محکم بگیرید.

در هر دری مرو که ز تو آبرو رود
یک در برو بگیر ولی استوار گیر

- ۱- مک: فرمود.
- ۲- سن: بعمل آوردم.
- ۳- مک: مگر.
- ۴- سن: کردن.
- ۵- مک: این.
- ۶- شیر: بکردی.
- ۷- شر: این نشانی از بزرگان است.
- ۸- مک: حال.
- ۹- نا الف: همه رو مباشید.

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین با علما بجا در بحث بود سخن درین جا شنید ، کہ ولایت آنست کہ مرد خانہ کعبہ را بجای خود معاینہ بدیگران نماید . ہمین کہ شیخ الاسلام این سخن شنید ، در حال سر در مراقبہ کردہ ، تا دیری بود بعدہ سر بر آورد و گفت «چشم پیش کنید» ہر ہمہ چشم پیش کردند ، کعبہ را معاینہ دیدند ، آنگاہ گفتند ، این مرد کامل کہ آمدہ ندیدیم کسی را برابر مرتبہ او .

نقل است فرمودہ کہ وقتی قباجہ بہ خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بیامد ، خواست کہ شیخ را امتحان کند روی سوی حضرت شیخ آوردہ گفت : «نشان اولیاء چیست؟» در این سخن بود و آخر نکرده ، تا یک مگسی آمدہ برینہی آن . نعی نشست . قباجہ آنرا براند ، نعی رفت ، و بینہی او را محکم گرفت ، نعی رفت اگر براند ، چنانچہ چند کرت راند ، نعی رفت ، آنگاہ قباجہ باز پرسید کہ «نشان اولیاء چیست؟» شیخ فرمود «باری مگسی بر بالای بینہی اولیاء نشیند» برخاست و اقرار کرد .

بعد از آن فرمودہ کہ شنیدم از بزرگی کہ از ابتدا تا انتہا ، کہ شیخ در حیات بود ، مگسی بر روی و بر بینہی و بر جامہ حضرت بہاء الدین نہ نشستی .

نقل است فرمود کہ شیخ الاسلام بہاء الدین چون از حج باز گشتہ آمد ، دید کہ بارہ کاغذ حریری بر درہ ایشان افتادہ ، و در آن نوشتہ بود ، ہر کہ می خواہد حج او قبول افتد ، آستانہ شیخ را بوسہ زند ، در آن سال یک لک و بیست ہزار

۱- نا الف : کلمہ پیش ندارد ، مک : باز کنید .

۲- مک : باز کردند .

۳- سن : پیش خود دیدند .

۴- شر : ناہ .

۵- نا الف : «و این سخن ناتمام بود» .

۶- بن : چنانکہ .

۷- بن : آغاز .

۸- مک : تن .

۹- نا الف : دست .

۱۰- سن : دہد .

۱۱- بن : از آن سال .

آدمی در حج رفتہ بودند . چون این سر آشکار شد . ہر ہمدہ در ملتان آمدند ، و آستانہ شیخ را بوسہ دادند ، و باز گشتند ، و بعد از این ہر حاجی نہ از حج باز آمدی ، تا آستانہ حضرت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین بوسہ نزدی خانہ نرفتہ .

نقل است فرمودہ جوانی در ملتان نقل کردہ ، وان جوان در معصیت گرفتار و معروف بود . بعد از نقل^۳ او را در خواب دیدند ، کہ جامہ سبز پوشیدہ در بہشت می خرامد . پرسیدند کہ تو مردی فاسق و بدکردار بودی . این درجہ از کجا یافتی ؟ گفت ہمچنین بودہ کہ شاہ میگوئید ، اما وقتی پیش در شیخ بہاء الدین میگذشتم ، آستانہ^۴ ایشان بوسہ دادم ، چون نقل کردم فرمان آمد کسی نہ آستانہ شیخ الاسلام بوسہ زند ما او را در آتش^۵ نسوزیم و جای او در بہشت کنیم .

نقل است فرمودہ نہ وقتی شخصی را تہمت دادہ ، و دست او بریدہ بودند ، او بہ خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین چند روز ملازمت می نمود . روزی خدمت شیخ رفتی پیدا شدہ بود . در آن حال روی سوی آن شخص کردہ گفت نہ «بکدام حاجت می آئی ؟» آن شخص دست بشیخ الاسلام نمود ، شیخ روی سوی آسمان کردہ گفت : «الہی دست بدین بی دست بدہ»^۶ ، بمجرد گفتن خدای تبارک و تعالی دست آن بہرست درست کردہ ، چنان (کہ) بود .

نقلی است فرمودہ ، نہ وقتی شیخ بہاء الدین ز نریا در جانب کردہ سراندریب مسافر بودند ، و یک سال^۷ بالای نوہ مقام داشت . روزی مردی بیس ، بشوارہ^۸ ہیژم بر سر نوہ (ردہ) میگذشت ، مفلس و عیالدار^۹ بود ، و دختران بالغ داشت ، نظر شیخ برو افتاد ، او را پیش خود طلبیدہ ، دست بر پشتوارہ بزد ، و آن بشوارہ^۹ ہستم

- ۱- نا الف : آن جمع .
- ۲- مک : ندادی ، شر : نبردی .
- ۳- شر : مردن .
- ۴- نا الف : در .
- ۵- ناب : دوزخ .
- ۶- شر : دست بریدہ ، مک : بی ید .
- ۷- سن : یک سال تمام .
- ۸- نا الف : پشتارہ .
- ۹- نا الف : مفلسی عیالدار بود .

زر گشت ، آنکھ اورا گفت «بر اینجا ما را داشته بودند از سبب تو بود ، تا کار تو تمام
انیم و اینجا بر گردیم».

نقل است فرمودہ کہ وقتی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین در سمرقند مسافر بود ،
بیرون سمرقند طایفہ میستان مجزومان^۲ بودند . قضا را گذر شیخ بر سر ایشان افتاد .
ہر ہمہ پیش آمدند ، از حال خود تضرع نمودند^۳ و گفتند کہ دعائی در کار ما
ہے ، اللہ خدای تعالی ما را از ریخ بینی^۴ صحت دہد . چون وقت در آمدہ بود ،
و شیخ دست بر دعا برداشت ، صحت ایشان درخواست کردہ^۵ ، آواز ہاتف بر آمد^۶ ،
کہ ای بہاء الدین خشم بر ایشان بہرود^۷ بگذار شیخ باز دعا کردہ . فرمان
داد . بگو تا در این حوض در روز^۸ ، غسل کنند ، فرمود «درین حوض در آئید ،
غسل کنید» . در آواز ، غسل کردند . هنوز بیرون نیامدہ بودند ہر ہمہ از آن
بیماری صحت یافتند .

نقل است فرمودہ کہ بہاء الدین زکریا وقتی چنان خوش بود کہ ہفت شبان روز
در عالم تعویذ نمازی^۹ بعد از ہفت روز قطرہ آب از چشم مبارک [روان] شد ، و ہر قطرہ
کہ بر زمین افتادہ^{۱۰} ، در قیمتی میشد ، و حاضران یکن یکن ہر کس در قیمتی می
گرفتندی^{۱۱} کہ آنرا قیمت نبود^{۱۲} ، بعد از آن خادمی بود ، از آن^{۱۳} سؤال کردند
فرمود کہ این ساعت چنان در انوار تجلی مستغرق بودم ، کہ از زیبائی انوار چہل ہر
قطرہ اسک کہ از چشم فرو می افتید ، در قیمتی می شد .

- ۱- مک : پر نشہ روم .
- ۲- شر : «مریضان و محرومان» ، ناب : مجزومان و محرومان .
- ۳- نالف : نردند .
- ۴- پن : نیستی ، سہر : ہستی .
- ۵- شر : برای ایشان صحت طلبد .
- ۶- نالف : ہاتف آواز داد .
- ۷- مک : می بود .
- ۸- سن : آید ، نالف : آویزند .
- ۹- مک : بتاند .
- ۱۰- نالف : افتادی .
- ۱۱- شر : می چیدندی .
- ۱۲- نالف : قیمت نتوان نرد .
- ۱۳- مک : از این حال .

نقل است فرموده ، که شیخ بهاء الدین زکریا هفت هزار علم^۱ درویشی مرتب کرده بود ، و از این جمله را بکردار رسانیده بودند^۲ و مرتبه ایشان بدان غایت بود که اگر نظر در آسمان کردی عظمت عظیم دیدی و اگر نظر در زمین کردی ، تا تحت الثری دیدی^۳ و بارها این فرمودی^۴ که اگر درویش از این بیشتر گوید ، شنوندگان را زهره آب گردد^۵ و این مرتبه درویشان را ارزانی است^۶ .

نقل است فرموده ، که وقتی چند نفر یاران به نیت پای بوسی ، شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین از بغداد روان شدند ، قضا را گذر ایشان در بادیه ای افتاد ، که در آنجا پنج روز آب نبود^۷ ، زبانهایشان بیرون افتاد^۸ ، چون نام شیخ بر زبان رانند^۹ ، در زمان^{۱۰} درویش بصورت شیخ سبوی^{۱۱} آب بر^{۱۲} دست گرفته پیدا شد و آب ایشان را بخورانیده و از پیش ناپیدا شد . بعد مدت که آن مسافران بخدمت شیخ آمدند ، و سر درون خانقاه کردند^{۱۳} ، نظر ایشان بر شیخ افتاد ، همه کله بر زمین نهادند ، فرمان داد که بنشینید و حکایت خودها گفتند^{۱۴} شیخ فرمود که ختم بر بنده کنید که آن بهاء الدین بود که بفرمان خدای تعالی همه سیراب کشتید^{۱۵} . هر همه برخاستند ، و انرار کردند .

- ۱- شر: عالم .
- ۲- نا الف: بجای عبارت متن فقط کلمه بکرد وجود دارد .
- ۳- مک: معلوم گردیدی .
- ۴- شر: سخن براندی .
- ۵- مک: شود .
- ۶- سن و ادنی درجه درویشان است .
- ۷- مک: نیافتند .
- ۸- ناب: زبان شان از تشنگی بیرون آمده بود . سن: افتاده بود . شر: حاد
- ۹- سن: آوردند .
- ۱۰- نا الف: همان لحظه .
- ۱۱- مک: آفتابه .
- ۱۲- مک: سن: در دست .
- ۱۳- شیر: درون خانقاه آمدند .
- ۱۴- نا الف: ماجرا عرض کردند .
- ۱۵- مک: نا الف: شما را آب داده .

آری تم بودید ، اما از ادب نتوانستیم گفتن!

نقل است فرمودہ کہ شیخ بہاء الدین در سیاحت بود ، وقتی بر سر جمع جوانان رسید ، در میان ایشان نشستند ، نوری در میان آن جمع معاینہ ، چون نیکو نگاہ کردی ، یکی را دید از آنجملہ کہ نور ازو مطمع میشود آہستہ نزدیک او رفت ، و گفت کہ تو در میان آن قوم چہ میکنی ، او جواب داد ، و گفت ای زکریا بدانی کہ در میان ہر عدسی خاصی است :

نقل است شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا جانب بخارا مسافر بود ، و در آنجا ایام فحشا سال صعب بود کہ مرآسی را بخورد آدمی ، ہر کس از بزرگان شہر بالتفاوت می گشتند ، دروشی در شہر ما شریب و بیگس رسیدہ است ، او را بگوئیم تادعی بران دنیا ، چہذا حق شہر یکجا شدہ ، بر سر نمازگاہ آمدند بخدمت شیخ عرض کردند ، ہنگامی شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین زکریا بر سر منبر برآمد ۲۰ وضائیہ ز سر خود فرود آوردی ، ہدی سوی آسمان کرد ، و گفت «اسمی اکثر شیخ شہاب الدین سہروردی طائیفہ بصدق دل بر سر من نہادہ است ، و من نیز بصدق قبول کردہ ام ، سعادت دنیا و دین بدستہ ام ، باران بہار د ، ہنوز این سخن تمام از دهن بیرون نکرده بود کہ باران بچاکم رب بعد از من بہا شدہ چندان بہارید ، آہ سدا شہان روز از ان شہر آب تم نشدہ

نقل است فرمودہ کہ از مولانا صدر الدین صوفی شنیدہ ام ، کہ او گفت ، من وقتی بر مولانا بجم الدین شامی بودم ، از من پرسید کہ چہ چیز مشغول می باشی ؟

- ۱- من : نمی توانستم گفت .
- ۲- سک : چہ می .
- ۳- شیر : آنجا .
- ۴- پن : طالع میشود ، تاب : مطمع شدہ .
- ۵- شیر : آن .
- ۶- شیر دعای یاد کند .
- ۷- شیر : آمدند .
- ۸- نالف : کلاہ .
- ۹- شہر : این سخن تمام نکرده بود .
- ۱۰- نالف : نا .
- ۱۱- شیر : ہفت .

گفتم در مطالعه تفسیر، گفتم کشف و ایجاز و عمده مولانا نجم الدین، مرا گفت که کشف و ایجاز بسوز، همان تفسیر عمده را بخوان، مولانا صدر الدین گفت که من باوا نگفتم چرا چنین میگوئی؟ گفت من نمیگویم شیخ بهاء الدین می فرماید، مولانا صدر الدین گفت که این سخن مرا گران آمد، چون شب درآمد، این هر سه کتاب پیش چراغ میدیدیم، ایجاز و کشف هر دو فرود بودند، عمده بالا بود. در این میان در خواب شدم، ناگه شعله برخاست بیدار شدم، کشف و ایجاز هردو سوخته شدند، و عمده سلامت ماند. گفتم لفظ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین در کار بود^۲ و این هردو سوخته شدند^۳ او سلامت مانده بود.

نقل است که شیخ صدر الدین وقتی می خواست^۴ که مفصل نحو، بخواند، پیش پدر شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین آمد، عرض کرد، شیخ الاسلام فرمود که امشب صبر کن تا شب بگذرد، چون شب بگذشت^۵ شیخ صدر الدین خواب دید که یک کس را زنجیر کشیده می بردند. پرسید که این کیست؟ گفتند زنجشیری صاحب منزل است، در دوزخ می بریم» از هیبت آن از خواب بیدار شد، بخوابت شیخ الاسلام آمد، شیخ فرمود «دیدم شب حال زنجشیری، و کسی که بگوید و بر آن عمل نکند، سزای او این باشد^۶، تا آنچه میدانی^۷ همان را کار بند.»

نقل است فرموده که وقتی در خانقاه شیخ بهاء الدین چند نفر دزدان آمدند، همین که نظر شیخ برایشان افتاد، هر همه کور شدند، فریاد نردند^۸ که ما توبه کردیم، اگر چشم ما باز دهید^۹، شیخ دعا کرد چشم هر همه ایشان روشن^{۱۰} شد،

- ۱- شیر: مک: بدو.
- ۲- مک: شد.
- ۳- نا الف: بسوخت، مک: سوختند.
- ۴- سن: عمده.
- ۵- نا الف: بخوابت.
- ۶- مک: که تا.
- ۷- سن: درآمد.
- ۸- مک: است.
- ۹- سن: دانی.
- ۱۰- نا الف: آوردند.
- ۱۱- نا الف: دهند، شیر: دهانید.
- ۱۲- ناب: نیکو، مک: درست.

فرمان سلطان محمد سلطان شہزادہ، و مریدان شہزادہ، تا آنکہ ہر یک صاحب ولایت بہ رکت نظر شیخ شہزادہ

فرمودہ، نہ ولی شیخ بہاء الدین را با خدمت شیخ قطب الدین بختیار ملاقات شدہ بود ہن وقت جمع در دہند، و در رخص شہزادہ ہمچنین گویند کہ در ہوا در یک کہ فرود رخص کردندا خبر از خوبیش نہاشتند، و چون آن مقام جدا شدند، پس ملاقات شدہ و این شعر بر زبان می گفتند:

«حاجی بسوی کعبہ رود سن بسوی دوست»^۱

پس است فرمودہ، نہ ولی شہزادہ از بختارہ خدمت شیخ بہاء الدین زکریا را در رخص شہزادہ و جمع بختارہ، ہمین آواز شیخ او را بدید، دستار بستہ و دنبالہ^۲ داشتہ و مجموعہ بختارہ و کتب بختارہ باد و مار تیز بہ آسہ، یکی دنبالہ دستار، دو تار چو بر آن داشتند چنان ہمت خورد کہ در حال خدمت شیخ مرید شدہ سر محبوق شد.

فرمود ولی و مریدان را در غلہ حاجت شدہ، از خدمت شیخ الاسلام شیخ زکریا زکریا کہیں نردہ، شیخ فرمود شدہ بہو بہریر، ولی سلطان منعقان خود را فرستاد، تا خبر بچسبند، مریدان شدہ بسوی بقرہ بہرا شد، ولی را خبر کردند، ولی خدمت، شیخ را شدہ فرمودہ، است، نہ بسوی بقرہ، آنرا بخدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین باز آوردند، شیخ فرمودہ فرستاد نہ «زکریا را از آن حال خبر است، ترا آن نہ بسوی بقرہ بہرا شایک»

۱- شیر: می کردند.

۲- تا الف: بسوی.

۳- تا الف: سن رہ بسوی کعبہ رود آن بکوی دوست.

۴- شیر: بختارہ.

۵- شیر: فرستاد.

۶- شیر: شہزادہ.

۷- شیر: تافتہ، تپ: یا فہم.

۸- شیر: دوم.

۹- تا الف: کنائیس.

۱۰- شیر: افناد.

۱۱- سن: ہم.

نقل است فرموده ، متعبدی بود که آنرا عبدالله روسی گفتندی ، روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بدو رفت او را گفت برخیز دوگانه بگزار ، چگونه . میگزاری ، آن مرد برخاست دوگانه بگزارد ، مگر میان دو قدم ، چنانکه^۲ آمد است . فرجه بیشتر گذاشت ، شیخ او را فرمود «این مقدار^۳ فرجه بیشتر کرده است . باز آن مرد آغاز کرد ، قدم همچنان نهاد ، که خدمت شیخ فرموده ، بار دیگر او را فرمودند الغرض هر چند آمد او را می گفت ، که پای چنین بنه نتوانست ، شیخ فرموده برو در آنچه ساکن شو ، برفت در آنچه ساکن شده ، یکی از واصلان حق گشت .

نقل است فرموده که قاضی قطب الدین کاشانی رحمه الله علیه مرد عالم و مصلح و متورع^۴ بود ، او را مدرسه بود در ملتان علیحدہ ، شیخ بهاءالدین هر روز آنجا حاضر شدی ، و نماز با جماعت گزاردی ، تا روزی مولانا قطب الدین از خدمت شیخ برسد ، که هر روز از مقام^۵ خود چندین^۶ دور سی آئی^۷ و اقتدا سی کنی ، حکمت چیست ؟ شیخ جواب داد که «برین حدیث عمل می کنم^۸ : قال النبی علیه السلام من صلی خلف عالم تقی فکا نما صلی خلف النبی علیه السلام .

بعده فرموده ، که هم شنیده ام و العبد علی الراوی که روزی شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین بران مقام حاضر شده ، قاضی قطب الدین در نماز با صد ادا اداست می کرد . یک رکعت نماز گزارده بود ، که شیخ به رکعت دوم^۹ پیوست ، قاضی قطب الدین کاشانی به شنیده پیوست^{۱۰} ، پیش از آنکه سلام گوید شیخ بهاءالدین برخاست نماز خود تمام کرد . قاضی قطب الدین شیخ را گفت چرا پیش از سلام برخاستی ، شیخ فرمود اگر کسی را بنور باطن معلوم شود ، که امام را سهو نینتاده است ، روا باشد . تا هم چنین گفتند .

۱- مک : برو .

۲- پن : چنانچه .

۳- شیر : قدر .

۴- پن : واع .

۵- پن : مقدم .

۶- پن : چندی .

۷- شیر : بجای میائی و میکنی ، می آیند و می دانند دارد .

۸- نا الف : کار میکنم .

۹- شیر : دوم .

۱۰- پن : تشهید نشست .

بعد از آن آنجا حاضر نشد.

نظر است یک روز دنبال تک امام افتد کرده و بعد از سلام او را فرموده ،
با امام المسلمین این نماز نبود ، بیکہ دنبال آدوگہ دویدی ، پاره در کشت کار بودی ،
پاره بیش سہان بودی ، پاره در خانہ بودی ، پاره بیرون خانہ بودی ، این نماز موحدان
نست ، بیکہ بازی کودکان بود ، این نشاید» بعد از آن شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین
از زبان مبارک این دو بیت فرمودند :

«تن درون نماز دل بیرون کشتہا میکنی ز نادانی
این چنین جانب بریشان را شرم پادا نماز میخوانی»

آن امام توبہ صادق کردہ بود ، و دل را تصفیہ بہ نظر شیخ نمود.

نظر است فرمودہ ، آنہ جمعی بہ خدمت شیخ بہاء الدین بیامدی و رفتی چیزی
خوردی در میان نبودی ، یکی از ایشان سؤال کرد ، این حدیث از رسول صلی اللہ علیہ وسلم
ہست : «سن زا رحما ولم یلق منہ شیئا و کانماز رہیما»

فرمود آری ، آنکہ سائل بگفت : شما ہمین حدیث عن نمی شنید ، شیخ فرمود
داخلی معنی این حدیث نمی داند ، خوبی بود و نوع است ، عوام و خواص . مرا با عوام
کار نیست ، اما چون خواص می آیند ، بن از خدا و رسول و سنوت و معرفت و شریعت و
مائدہ آن میگویم ، اسان را از آن فائدہ می باشد ، و این مائدہ بہتر است از دنیا و
آخرت و خوش طعام.

نقل است فرمودہ ، کہہ یکی بخدمت شیخ بہاء الدین آمدہ سلام رساندہ شیخ
برسد در آن تمام کس است . شیخ را این آمدہ نشانیمہ گفت ، شیخ فرمودہ چہ حاجت
است ، او مراروی دیدہ است ، آن مرد گفت ، آری بندہ شما است ، و مرید شما است
فرمودہ کار تمام است .

۱- مک : گردیدی .

۲- شیر : هست .

۳- ناب : نہ درون نمازی بیرونی .

۴- ناب : تصفیہ کردہ بنظر شیخ عذر نمود ، نا الف : عذر نمود .

۵- مک : فائدہ ، نا الف : فائدہ .

۶- سن : طعام خوش است .

۷- ناب : آئینہ .

نقل است ، فرموده ، مردی از مریدان شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین او را حسن نام افغان گفتندی ، صاحب ولایت در غایت بزرگی ، چنانچہ شیخ بہاء الدین فرمودہ : اگر فردا قیامت^۱ ، خدای تعالیٰ مرا بگوید کہ بہ^۲ درگہ ماچہ آوری من بگویم کہ صدق و اعتقاد حسن افغان را آورده ام . «وقتی ابن حسن افغان در کوئی می نشست ، بہ مسجدی رسید ، مؤذن تکبیر گفت ، امام پیش رفت و خاتی بہ جہانت بپوستند ، خواجہ افغان نیز بیامد و باو^۳ اقتدا کرد . چون نماز تمام شدہ و ختی باز نشست ، خواجہ حسن نزدیک امام رفت ، و گفت ای امام در نماز امامت آوردی ، من اقتدا بہ تو کردم ، تواز آنجا بدہلی رفتی ، و بردہ ہا خریدی و باز گشتی و در میان آدمی ، من دنبال تو^۴ خستہ شدہ می گشتم ، بگو باری این چہ نماز است .

بعد از آن در شرح بزرگی او فرمودند کہ وقتی در موضعی مسجدی بیامی برداشتم خواجہ حسن در آنجا رسید ، اہل عہارت را فرمود کہ محراب را ہچنان^۵ راست بنمایند کہ قبلہ اینطرف است . این سخن گفت و بجای اشارت کردہ ، دانشمندی حاضر بود نواہ آورد ، و گفت بی سمت میگوئی^۶ قبلہ طرف دیگر است . در میان ایشان سخن شدہ خواجہ حسن دانشمندی را گفت ، روی ابن طرف کن کہ من میگویم . چون دانشمند روی آن طرف کرد ، کعبہ را معاینہ نمود^۷ دست و پای حسن افغان بوسید و گفت سمت ہمانست کہ حسن گفت .

فرمودہ کہ شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را مریدی بود ، خواجہ ابو علی انہری گفتندی ، یکی از واصلان حق بود . او را علی خان عاشق نیز می خواندند ، از بیرون ملتان در غازی مسکن (داشت) . شیخ روزی بروی رفتی ، ہمچنین خواجہ علی خدمت شیخ الاسلام شیخ بہاء الدین را بدید ، روی ہر زمین آورد بنشست ، بکہ^۸ برداشت ،

۱- مک : فرد ای قیامت .

۲- پن : در .

۳- پن : بدو .

۴- ناب : رفتند .

۵- شیر : درد نبال .

۶- مک : نہادند .

۷- سن : ہمچنین .

۸- مک : است .

۹- شیر : معاینہ دید ، پن : مقامہ دید .

۱۰- مک : سنک .

پہر زمین زد ، سکد زرشید ، شیخ چشم بر بست ، و گنت «نا غفور ، یا غفور» و گفت :
 «بچہن تمی باید شد» الغرض وقت شام درآمد تاریکی شد ، بو علی دران محل چراغ
 را اشارت کرد ، چراغ چنان روشن شد ، ہجرت چہار دہم ماہ ، شیخ اشارت آورد سوی
 چراغ ، اورا بسوخت ، شیخ بہ غضب شد و گنت کہ ترا راندیم و بدست نفس امارہ
 دادیم^۲ ، شیخ برخاست و درخاند آمد ، خواجہ علی چنان شد روزی ہزار نفسانیہ
 می خورد^۳ و فیما بین من طعام می خوردی^۴ میراشدی ، چون بجان آمد ، در لکھنؤ^۵
 خدمت شیخ جلال الدین تبریزی رفت ، از حال خود عرض داشت کرد ، شیخ جلال
 فرمود کہ آنکہ اجازت شیخ نباشد ، در حق تو دعا نتوانم کرد ، اما اجازت خود
 دادم ، الغرض شیخ جلال الدین مکتوب نوشت کہ راندہ آن برادر ہما آمدہ
 است ، بر بخت آن برادر ہاشم سادر حق او دعا کنیم ، مکتوب شیخ اسلام شیخ
 بہ الدین آورد و آنرا زیر مصلی داشت ، و دوگنہ گزارد ، تا بعد از فرغ نماز مکتوب
 را زیر مصلی برون برد ، چون نظر کرد ، خدمت شیخ بہاء الدین جواب مکتوب نوشتہ ،
 کہ چون برسد ، اگر از آن فعل توید شد ، دعا در حق او^۶ ، فرمود بو علی
 از آن توید آوردی ، گفت توید کردم ، بعد از آن شیخ جلال الدین دعا کرد ،
 منی تعوی مساجد برد ، چنانکہ خواجہ علی ، ہازہ چنان^۷ شد کہ بود ، بعد از آن
 شیخ بہ الدین شیخ اسلام شیخ بہ الدین از تبریز بیوست ، شیخ لطف فرمود در باب او ،
 منی است شیخ اسلام الدین : شیخ اسلام بہاء الدین وقتی در مجلس حکمت توریث^۸
 می آمد ، شخصی توریث خوان در آن مجلس بود ، نزاع آورد ، خدمت شیخ از غیب
 مجلس توریث بر آن شخص نمود^۹ ، چون بدرد^{۱۰} ہجرتان بود ، شیخ فرمود :

۱- سبب : آمدہ بود .

۲- شہر : روی اورا .

۳- شہر : بعد از «را زرد» : «شہر شکم دادیم» اضافہ دارد .

۴- بن : برآمد .

۵- مک : بخوردی .

۶- بن : لکھنؤ .

۷- سیر : بکنید .

۸- بن : چنان .

۹- نا : تورات .

۱۰- سن : نمودار کرد .

۱۱- مک : دید .

نقل است روزی پسر بزرگ شیخ ، شیخ صدرالدین عارف پیش در استادہ بود تا مردی بیامد ، سلام داد ، و مکتوب بند کرده بدست شیخ صدرالدین داد و گفت .
درین فرمان است کہ بدست شیخ بہاءالدین زکریا بدهی تا بخواند .
چون شیخ صدرالدین عارف عنوان نامہ بخواند ہای ہای بگریست و گفت :
«طلب دوست آمدہ است ، اما مگر تو ملک الموتی^۲ کہ برین صورت آمدہ ای»
گفت : «آری»

گفت : «شا چرا نمی روید ؟»

فرمودہ : کہ مرا فرمانست کہ بدست شیخ صدرالدین بدهید ، تا خدمت شیخ بدهید .»

خدمت شیخ صدرالدین آن نامہ اندرون خانہ برد . شیخ الاسلام بہاءالدین مشغول بود ، چون فارغ شد ، آن مکتوب را بدست شیخ داد چون آن مکتوب بستہ و باز کرد بشرف مطالعہ مشرف گشت^۳ ، فرمود :
«دور شوید»

ہمہ دور شدند ، سربہ سجده نہادند جان بحق تسلیم کردند^۴ .

از درون نعرہ برآمد ، کہ شیخ بہاءالدین بدوست پیوست .

الشیخ الکبیر المنیر قطبیۃ مرشدیۃ قطب العالمین ، غوث الثقلین بہاءالحق الشریعۃ و الطریقۃ والدین ، ابو محمد زکریا رضی اللہ از دنیا رحلت فرمود . من دارالبقاء الی دارالبقاء یوم الخمیس بعداداء الظہر حین قرب دخول وقت العصر فی السابع من الصفر ، سنہ ست وستین وستایہ من الهجرة القدسة و کن عمره بأئہ سنۃ ، و کن توطئة فی بلدة ملتان صانہا اللہ تعالی عن الحدثنان و غسلہ شیخ عمر العمودی وصلی علیہ شیخ صدرالدین ابو المغانم محمد رضی اللہ تعالی عنہ و دفن فیہا داخل الحصن الثقلین فی روضتہم و جاء الناس من بلاد شتی افواجا اقرباء کلہم اضیافہم و بلغ جاءہ الاضیاف فی بعض الاوقاف من خمسایہ الی سبعمائة و الی الف سوی سکنة الرباط و الحجرات و الخلیف .

۱- مک : آیا .

۲- سن : ہستی .

۳- بن : آمدہ است ، سن و ہستی .

۴- مک : مشغول بحق بود .

۵- نالف : شد .

۶- من : نمود .

- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۵ : فتوت : جوانمردی و در اصطلاح عبارت از ایثار است که غیر را بر نفس خود ایثار کنند .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۶ : صفی : به معنی دوست خالص است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۷ : ورع : عبارت از احتراز از چیزی است که دارای الخراف شرعی و یا شبه مضرت معنوی باشد یعنی خود داری کردن از ایاحات است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۸ : ایقان : عبارت از علم یقینی است بواسطه استدلال .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۹ : راسخ : بمعنی استوار و پای برجا است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۱۰ : قنود : بمعنی میشوا است .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۱۱ : مخدوم سید جلال الحق والشرع والدین بخاری : رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم رساله حاضر .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۱۲ : شیخ فرید الحق والشرع والدین گنج شکر : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۱۳ : شیخ نظام الحق والدین اولیا : رجوع شود به باب پنجم ، فصل اول .
- صفحه ۱۲۵ ، سطر ۱۴ : کوت کرور : شهر بست در تحصیل لیه میانوالی این شهر را محمود شرنوی در زمان آشور کشانی خود مسخر ساخت .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۱ : دیپال : پور شهر کوچکی است در ستان .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۲ : طی : به معنی گرسنه داشتن خود را است .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۳ : شیخ معی الدین عبد القادر جیلانی : معی الدین معروف به شوٹ الاعظم در جیلان در . روای هجری ۵۸۱ تا ۶۵۰ ، سلسله قادریه به اسم او منسوب است . و عالم معقول و منقول بود و تصانیف متعددی از به او نسبت داده اند از جنسه غنیه الطالیه در فقه ، بهجه الاسرار در تصوف و منقولات قادری معروف هستند ، بزبان عربی و فارسی شعر هم می گفت . در ۵۸۱ هجری در بغداد فوت شد و همانجا مدفون است .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۴ : صدر الحق والدین : رجوع شود به فصل دوم باب اول .
- صفحه ۱۲۶ ، سطر ۵ : شیخ شبلی : او از تلمیذ جنید و حسین بن منصور است نام او جعفر بن یونس است و قبر او در بغداد واقع است . او رئیس بود از رؤسای ولایت دساوند و مردی عاقل بود . فرمان روای - مازندران او را برسالت نزد خلیفه فرستاد و چون به بغداد رسید و

پرتو هدایت و مشاهده مقدسه آن دیار بر فضای اعتقاد او
تاخت توبه کرد و از دنیا اعراض نمود ، او هشتاد و هفت سال
عمر کرد .

- صفحه ۱۳۰ ، سطر ۲ : **دانگ** : بروزن بانگ شش یک مشقال .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۵ : **عرفات** : نام جای ایستاده شدن حاجیان بروز عرفه که روز
حج است و آن صحرایی است فراخ بقاصه نه آبروه از مکه
حاجیان در آنجا ایستاده شده لبیک و ادعیه خوانند و نماز ظهرو
عصر در آنجا گذارند و به مکه باز گردند .
- صفحه ۱۳۱ ، سطر ۶ : **ورث** : بالفتح واو و «ثای» مشته در آخر عربی است بمعنی
تازه و تر هر چیزی به معنی میراث گرفتن است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱۱ : **شیخ شهاب الدین سهروردی** : رجوع شود به باب دوم
فصل اول .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۱ : **شهود** : به معنی مشاهده و دیدن و گواه و در اصطلاح رویت
حق بحق شهود بود . خاصه حضرت وجود بود و شهود منقص
در مجمل رویت کثرت در ذات احدیت است .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۹ : **دینار** : بروزن بیمار نوعی از زر مسکوک رایج ولایت .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۲ : **مهتر** : رئیس و سردار و در متون قدیم بجای آقا برای ادای
احترام و حفظ بزرگواری بکار می بردند .
- صفحه ۱۳۲ ، سطر ۷ : **بندگی** : در متن به معنی آقا بکار برده شده .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۷ : **الست** : آیه شریفه است در قرآن «الست بربکم قالوا بلی»
یعنی خداوند تعالی قبل از خلق اجساد به ارواح فرمود ، آیا
من پروردگار شما نیستم ؟ گفتند بلی .
- صفحه ۱۳۴ ، سطر ۱۲ : **هلپته** : بروزن خریطه ، پنبه یاریسپان تاب داده و فنیته نغذ
مغرب آن است .
- صفحه ۱۳۸ ، سطر ۱ : **جلال الدین تبریزی** : رجوع شود به باب سوم ، فصل دوم .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۷ : **ام الكتاب** : عقل اول را از جهت احاطه ای که به امیاء دارد
بنحو اجمال ام الكتاب گویند .
- صفحه ۱۳۹ ، سطر ۱۵ : **برگ تنبول** : از سبزی ها است ولی کار آگهان این را از میوه
می شمارند ، این نوعی برگ است که در شبه قاره هند با فوفل
و آهک بخورند و لب سرخ کنند و دندان را پاک دارد و آنرا
پان نیز گویند .

- صفحہ ۱۴۰، سطر ۳ : ینابیع : بالفتح و کسر یای موحده و سکون یای تختانی و بعین مہملہ زدہ عربی است و بد معنی چشمہ های بزرگ آب است .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۵ : ملتان : اسم شہری است در استان پنجاب ، این نام از دو واژه سانسکریت در آمیخته ، «مول» (قدیم و بزرگ) و «تان» (جا و شہر) و بقول سنگم نام ملتان بنام خداوند مول (خورشید) نامیده شدہ است کہ پرستشگاہ دیرینہ اش طرف توجہ سابر مردم این مرزوبوم بودہ است . برای توضیح بیشتر رجوع شود بہ مقدمہ .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۷ : یوسف حجاج : سر تپ خاندان بنی امیہ بود . در یک فامیل غیر معروف در طائف ہنیا آمد و در زمان خلیفہ عبد الملک بن مروان در ارتش مأموریت پیدا کرد ، بہ سند حملہ برد و در ممالک غیر عرب، عربی را زبان رسمی ساخت .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۱۹ : غوث : فریاد رس ، و نیز یکی از آن دو تن نہ زمین و یسار قطب باشند و در اصطلاح غوث قطب را گویند او مانجا و ملاذ مردم است و از اولیا اللہ است .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۱۹ : قطب : کسی است نہ اہل حل و عقد بودہ و از اولیا اللہ است و در ہر زمانی مورد نظر خدا است و خداوند ظہم اعظم بدو عنایت فرماید و قطب در عالم وجود بمنزلت روح است در بدن .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۲۰ : لک ہالکہ : بمعنی صد ہزار است .
- صفحہ ۱۴۱، سطر ۲۰ : مرشد : یعنی راہ نما و ہدایت کنندہ و صوفیان مظہر عقل را مرشد گویند و مظہر نفس را دہل گویند نہ بدندان را براہ راست ہدایت می کنند .
- صفحہ ۱۴۲، سطر ۱ : اخیار : جمع خیر است و در اصطلاح مالکان اخیار ہفت تن را گویند کہ از جملہ سیصد و پنجاہ و نیش مردان غیب اند و آنها را ابرار نیز خوانند . بنا بہ گفتہ جنابی اہل حل و عقل از عرفاً و متصوفہ و اولیا اللہ را اخیار گویند .
- صفحہ ۱۴۲، سطر ۱ : نقبا : کسانی اند کہ برضامیر مردم مطلع باشند و آنها سیصد نفرند ، حجاب و پردہ ہا برای آنها بالا رفتہ و حقایق برای آنها مکشوف گردیدہ و از سر ایر ربوبیت مطلع اند .
- صفحہ ۱۴۲، سطر ۱ : نجبا : عبارتست از چہل نفریکہ امور بندگان و اصلاح حال و کار عباد را بعمہدہ دارند و در حقوق خلق تصرف می کنند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : اوتاد : عبارتند از چهار نفری که در چهار جهت دنیا هستند و بمنزله چهار رکن عالم اند و بواسطه این چهار نفر است که خداوند جهات را محفوظ می دارد ، هر گاه یکی از آنها فوت شده نائبی بجای او نشیند و آنها چهار رکن عالم معموره اند و ازین جهت اوتاد گویند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۲ : ابدال : حق تعالی زمین را هفت اقلیم گردانید و برای هر یک از آن هفت اقلیم یک تن از بندگان خود را برگزید و ایشان را ابدال نام نهاد و وجود هر اقلیمی را هر یک از آن ابدال هفت گانه محافظت می کند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : زاهد : یعنی معروض و انده و بانجمله اعراض کننده از دنیا و بهره های آنرا زاهد گویند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : عارف : یعنی شناسنده و کسی است که خدای تعالی او را به مرتبت شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده باشد و این مقام بطریق حال و مکشفه بر او ظاهر گشته باشد .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۳ : ناظر : بمعنی نظر کننده و نگرنده و نگاه کننده . عبارت از آن کسی است که برای مراقبت اعمال و رفتار دیگری می گمارند .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : مراد : به معنی مقتدا است و در اصطلاح آن است که قرب ولایت عارف بمرتبت تکمیل ناقصان رسیده باشد و مراحل سیروسلوک را طی کرده و طرق ارشاد و تربیت بنظرعیان رسیده و بامداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی گذشته و به عالم شرف و یقین رسیده و به مشاهده و معاینه پیوسته و بمرتبت شیخی و مقتدائی رسیده باشد .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۴ : سالک : عبارت از سائرالی الله است نه متوسل بین مبدأ و منتهی است مادام که در سیراست . سالک کسی است که در اثر مواظبت مقامات و طی مدارج معنوی و تحمل ریاضات در طریق وصول به حقیقت است .

صفحه ۱۴۲ ، سطر ۸ : مرید : نزد صوفیان و اهل سلوک کسی است که از اراده خود مجرد شده و از ماسوی الله بریده باشد و بردو معنی مقصدی به حق دیده او را بنور هدایت بینا گردانیده تا وی به نقصان خود ننگرد و دائماً در طلب کمال باشد و قرار نگیرد مگر به حصول مراد و وجود قرب حق .

- صفحہ ۱۴۲ ، سطر ۱۸ : داعی : یعنی خوانندہ و دعوت کنندہ و در اصطلاح کسی را گویند کہ محقق شدہ باشد بمعرفت عنوم سیاست نہ او را ادارہ امور مردم ممکن باشد .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۵ : واجدان : جمع واجد است ، واجد در عربی پایندہ و باقی را گویند ، او کسی است کہ بکلی از خودیت خود خالی شدہ باشد کہ موندوغ نماند تا جانب نہی برای او باشد و چون خدا را یافتہ باشد از کفر ماسوی چشم پوشد .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۵ : صابر : صبر کشیدہ ، مرد شکہا .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۶ : خایف : برسنیدہ .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۶ : ثابت : پابرجا ، دیر فرار و محکم و استوار .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۵ : قطب الدین بختیار اوشی : رجوع شود بہ باب سوم ، فصل دوم .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۴ : قباچہ : رجوع شود ، بہ باب سوم ، فصل اول .
- صفحہ ۱۴۳ ، سطر ۹ : نجم الدین صغری : او عالم فہم و از عممای معروف ہند بود در زمان سلطان شمس الدین لکھنوی بہ سمت شیخ الاسلامی منصوب شدہ بود ولی بعد از یک محاکمہ او را معزول کردند ، در شہن زمان فوت کرد .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : امارد : بہ معنی بی ریش و سادہ ، جمع امرد است .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : شمش والی : یعنی سلطان شمس الدین لکھنوی ، رجوع شود بہ باب سوم ، فصل اول .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۵ : نعلین : نعل و جز آن کہ پای فرزند است .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : کمارہ : جہذا : جمہ رود خانہ است کہ در ناحیہ شرقی شہر دہلی درہند جریان دارد .
- صفحہ ۱۴۴ ، سطر ۱۰ : لکھنوتی : لکھنوتی Lakhnoti یا لکھناباتی Lakhnabati : شہر شور Ghur یا پنجاب سرسبی بنگال بود کہ خرابہ های آن شہر ہم در بین رودخانہ گنگ و رودخانہ مہاندی بنظر می رسد ، بنیاد این شہر در قرن یازدہم میلادی گذاشتہ شد در ۱۵۹۴ امیر سر لشکر پنجاب خنجی در زمان قطب الدین ایبک این را فتح نمود و در ۱۵۷۵ میلادی وقتی مغولہا بنگال را فتح کردند پایتخت را از اینجا منتقل کردند بعد از آن بہ سمت ویا و سیل رود خانہ گنگ این شہر خراب شد .

- صفحه ۱۴۷ ، سطر ۴ : شوق: بمعنی خواهش و آرزو و میل خاطر است و در اصطلاح انزعاج را گویند در طلب محبوب بعد از یافتن او و فقدان او به شرط آنکه اگر بیاید ساکن شود و عشق همچنان باقی باشد .
- صفحه ۱۴۸ ، سطر ۱۰ : توپره: بضم اول و سکون واو مجهول و باء موحده و رای مهمله وها در آخر ، لغت فارسی است به معنی کیسه نه در آن دانه بخورد اسبان دهند .
- صفحه ۱۴۹ ، سطر ۱۴ : کنه یا کته: لغت سرائیکی قدیم زبان محلی متان فیه است به به معنی برده بکار می بردند.
- صفحه ۱۵۱ ، سطر ۲ : تنکه: بالفتح کاف و عربی است ، فارسی بمعنی قرص رایج خواه از زر باشد خواه از نقره یا می و این منگس تنکه است .
- صفحه ۱۵۲ ، سطر ۱۰ : مشاهده و مکشفه: مشاهده عبارت از حضور حق است و مشاهده از کسی درست آید نه بوجود شهود قائم بود نه بخود و تا مشاهده در شهود فانی نشود و بدو باقی نگردد مشاهده او نتوان کرد . مکشفه و مشاهده از لحاظ معنی متقارنند با این تفاوت که کشف اتم از شهود است ، بعضی گویند که مکشفت عبارت از حضور دل در شواهد مشاهدات است و علامت مکشفه دوام تحیر در کنه عظمت خداوند است .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۳ : مصافه کردن: دستدادن .
- صفحه ۱۵۴ ، سطر ۱۴ : کرسی: به معنی صندلی است .
- صفحه ۱۵۵ ، سطر ۳ : گروه: ثلث فرسنگ است .
- صفحه ۱۵۶ ، سطر ۲ : چله: چهل روزی که درویشان در گوشه ای نشینند و روزه دارند و عبادت کنند یعنی چهل روز توبه حیوانی گفتن و دیگر ریاضات و رزیدن را چله گویند .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۲ : ولایت: مشتق از ولی است و عبارت از قیام عباد است بحق در مقام فنا از نفس خود و آن بر دو قسم است: ولایت عامه که مشترک است میان تمام مومنان و ولایت خاصه که مخصوص است به واصلان از ارباب سلوک است عبارت از فنا عبداللہ در حق و بقا اوست بحق اساس طریقت تصوف و معرفت جمله بر ولایت بود .
- صفحه ۱۶۰ ، سطر ۱۱ : کرت: با فتح اول و ثانی بشدد مفتوح به معنی یکبار و یک بار است چنانکه سه کرت بمعنی سه بار کرات صبح و شام و بامداد است .

- صفحہ ۱۶۱ ، سطر ۱۶ : کوه سراندیپ : سلسلہ کوه در سیلان.
- صفحہ ۱۶۱ ، سطر ۱۷ : پشتوارہ : پروژن خشک پارہ مقداری از بار است کہ بر پشت توان برداشت.
- صفحہ ۱۶۲ ، سطر ۱۰ : ہرہمہ : ترکیب ہندی است برای ہمہ آنها.
- صفحہ ۱۶۳ ، سطر ۳ : تحت الثری : ترکیب اضافی عربی است ، عبارتست از زیر زمین .
- صفحہ ۱۶۴ ، سطر ۶ : جوالقیبان : جوالقی ہونمان و جوالقی جنسی بود از پوشش قنڈران و این جمع جوالقی است و جوالقی معرب جوالغ و جوالغ بافتہ شمی است کہ از آن خرچین سازند و مردم فقیر و قنڈران نیز ہونند.
- صفحہ ۱۶۵ ، سطر ۱۰ : زسخشری : (۶۷-۶۸-۶۹-۷۰) محمود بن عمر زسخشری ، احد زسخشر (در خوارزم) بود . بیشتر زندگانی خود را در مکہ بسر برد ، برای ہمین بہ چارلہ معروف است . در لغت ونحو و تفسیر استاد بود ، از تألیفات معروف او «المفصل» در نحو ، «الکشاف» در تفسیر ، «مقدمہ الادب» در لغت عربی بہ فارسی ، «اساس البلاغہ» در لغت ، «ربیع الابرار»-«فصوص الاخبار» «روس المسائل» در فقہ و «الغرایض» در علم فرایض ، «منہاج و دیوان التمشیل» را میتوان نام برد او عقاید معتزلہ داشت.
- صفحہ ۱۶۶ ، سطر ۴ : سباع : آوازی است کہ حال شنونده را منتقب گرداند بعضی سی گویند سباع غذای روح است و ذکر غذای قلب و بعضی سباع را حرام و بعضی سباح و بعضی واجب سی پندارند.
- صفحہ ۱۶۶ ، سطر ۱۱ : مخلوق : سوی سترده.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۳ : فرجہ : شکاف یا رخنہ.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۶ : اج : اچہ یا اج از لغت سانسکریت «اوجا» یا «اونچا» کہ بہ معنی بلند است مشتق شدہ است . این شہری است در بہاولپور کہ کنار رودخانہ ستلج واقع شدہ بخاطر صوفیا بالاخص مخدوم جہانیاں جہانگشت شہرت عالمگیر پیدا کرد.
- صفحہ ۱۶۷ ، سطر ۱۶ : قطب الدین کاشانی : ناصر الدین قباچہ حاکم ملتان و سند قاضی قطب الدین کاشانی را کہ بہ اولیا اعتقاد نہداشت بہ

ملتان دعوت کرد . او سمت قاضی را داشت و قباچه برای او
مدرسه ای بنا کرد.

صفحه ۱۶۷ ، سطر ۹ : متورع : پرهیزگار و پارسا.

صفحه ۱۶۸ ، سطر ۲ : اقتدا : پیروی کردن و پس امام نماز گزاردن را سیگویند.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۲ : حسن افغان : رجوع شود به باب دوم ، فصل دوم.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۶ : بوعلی کمپیری : یکی از مریدان شیخ بہا الدین زکریا مستور

بود. شیخ از دست او ناراحت شد و رنجور گردیده او را از

خود راند. او به شیخ جلال الدین تبریزی توسل شد و عذر

خواست و شیخ ہم او را بخشید.

صفحه ۱۶۹ ، سطر ۱۹ : پکہ : در سرائیکی قدیم کہ زبان محلی ملتان بودہ بہ معنی سنگ
بکار سی بردند.

«فہرست اعلام»

- ۱ - ابوالنجیب الدین کبری : ۱۴۲-۱۴۳
- ۲ - ابوسعید : ۱۴۸
- ۳ - ابو علی کمپیری : ۱۸۳-۱۸۴
- ۴ - بختیار اوشی : ۱۵۴-۱۵۵-۱۷۸
- ۵ - جلال الدین تبریزی : ۱۴۸-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶
- ۶ - جلال الدین بخاری : ۱۳۵-۱۳۶-۱۵۱-۱۵۶-۱۷۰-۱۸۴
- ۷ - حسن افغان : ۱۸۲-۱۸۳
- ۸ - حسن بصری : ۱۵۱
- ۹ - خضر علیہ السلام : ۱۴۱-۱۴۳
- ۱۰ - زمخشری : ۱۷۸
- ۱۱ - شمس الدین التمش : ۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷
- ۱۲ - شہاب الدین سہروردی : ۱۴۱-۱۴۴-۱۴۹-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۹-۱۷۷
- ۱۳ - شیخ صدر الدین : ۱۳۷-۱۸۴-۱۷۸
- ۱۴ - صدر الدین صوفی : ۱۵۳-۱۷۷
- ۱۵ - عبد اللہ روسی : ۱۶۶-۱۷۹
- ۱۶ - علی مرتضی : ۱۴۶
- ۱۷ - فرید الدین گنج شکر : ۱۳۵-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱

- ۱۸ - قاضی قطب الدین کاشانی: ۱۸۰
 ۱۹ - بیاجہ: ۱۵۴-۱۶۲-۱۷۲-۱۷۳
 ۲۰ - نجم الدین شامی: ۱۷۷
 ۲۱ - نجم الدین صغری: ۱۵۵
 ۲۲ - نظام الدین: ۱۳۵-۱۷۰
 ۲۳ - یوسف حجاج: ۱۵۱
 «فہرست اماکن»

- ۱ - اچہ: ۱۸۰
 ۲ - بخارا: ۱۷۲-۱۷۷-۱۷۹
 ۳ - بغداد: ۱۳۲-۱۵۹-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۳
 ۴ - بیت المقدس: ۱۶۰
 ۵ - جمننا: ۱۵۷
 ۶ - دمشق: ۱۶۰-۱۶۳-۱۶۴
 ۷ - دہلی: ۱۵۵-۱۶۱-۱۶۷-۱۶۸
 ۸ - دیپال: ۱۳۶
 ۹ - سمرقند: ۱۴۱-۱۷۴
 ۱۰ - سیستان: ۱۶۴
 ۱۱ - نوت کرور: ۱۳۶
 ۱۲ - نوہ الوند: ۱۶۰
 ۱۳ - نوہ سراندیب: ۱۷۴
 ۱۴ - لکنہوٹی: ۱۵۷-۱۸۳
 ۱۵ - ماچین: ۱۴۹
 ۱۶ - مدینہ: ۱۳۶
 ۱۷ - مکہ: ۱۳۶
 ۱۸ - ملتان: ۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۳-۱۷۹-۱۸۰
 ۱۹ - ہند: ۱۶۰
 ۲۰ - ہندی: ۱۴۷
 ۲۱ - ہندوستان: ۱۵۷-۱۶۳
 ۲۲ - ہندوستانی: ۱۴۶-۱۴۸-۱۷۰

«فہرست کتب»

- ۱ - المجمل: ۱۳۸
- ۲ - المغرب: ۱۳۸
- ۳ - المفصل: ۱۳۸-۱۷۸
- ۴ - المقاليد: ۱۳۸
- ۵ - ايجاز: ۱۷۷
- ۶ - تورات: ۱۸۴
- ۷ - خلاصہ العارفين: ۱۳۵
- ۸ - عمدہ: ۱۷۷
- ۹ - کشف: ۱۷۷
- ۱۰ - مغازی: ۱۳۷

«فہرست لغات و تعبيرات محلی»

- ۱ - استادان ماهران: ۱۳۶
- ۲ - اوشان: ۱۵۰
- ۳ - پکھ: ۱۸۳
- ۴ - تنبول: ۱۵۰
- ۵ - تنکھ: ۱۶۲
- ۶ - توبرہ: ۱۶۰
- ۷ - خوشبوناک: ۱۴۲
- ۸ - چنانچہ: ۱۵۸
- ۹ - دریا: ۱۶۸-۱۶۹
- ۱۰ - شہایان: ۱۴۸
- ۱۱ - کرسی: ۱۶۶
- ۱۲ - کروور: ۱۵۱
- ۱۳ - کروه: ۱۶۷
- ۱۴ - کشتی: ۱۶۹
- ۱۵ - کنہ: ۱۶۱
- ۱۶ - لک یا لکھ: ۱۵۱-۱۵۲

۱۷ - مایان: ۱۴۶

۱۸ - ناپیدا: ۱۶۸

۱۹ - ہر ۵۵۵: ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸

۲۰ - ہفتادگان: ۱۴۰

«آیات قرآن»

۱ - الست بریکم: ص ۱۷۲

۲ - انا لله وانا الیہ راجعون: ص ۱۶۷

۳ - یوم یفتخ فی الصور: ص ۱۵۲

«احادیث»

۱ - قال النبی عنہ السلام من صلی خنفا عالم تقی فکانتما صلی خنفا النبی علیہ

السلام: ص ۱۸۰

۲ - من زار حیا ولم یزق منه شیئا وکانتما زرمیتا: ص ۱۸۱

«فہرست اشعار»

- ۱ - کز نیکب زیم مرا ازیشان گیرند
ور بد باشم مرا بایشان بخشند
(ص ۱۵۴)
- ۲ - با درد بساز چون دوائ تو منم
در کس منگر چو آسناں تو منم
گر بر سر کوی عشق من کشتہ شوی
شکرانہ بدہ کہ خون بہای تو منم
(ص ۱۵۹)
- ۳ - در یاد تو ای دوست چنان مدہوشم
صد تیغ اگر زنی بسر نخروشم
آہی کہ زخم بیاد تو وقت سحر
گر ہر دو جہان دہند ہم نخروشم
(ص ۱۵۹)
- ۴ - آنکس نہ ترا شناخت جان را چہ کند
فرزند و عیال و خاتمان را چہ کند
دیوانہ کنی ہر دو جہانش بزمی
دیوانہ تو ہر دو جہان را چہ کند
(ص ۱۶۰)
- ۵ - در ہر دری مروکہ ز تو آبرو رود
یک در برو بگیر ولی استوار گیر
(ص ۱۷۲)
- ۶ - تن درون نماز دل بیرون
دشتہا می کنی ز نادانی
این چنین حالت پریشان را
شرم بادا نماز می خوانی
(ص ۱۸۱)

«منابع و ماخذ»

- ۱ - آب کوثر، دکتر شیخ محمد اکرام، لاہور، ۱۹۶۵ م.
- ۲ - آتشکدہ آذر، لطف علی بیگ آذر، امیر کبیر، تہران، ۱۳۳۸ ش.
- ۳ - آیین اکبری، ابو الفضل علامی، نولکشور، لکھنؤ، ۱۸۸۲ م.
- ۴ - اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، عبدالحق محدث دہلوی، دہلی، ۱۳۰۹ ھ.
- ۵ - اخبار الصالحین، نواب معشوق یار جنگ، دکن، ۱۳۵۳ ھ.
- ۶ - اردو دايرة المعارف، فیروز سنز، لاہور، ۱۹۶۷ م.
- ۷ - اسلامی تصوف اور اقبال، دکتر ابو سعید نور الدین کراچی، ۱۹۵۹ م.
- ۸ - افضل الفوائد، امیر خسرو، مطبع رضوی، دہلی، ۱۸۸۷ م.
- ۹ - انوار صوفیہ، محمد لطیف فریدی، شعاع ادب، لاہور، ۱۹۵۵ م.
- ۱۰ - (اردو)، اشرف پریس لاہور، ۱۹۶۳ م.
- ۱۱ - انوار غوثیہ، مخدوم حسن بخش، مطبع عام، لاہور، ۱۳۲۷ ھ ق.
- ۱۲ - انوار العارفین، محمد حسین، لکھنؤ، ۱۸۷۹ م.
- ۱۳ - اولیائی ملتان، اولاد علی گیلانی، سنگ میل پبلیکیشنز، لاہور، ۱۳۸۳ ھ.
- ۱۴ - بزم صوفیہ، سید صباح الدین عبدالرحمن، مطبع معارف اعظم گرہ، ۱۹۴۹ م.
- ۱۵ - بزم مملوکیہ « « « « ۱۳۷۴ ھ.
- ۱۶ - بوستان غوثیہ، شاہ عبداللطیف، افضل المطابع، دہلی، ۱۹۱۳ م.
- ۱۷ - پاکستان میں فارسی ادب، دکتر ظہور الدین احمد، یونیورسٹی پریس، لاہور.
- ۱۸ - تاریخ اشاعت اسلام، محمد اسماعیل پانی پتی، علمی پرنٹنگ پریس، لاہور، ۱۹۶۲ م.
- ۱۹ - تاریخ اولیاء، سید اشرف الحسینی القادری، مطبع فتح الکریم بمبئی، ۱۲۹۱ ھ.
- ۲۰ - تاریخ تصوف در اسلام، دتی قاسم غنی، ابن سینا، تہران، ۱۳۳۰ ش.
- ۲۱ - تاریخ جلیلہ، غلام دستگیر ناسی، لاہور، ۱۹۳۷ م.
- ۲۲ - تاریخ فرشتہ، محمد قاسم ہندو شاہ، نولکشور، لکھنؤ، ۱۲۸۱ ھ.
- ۲۳ - تاریخ فیروز شاہی، ضیاء الدین برنی، کلکتہ، ۱۸۶۲ م.
- ۲۴ - « « « « شمس سراج عقیف، کلکتہ، ۱۸۹۰ م.
- ۲۵ - تاریخ مشایخ چشت، ندوۃ المصنفین، دہلی، ۱۹۵۳ م.
- ۲۶ - تاریخ معصومی، سید معصوم بہکری، بمبئی، ۱۹۳۸ م.
- ۲۷ - تاریخ مفصل ایران از استیلائی مغول تا اعلان مشروطیت، عباس اقبال، امیر کبیر، تہران، ۱۳۴۱ ش.

- ۵۲ - تواریخ ضلع ملتان ، منس حکم چند ، نیو امپریال پریس لاہور ، ۱۸۸۴ م .
- ۵۳ - حدیقۃ الاولیا ، غلام سرور لاہوری ، نولکشور ، کانپور ، ۱۸۹۹ م .
- ۵۴ - خطہ پاک ایچ ، مسعود حسن شہاب ، اردو اکادمی بہاولپور ، ۱۹۶۷ م .
- ۵۵ - دانشمندان آذربایجان ، محمد علی تربیت ، مطبع مجلس ، تہران ، ۱۳۱۴ ش .
- ۵۶ - دایرۃ المعارف اسلامیہ ، باہتمام دانشگاہ پنجاب لاہور ، ۱۹۵۹ م .
- ۵۷ - دیوان حسن سنجری ، باہتمام مسعود علی محوی ، مکتبہ ابراہیمیہ ، لوان ، ۱۱۵۲ م .
- ۵۸ - دیوان کمال الدین اسماعیل اصفہانی ، باہتمام بحر العلومی ، تہران ، ۱۱۴۷ ش .
- ۵۹ - ذکر جمیل ، مفتی محمود عالم ہاشمی ، آفتاب عالم پریس ، لاہور .
- ۶۰ - ذکر کرام ، محمد حفیظ الرحمن ، محبوب المطابع .
- ۶۱ - رقعات حکیم ابوالفتح گیلانی ، باتصحیح داکٹر بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۸ م .
- ۶۲ - رود کوثر ، شیخ محمد اکرام ، لاہور ، ۱۹۷۰ م .
- ۶۳ - ریخانہ الادب ، محمد علی تبریزی مدرس ، چاپخانہ علمی تہران ، ۱۳۲۷ ش .
- ۶۴ - سر زمین ملتان ، نور احمد خان فریدی ، قصر الادب ، ملتان .
- ۶۵ - سر زمین ہند ، علی اصغر حکمت ، تہران ۱۳۳۷ ش .
- ۶۶ - سفینہ الاولیاء ، داراشکوہ ، نولکشور ، لکنؤ ، ۱۸۷۲ م .
- ۶۷ - سلاطین دہلی کے مذہبی رجحانات ، خلیق احمد نقاسی ، ندوۃ المصنفین ، دہلی ، ۱۹۵۸ م .
- ۶۸ - سیر الاولیا ، سید محمد مبارک علوی ، مطبع محب ہند ، دہلی ، ۱۳۰۲ م .
- ۶۹ - سیر العارفین ، حامد بن فضل اللہ جہانی ، مطبع رضوی ، دہلی ، ۱۳۱۱ م .
- ۷۰ - سیر المتاخرین ، غلامحسین طباطبائی ، کانپور ، ۱۸۶۶ م .
- ۸۱ - شمع انجمن ، نواب صدیق حسن خان ، مطبع شاہ جہانی ، بہاول ، ۱۲۹۳ م .
- ۷۲ - شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید الدین مسعود طالب ہاشمی ، لاہور ، ۱۹۶۳ م .
- ۷۳ - صبح گلشن ، نواب حسن خان ، نولکشور ، لکنہو ، ۱۲۹۵ م .
- ۷۴ - طبقات اکبری ، نظام الدین احمد بخشی ، کلکتہ ، ۱۹۲۷ م .
- ۷۵ - طبقات سلاطین اسلام ، استانی پول ، ترجمہ عباس اقباس ، مطبع بہار ، تہران ، ۱۳۱۲ ش .

- ۷۶ - طبقات ناصری ، ابو عمر سہاج الدین عثمان جوزجانی ، کلکتہ ، ۱۸۶۳ م.
- ۷۷ - فرهنگ مصطلحات عرفی ، سید ضیاء الدین سجادی ، چاپخانہ مصطفوی ، تہران ۱۳۳۹ ش.
- ۷۸ - فرهنگ آندراج ، محمد پادشاہ شاد ، کتابخانہ خیام ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۷۹ - فرهنگ سخنوران ، خیام پور ، تبریز ، ۱۳۴۰ ش.
- ۸۰ - فوائد السالکین ، بابا فرید الدین گنج شکر ، نکتہنو.
- ۸۱ - فوائد القواد ، حسن دہلوی ، مطبع علمی ، لاہور ، ۱۹۶۶ م.
- ۸۲ - فہرست مقالات ، بکوشش ایرج افشار ، انتشارات دانشگاه تہران ، ۱۳۳۹ ش.
- ۸۳ - موسس المشاہیر ، مولوی نظام الدین بدایونی ، نظامی پریس ، بدایون ۱۹۲۵ م.
- ۸۴ - شرف المعجوب ، علی عثمان ہجویری ، پتہام ڈاکٹر محمد شفیع ، لاہور ، ۱۹۶۹ م.
- ۸۵ - کتاب عربی ، سعید نفیسی ، کتابخانہ سنائی ، تہران ، ۱۳۳۶ ش.
- ۸۶ - لب تاریخ ہند ، خان بہادر خداداد خان ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۹ م.
- ۸۷ - نظائر عربی ، شرف جہانگیر سمنانی ، مکتبہ ہزم قادری ، کراچی .
- ۸۸ - لغت لہجہ دہجرا ، علی ایہر دہخدا ، چاپخانہ مجلس ، تہران ۱۳۳۵ ش.
- ۸۹ - تجانس العربیین ، علامہ قاضی نور اللہ شوشتری ، چاپخانہ اسلامیہ تہران ، ۱۳۷۶ ش.
- ۹۰ - مربع ہمنان ، اولاد علی گیلانی ، فیروز پرنٹنگ ورکس ، لاہور ، ۱۳۵۷ م.
- ۹۱ - مسلم ثقافت ہندوستان میں ، عبدالمجید سانک ، ادارہ ثقافت اسلامیہ پاکستان لاہور .
- ۹۲ - مشایخ مہرورد ، نور احمد خان فریدی ، قصر الادب ، ملتان .
- ۹۳ - معارف اسلامیہ در عصر حاضر ، ڈاکٹر سید حسین نصر ، تہران ، ۱۳۴۸ ش.
- ۹۴ - مفتاح التواریخ ، نولکشور ، کٹنور ، ۱۳۸۴ ش.
- ۹۵ - مقالات الشعراء بالصحیح سید حسام الدین راشدی ، سندی ادبی بورڈ ، کراچی ۱۹۵۷ م.
- ۹۶ - مقالات دینی و علمی ، مولوی محمد شفیع ، دین جمعی پریس ، لاہور ، ۱۹۶۰ م.
- ۹۷ - مناقب اوحی الدین نرمانی ، بدیع الزمان فروزانفر ، بنکھ ترجمہ و نشر کتاب ، تہران ، ۱۳۴۷ ش.

- ۹۸ - منبع البرکات ، اردو ترجمہ مخدوم عبدالرشید مطبع صادق الانوار ، بہاولپور ، ۱۹۱۵ م .
- ۹۹ - منتخب التواریخ ، ملا عبدالقادر بدایونی ، کلکتہ ، ۱۸۶۹ م .
- ۱۰۰ - نزہۃ الخواطر و بہجۃ المسامع و النواظر ، عبدالحی ، دکن ۱۹۴۷-۵۹ م .
- ۱۰۱ - » » » » اردو و ترجمہ ابو یحیی امام خان ، لاہور ، ۱۹۵۶ م .
- ۱۰۲ - نفحات الانس ، مولانا عبدالرحمن جاسی ، کتابفروشی محمودی تہران ، ۱۳۳۶ ش .
- ۱۰۳ - ہندو پاکستان کے اولیا ، مفتی شوکت علی فہمی ، دہلی ، ۱۹۵۳ م .

«فہرست کتابخانہ ہا»

- ۱ - فہرست کتابخانہ آصفیہ سرکار عالی حیدرآباد دکن ، جلد دوم .
- ۲ - فہرست کتابخانہ خاص ، انجمن ترقی اردو کراچی .
- ۳ - فہرست مخطوطات شیرانی ، دکتر محمد بشیر حسین ، لاہور ۱۹۶۹ م .
- ۴ - فہرست مخطوطات فارسی موزہ ملی کراچی .
- ۵ - فہرست مخطوطات فارسیہ کتابخانہ عمومی پنجاب ، لاہور ، ۱۹۶۳ .
- ۶ - فہرست مقالات ایرج افشار ، انتشارات دانشگاہ تہران ، ۱۹۳۹ ش .
- ۷ - فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران ، محمد تقی ثرؤہ ، تہران ، ۱۹۴۵ ش .

«فہرست نسخہ های خطی»

- ۱ - اخبار الاولیا، محمد امیر، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شہر ۳۲۱۴
۲۰۹
- ۲ - اسرار الاولیا ، بدرالدین اسحاق » » » ۵۳۷۸
۹۲۹
- ۳ - حدیقہ الاسرار فی اخبار الابرار » » » ۱۹۱۹۶
- ۴ - خلاصہ العارفین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب ۱۷۱۳
- ۵ - » » » ذخیرہ شیرانی ۱۸۸۴
- ۶ - » » » کتابخانہ دانشگاہ سند ۱۳۵۵۶

- ۱۶۔ خلاصہ العارفین ، موزہ ملی کراچی ۔
- ۱۷۔ کتابخانہ شخصی غلام دستگیر نسی
- ۱۸۔ کتابخانہ شخصی سید شریف احمد شرافت نوشاہی ، ساہنپال شریف ، ضلع گجرات
- ۱۹۔ راجح انبوب ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شماره ۵۱۴۴
۳۱۳۰
- ۲۰۔ رسالہ ہرچہ کہ از تریا حسنی ، نسخہ خطی مملوکہ مولوی محسن الدین لاہور
- ۲۱۔ آداب العارفین بہر حسنی ، کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران
شماره ۳۱۴۳
- ۲۲۔ مسیحا ، اوپر حسنی ، کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران
شماره ۴۶۰۱
- ۲۳۔ عرب المہجس ، اوپر حسنی ، کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران
شماره ۳۰۲
- ۲۴۔ نسب لاورد ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ پنجاب شماره
- ۲۵۔ شہر لاورد ، اوپر حسنی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ تہران
شماره ۳۰۵
- ۲۶۔ خیر بومس ، فصل بر آبادی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ
پنجاب ، شماره ۳۲۲۳
- ۲۷۔ مرآت حقیق ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ حیدرآباد ،
شماره ۱۳۵۵۶
- ۲۸۔ معارج بودایت ، شاد غلام معین الدین ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ دانشگاہ
پنجاب ، شماره ۲۶۸۱
- ۲۹۔ نزهة الارواح ، اوپر حسنی ، نسخہ خطی مملوکہ کتابخانہ مرکزی دانشگاہ
تہران ، شماره ۳۵۳۵

«فہرست مجلہ ہا و روزنامہ ہا»

- | | |
|--|-----------------|
| ۱ - مجلہ آستانہ زکریا ، ملتان | ژوئن ۱۹۵۹ م |
| ۲ - مجلہ اورینٹل کالج میگزین ، لاہور | فوریه ۱۹۴۱ م |
| ۳ - مجلہ الرحیم ، حیدرآباد | نوامبر ، ۱۹۶۳ م |
| ۴ - مجلہ العزیز ، بہاولپور | فوریه ، ۱۹۶۰ م |
| ۵ - مجلہ روزگار نو ، تہران ، ج ۱ ، شماره ۳ | |
| ۶ - مجلہ یادگار ، تہران ، ج ۴ ، شماره ۴ | |
| ۷ - روزنامہ امروز ، لاہور | ۱۹ ژوئن ۱۹۶۴ م |
| ۸ - روزنامہ کوهستان ، لاہور | ۲۵ مہ ، ۱۹۶۷ م |

فہرست مطالب

شرح احوال و آثار شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی و تصحیح
«خلاصۃ العارفين»

پندرہ : مختصری راجع بہ سلطان و بررسی فرقہ سہروردیہ

باب اول : شرح احوال شیخ بہاء الدین زکریا ملتانی سہروردی

فصل اول : احوال زندانی شیخ

- ۱۔ نسب و القاب - خانوادہ - تولد - تحصیلات - دخول در تصوف -
- ۲۔ سلسلہ شرفیسی - و - مسافرتہای شیخ - اخلاق و رفتار -
- ۳۔ عبادت و ریاضت - کشف و کرامت - علاقتہ بہ مرشد - حاصل
- ۴۔ مقام - مقامات شرفیسی - تعمیرات - ازدواج و اولاد - وفات -
- ۵۔ وصف شیخ بزرگان دیگران .

فصل دوم : مختصری در ذکر اعقاب و احفاد شیخ

۱۔ شیخ صدر الدین عارف .

۲۔ شیخ ابو الفتح زکریا الدین عالم .

باب دوم : بررسی مقام عرفانی و تربیتی شیخ .

فصل اول : شیخ شہاب الدین سہروردی ابو مرشد شیخ شہادت عرفانی
دانی او .

فصل دوم : مختصری در ذکر سریدان شیخ :

۱۔ فخر الدین عراقی .

۲۔ امیر حسینی .

۳۔ جلال الدین بخاری .

۴۔ ابو سعید بلندی .

۵۔ حسن افغان .

باب سوم : بررسی روابط و نفوذ شیخ نزد معاصرانش

فصل اول : امرای معاصر

۱۔ شہاب الدین قمشلی .

۲ - ناصر الدين قباچه .

فصل دوم : مشايخ معاصر

۱ - خواجه قطب الدين بختيار كاكى .

۲ - بابا فرید الدين گنج شکر .

۳ - شيخ جلال الدين تبریزی .

باب چهارم : ارزیابی ادبی و عرفانی آثار شیخ

۱ - کتاب الاوراد .

۲ - رساله بهاء الدين زکریا ملتانی .

۳ - شروط اربعین فی جلوس المعتکفین .

۴ - اشعار پراکنده شیخ .

باب پنجم : تصحیح و تحشیه خلاصه العارفين .

فصل اول : مقدمه در ارزیابی و نقد مطالب کتاب

فصل دوم : متن «خلاصه العارفين» .

فصل سوم : تعلیقات مختصر بر پاره ای از مطالب کتاب .

۱ - فهرست اعلام .

۲ - فهرست اماکن .

۳ - فهرست اشعار .

۴ - فهرست آیات .

۵ - فهرست احادیث .

۶ - فهرست کتابها .

۷ - فهرست لغات محلی .

منابع و مآخذ :

۱ - کتابهای فارسی و اردو .

۲ - فهرست کتابخانه ها .

۳ - فهرست نسخه های خطی .

۴ - مجله و روزنامه ها .

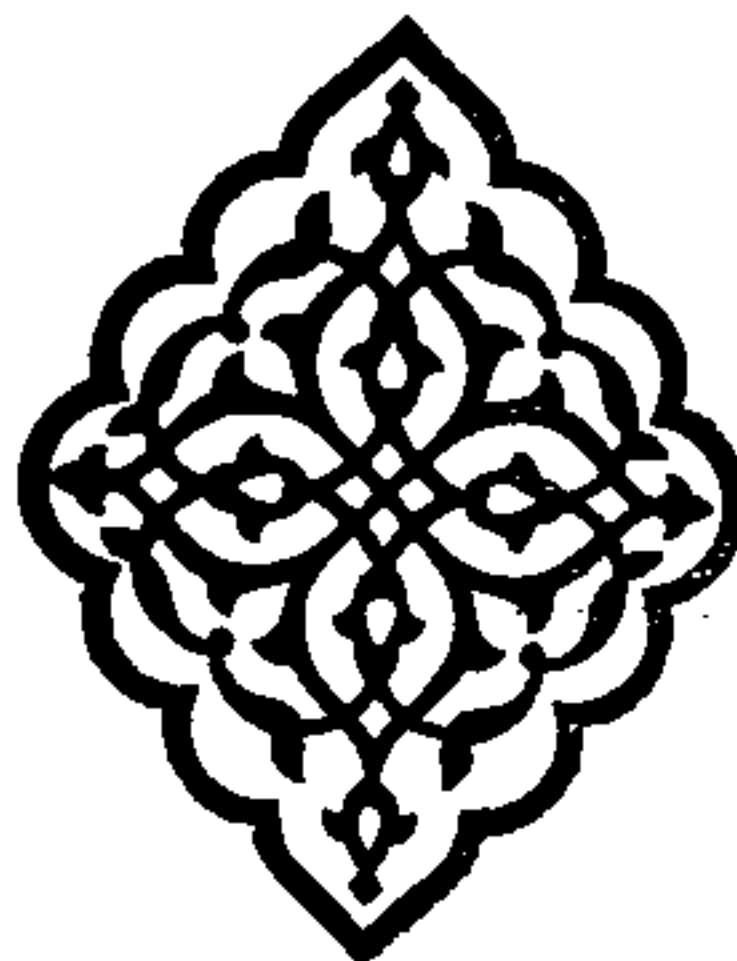
۵ - کتابهای انگلیسی .

REFERENCES

1. A Descriptive Catalogue of the Arabic, Persian and Urdu Manuscripts in the Library of the University of Bombay, 1935.
2. A Descriptive Catalogue of Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, 1948.
3. A Glossary of the Tribes and Castes of the Punjab and North West Frontier Province, H. A. Rose.
4. A Short History of Hind-o-Pakistan, Pakistan Historical Board, Karachi, 1963.
5. An Oriental Biographical Dictionary, H. J. Keene.
6. Bibliography of Muslim Inscription of Bengal, Dr. A. H. Dani.
7. Asiatic Society of Pakistan, Dacca, 1957.
- 7a. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum, Rieu.
8. Catalogue of the Persian, Turkish, Hindustani and Pushtu Manuscripts in the Bodlien Library, Ethe, Oxford, 1930.
9. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, Oxford, 1937.
10. Census Report for the Panjab, Sir Edward Maclagon, 1892.
11. Descriptive Catalogue of the Persian Manuscripts in the Collection of the Asiatic Society of Bengal, Ivonow, Calcutta, 1924.
12. Encyclopedia of Islam, Vol. IV, Lozac and Co., London, 1934.
13. Gazetteer of the Multan District E. D. Maclagan, Civil and Military Press, 1902.
14. History of Bengal, Vol. I, R. C. Mojomdar, Dacca, 1943.

15. History of Persian Literature, E. G. Browne.
16. History of Sind, M. Khaliq Baig, Faridun Baig, Karachi Commission Press, 1902.
17. India's Contribution to the Study of Hadith Literature, M. Ishaq, Dacca, 1955.
18. Islam in India and the Middle East, S. M. Ahmed. Allah Bad.
19. Memoire of Gaur and Pandua, Calcutta, 1931.
20. Muslim Civilization in India, S. M. Ikram, Columbia University Press, London, 1964.
21. Mystics of Islam, B. A. Nicholson, London, 1914.
22. Oriental Biographical Dictionary, W. Beels, Calcutta, 1861.
23. Outline of Islamic Culture, A. M. A. Shustery.
24. Persian Literature, A. C. Story, London, 1955.
25. Persian Poets of Sind, Dr. H. I. Sadrangani, Sindhi Adabi Board, Karachi, 1956.
26. Social and Cultural History of Bengal, A. Rahim, Pakistan Historical Society, Karachi, 1963.
27. Studies in Islamic Culture in the Indian Environment, Aziz Ahmed, Oxford, 1964.
28. Sufism, A. J. Arbery, London, 1950.
29. Sufism its Saints and Shrines, B. J. A. Subhan, Lucknow Publishing House, 1960.
30. The Early History of Multan, S. M. Latif, Lahore, 1961.
31. The Cambridge History of India, Vol. III, Delhi, 1953.
32. The Indian Muslims, M. Mujeeb, London, 1967.

A Publication of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies



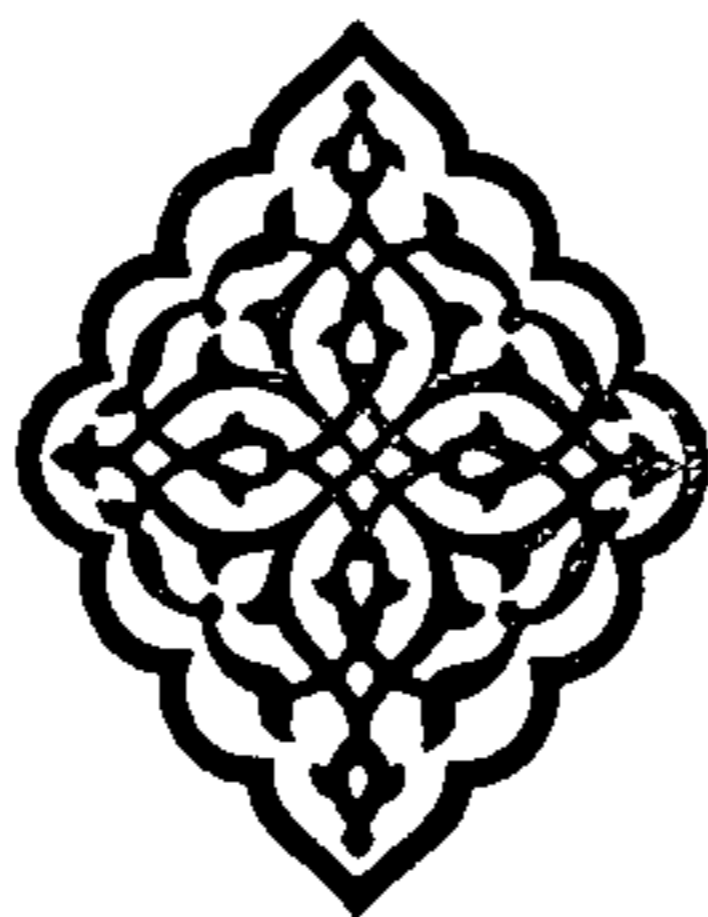
Serial No. 2

SUFISM

No. 1

LIFE AND WORKS
OF
SHEIKH BAHĀ AL-DĪN ZAKARIYYĀ MULTĀNĪ
WITH SUPPLEMENT OF
KHULĀSAT AL-'ĀREFĪN

Edited & Composed by
Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi



Iran Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan
1974

in these fields, have decided to conclude this Agreement on co-operation in the fields of Culture and Education.”

And the Constitution defines the objectives of the Institute: “Pakistan is the proud possessor of a cultural heritage which has been enriched through centuries by the Persian Language, Literature and Art. In order to preserve and develop this heritage further ‘an Iran Pakistan Institute of Persian Studies’ shall be established in Pakistan jointly by the Ministry of Education and Scientific Research, Government of Pakistan and Ministry of Culture and Art, Imperial Government of Iran.... for an indefinite period.”

One of the steps taken towards achieving the above-mentioned objective is the research on the life and sayings of great pioneer saints who spread the message of Islam through Persian. Here is the work of a young scholar, Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi, on the great saint of Multan, Hazrat Sheikh Bahā al-Dīn Zakariyyā Multānī.

It is hoped that this humble contribution will illuminate a rather dim corner of the wealthy wide world of the Pakistani Culture and will present the identity of the Common Cultural Heritage of Iran and Pakistan.

Rawalpindi, Pakistan
22nd November, 1974

Ali A. Jafarey
Director,
Iran Pakistan
Institute of Persian Studies.



In the name of God, the Beneficent, the Merciful

The conception of the establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies formalized with the will—will to patronize Learning and promote Culture—of His Imperial Majesty Shahanshah Aryamehr of Iran and His Excellency the President of Pakistan translated in the joint communique of 4th November, 1969.

The Ministry of Culture and Art of Iran and the Ministry of Education and Scientific Research of Pakistan were entrusted with the task of drawing and implementing the project. The good will and the zeal of co-operation displayed by the authorities responsible was to such an extent that as soon as the bare outlines of the project emerged clear, preliminary steps were taken to implement it. The nucleus of the Institute was formed in form of a central office at Rawalpindi and it began functioning with no loss of time.

On 23rd October 1971, the Governments of Iran and Pakistan signed the Agreement 'regarding establishment of the Iran Pakistan Institute of Persian Studies in Pakistan.' The Institute stood established.

The Agreement begins: "The Imperial Government of Iran and the Government of the Islamic Republic of Pakistan being desirous of strengthening and perpetuating the bonds of cultural, educational and linguistic co-operation between the two countries and with the object of arriving at the greatest possible understanding between them through mutual friendly co-operation



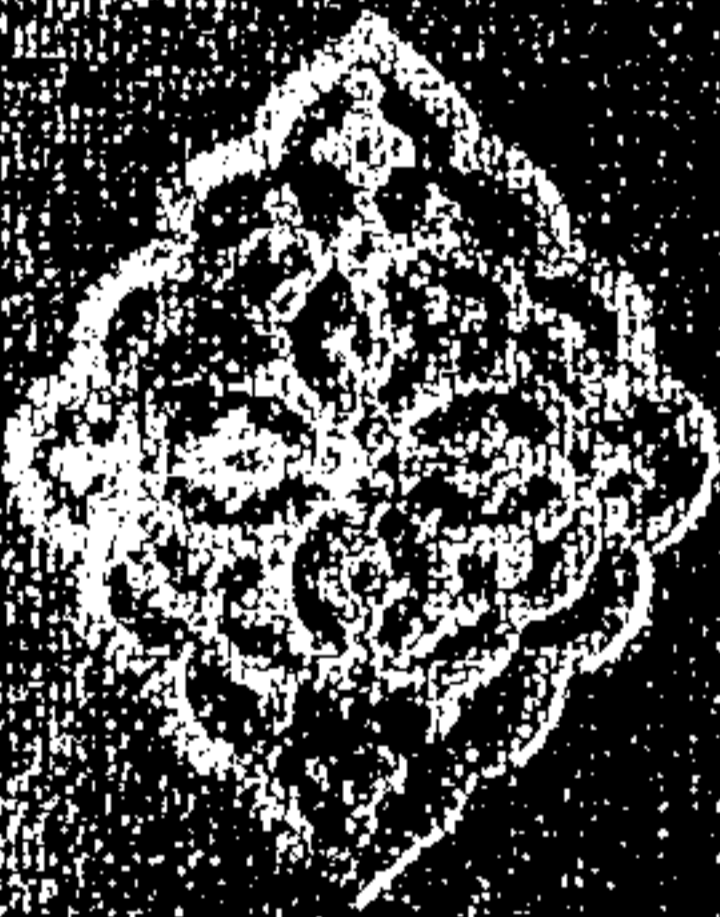
LIFE AND WORK

SHAH RUKH AL DIN ZAKARIYA MOLTANI

WITH SUPPLEMENT ON

KHULASAT AL AHWAL

Edited & Compiled by
Dr. (Mrs.) Shamim M. Zaidi



Iran-Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan

LIFE AND WORK

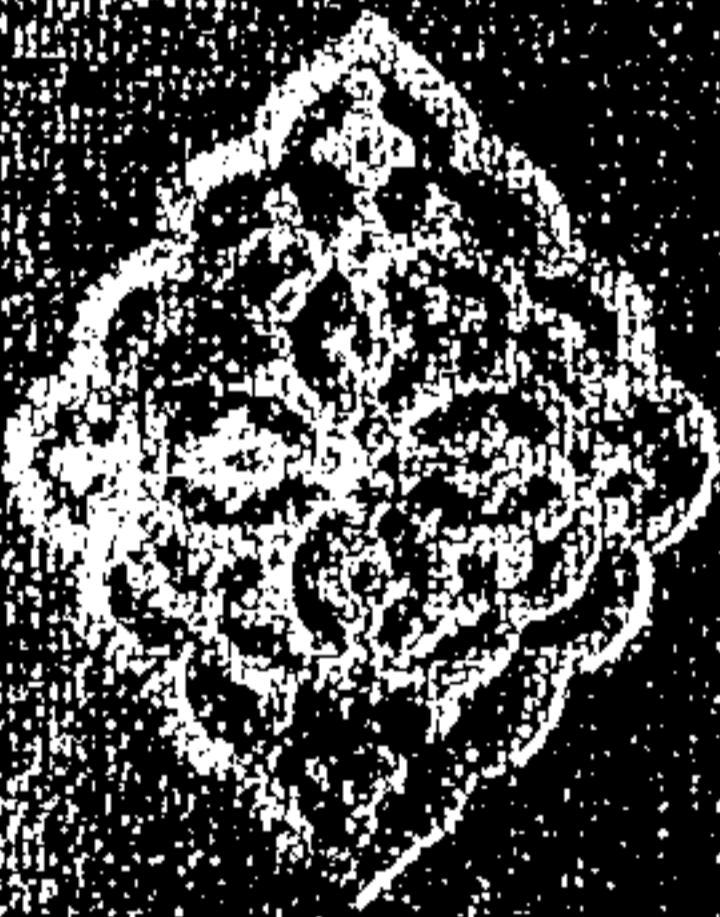
SHAH RUKH AL-DIN ZAKARIYA MOLTANI

WITH SUPPLEMENT ON

KHULASAT AL-AJIB

Edited & Compiled by

Dr. Shaukat Ali Khan



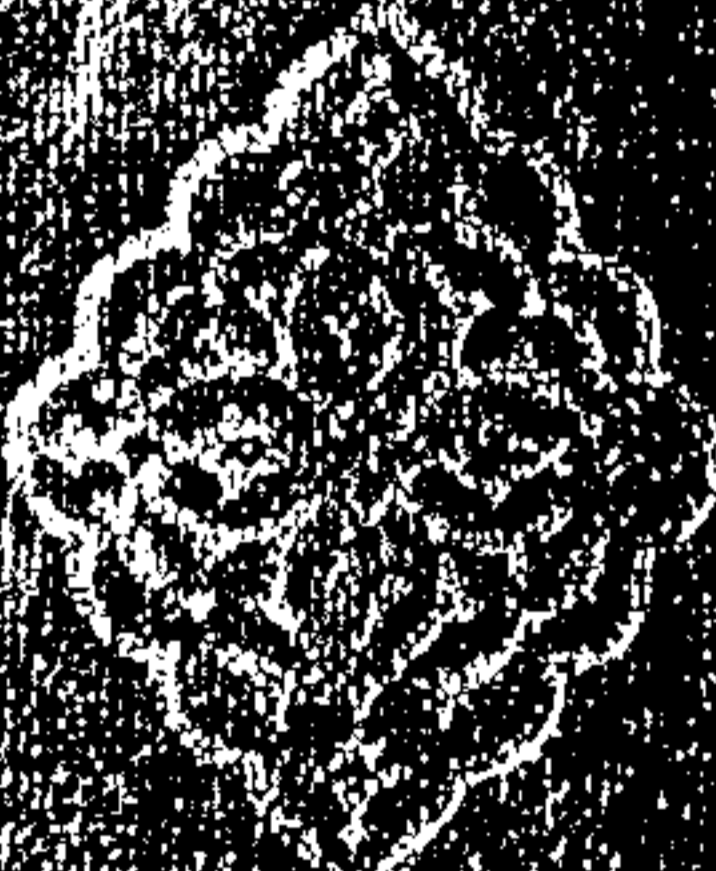
Iran-Pakistan Institute of Persian Studies
Rawalpindi, Pakistan

مكتبة
الملك
عبد العزيز
بن سعود
الملك
عبد العزيز
بن سعود

مكتبة
الملك
عبد العزيز
بن سعود

مكتبة
الملك
عبد العزيز
بن سعود

مكتبة
الملك
عبد العزيز
بن سعود



مكتبة
الملك
عبد العزيز
بن سعود

574